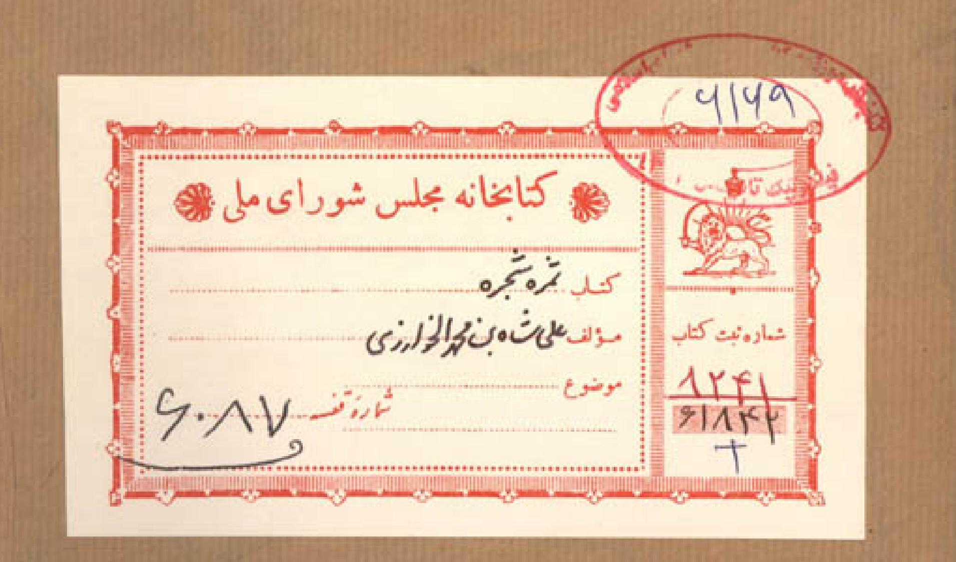
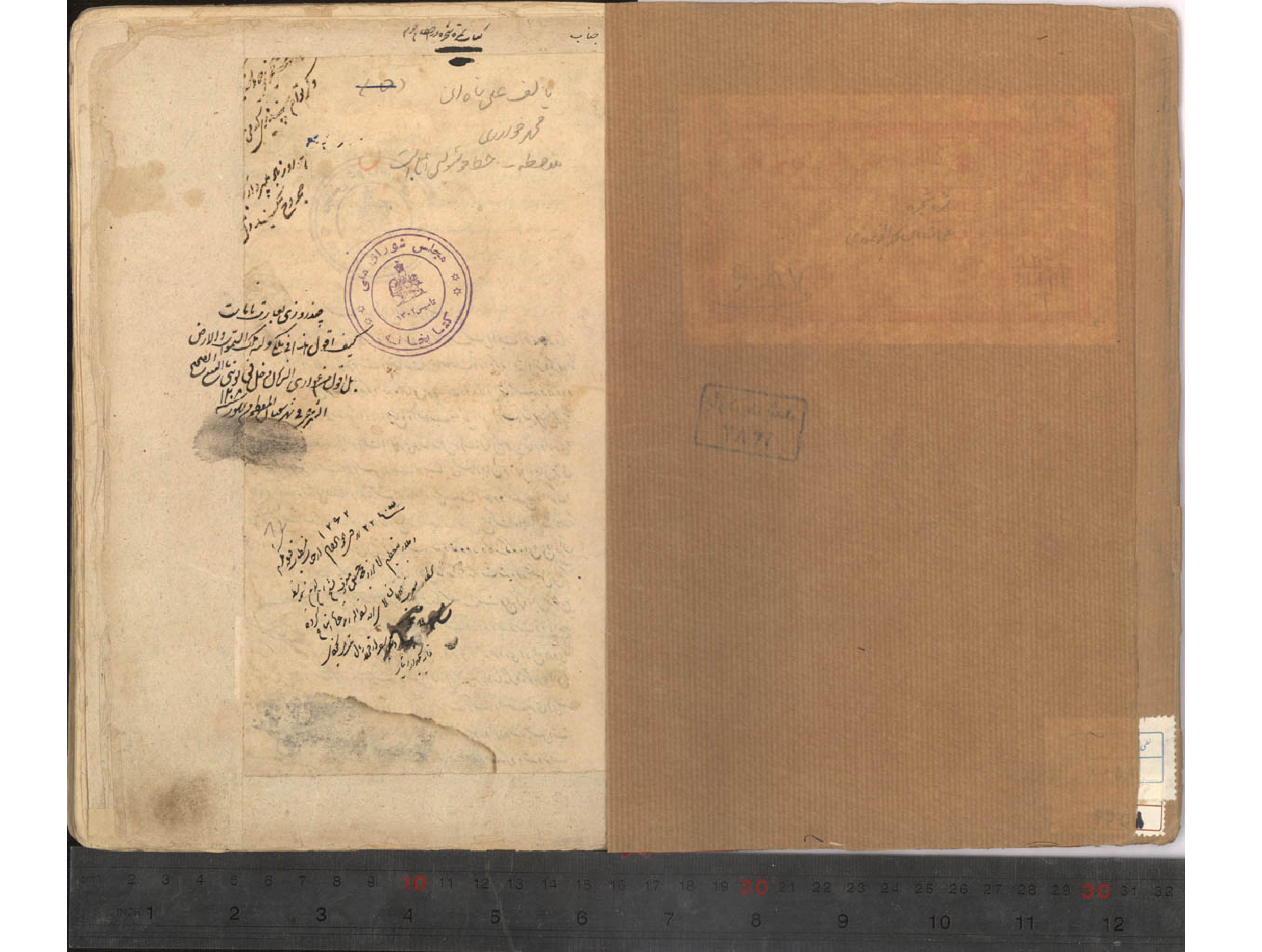




مجلس شورای ملی
کتابخانه

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد و ثنا آفریدگاری که افلاک و دوایر و نجوم سوایر پدید آورد و شکر و سپاس واجب الوجودی که عناصر و
ارکان در وجود آورد و از اثر علویات و سفلیات مزاجها ساخت و مزاجی که به اعتدال نزدیکتر بود او
را به شرف عقل و نطق مشرف و مکرم گردانید تا بحقایق علوم راه برد و بدقایق اسرار رسید و درود و
تحیات بر سید انبیا محمد مصطفی و اولاد و اشیاع و اصحاب و اتباع او باد و سلم تسلیماً کثیراً چنین گوید این
بنده علی شاه بن محمد الخوارزمی المعروف بالبخاری رحمه الله عن الذنوب الزمان که چون انعام و ایادی و
اکرام خداوند خواجه صاحب معظم دستور الممالک العرب و العجم افتخار جهان ملاذ اهل الایمان مربی
العلماء و الفضلاء مقوی الضعفاء و الفقرا شمس الدنیا و الدین سیف الاسلام و المسلمین عمدة الملوک و
السلاطین محمد بن صدر السعید سیف الدین احمد شاه بن صدر السعید بدر الدین بن مبارکشاه اطال الله فی الدولة
بقاءه و ادام الله فی الرفعة علاءه در حق این فقیر غریب بسیار شده و مدتی مدید در آن درگاه که آسمان آن … و آخر آن
آسمانست بدر الدین مبارکشاه و سیف الدین احمد شاه اطال الله بقاءهما اشارت شده بود بتحصیل این علم
و تتبع حساب هندی و حل زیج جدید ایلخانی و زیج محمد که منتخب آنست و جمع کردن این مختصر جامع
مشتمل بر اصول احکام که حکیم کوشیار رحمه الله منسوبست در بحث آورده و چند نوبت فرو خوانده
اتفاق کرده بر آنکه اگر مجموعه باشد از احکام مشروح و مفصل و از هر چیزی از آنچه ضروری بود جمع در روی
باشد چون در زیج درخواست کردیم با تمام رسید و مقبول افتاد این بنده نیز … و شایه کرده تا گوهری … حاذق
شود و هر چند اگر چه ملال خاطر … رسیده بود و نازکی مزاج بنهایت پیوسته و ضعف پیری قوی گشته
… در فرزندی مهر … و تربیت … صبح و شام و مراقبت شهور و اعوام شده و جنس … و
لطف زبان آن جمع بود و گذاشت … این درخواست بر زمین افکنده نشد … کرده شد و شرف

روزگار خود شمرده آمد و حقوق خدمت و عزت داشت ایشان را استقبال نمود و گشت این مختصر
تالیف او را نه و ولی الاجابة **فصل** بدانک حق تعالی که هستی همه موجودات از او حیا او وجود هست
وجودی هر چیزی را سببی آفریده است که چون آن سبب موجود گردد آن چیز ظاهر شود و نه فلک را
پیروزه و هفت کوکب سیاره در هفت فلک متحرک ساخته و باقی کواکب در فلک هشتم ثابت
گردانید و چهار عنصر مختلف پدید آورده در تحت فلک قمر و اجرام علوی را بمرتبه آبا روان کرده و
اجسام سفلی را بمنزله امهات نشانده و موالید ثلاثه در وجود آورد و از میان ایشان هیچ فرزندی که
میان هیچ گروه نوعیت زاید و حکمت ازلی او آدمی را از این موجودات برگزید و مکرم گردانید به بعاد جهات
آسمانی و قوتهای نفسانی و فضیلت داده بر جمیع موجودات و حرکات و امزجه کواکب اعلی
… آدر هر طرفة العینی چندین هزار چیز کون و فساد پذیرد که هیچ بدیگری ماننده نباشد
پس کون و فساد بحقیقت او راست و افلاک و انجم نصب کرد کار مدبران حضرت او و کار گذاران آن بقدرة
علم و اراده او تعالی و تقدس پس تاثیرات کواکب در آدمی او پیش از آن کند که ذره دیگر ثابت
و باز در تخصیص آن اثر ظاهرتر بود که فیض فضل الهی بروی غالب شده و از این است که احکام نجومی بر
شرف آن درست آید و راست رود **فصل در شرایط صاحب الحکام** گزیر نباشد خداوند احکام را
از معلوم کردن صفات و مزاج بروج و کواکب و تفریق کردن میان قوتها و ضعفها در صورت طالع
و حالات و دلایل و امثال این از علم طبیعی باخبر بودن که احکام نتیجه این هر دو است و کثرت تجربه و
قوت آلی باید که باشد و بطلمیوس میگوید که احکام غلبه ظن است و ظن میان یقین و تقصیر باشد پس گمان
از میان خیزد و یقین باشد و یقین حقیقت علم او و شک مثبت که منجم زخم خورده و رگ زده و خسته و مرده
و دشوار تواند فرق کردن بلکه نتواند و اگر کسی دعوی کند که بجز این علم توان فرق کردن و از حقیقت این علم
خبردار و پس ثابت شد که احکام غلبه ظن است و غلبه ظن محل صدق و کذب را پس نشاید بر چیزی
حکم قطعی کردن و مقررست که دانستن حقیقت کلیات احکام ممکن نیست و جزویات را غایت نباشد
چون این مقدمه معلوم گشت منجم باید که در حکم طالع مولود بنسبت اقلیم و بلده و دولت او را اعتبار کند و
در حکم امور عالم و احوال پادشاه و اقلیم و ناحیه و شهر و هوا او و مزاج قران ضرورة در او را نگاه دارد که جای
زمین هند و مزاج اهل کلی ضد زمین روم و مزاج مردم وی است و حکم هفت اقلیم و نواحی با اعتدال معین
و در سرما و گرما و فراخی و تنگی و خیر و شر و مانند این چون اثر اجرام علوی با اجرام سفلی رسد بر هیچ موضعی
هست و خود و متاثر شود چنانکه آفتاب بر همه کوهها برابر تابد اما در یکی بتابش لعل بر آید و شود و در دیگری

بوده و حکم بر جایی و شخصی معین است پس واجب کند چنانکه گفته شده است که اثر کواکب اینجا ظاهرتر باشد
که استعداد قبول قوی‌تر و غالب‌تر بود و بدان که مزاج اهل روزگار بر صفت و طبیعت پادشاه وقت
گردد اما تفاوت میان احکام طالع و مولود آنست که آن عموم خلایق و احوال عالم باز گردد و این یک
شخص معین پس واجب بود بر صاحب احکام که بر سر برجی که حکم خواهد کرد اول دلیل آن طلب دارد چنانکه
کیفیات گفته شود و البته به یک دلیل حکم نکند تا دو دلیل یا بیشتر نباشد آنگاه مزاج دهد و آنچه گوید از سر علم
و اعتقاد گوید و فکر کند و دیانت و امانت بجای آورد و نظافت ظاهر و فراغت خاطر و صفای درون و پاکی
سیرت با آن ضم کند و شفقت و دوستی پیش گیرد و جانب حق مقدم شمرد و سخن در خور وقت لایق شخص
و مناسب زمان و مکان گوید و دوستی و دشمنی شخصی را که حکم طالع او کند از میان بردارد تا اغلب احکام
او راست بود و اما اگر شخصی را سهم الغیب بر درجه طالع افتد و مشتری را و قد یا در بیت [illegible]
یا ناظر [illegible] در دهم بود یا سعدی آنجا باشد خاصه که عطارد در بیت سیم یا نهم بود آن سعد ناظر
باشد احکام آن شخص بیشتر راست آید اگرچه آن شخص در این علم کم بضاعت بود اما نادر باشد چون این
شرایط معلوم گشت بدانکه این فقیر بنای این کتاب بر پنج اشجار نهاده و هر شجره را شعبات و هر شعبه را چند
اثمار **شجرهٔ اول** در صفات و منسوبات بروج و کواکب **شجرهٔ ثانی** در احکام قرانات و دیگر
اتصالات **شجرهٔ ثالث** در احکام عالم **شجرهٔ رابع** در احکام موالید **شجرهٔ خامس** در اعمال تسییرات و
او را اشجار و اثمار نام کرد که این اثمار از اشجار بستان روحانی و الهام ربانی رسیده است به سبب
عنایت ازلی و تربیت استادان مشفق و مربیان کریم پس این فقیر نیز بذل کرده تا یا خود را از
فقر و شکستگی نه از روی پندار و هستی بر مخدوم‌زادگان و دوستان تا از این بهره‌ور و لطیفه‌ها یادگار
باشد و از خدای تعالی توفیق خواست باتمام و والله ولی التوفیق **شجرهٔ اول** در صفات و منسوبات
بروج و کواکب و انواع اقسام بروج و ارباع عالم و اقالیم بر هفت کوکب و کیفیت هر یک و اوقات
حالات لیلها و طالع در هر وقت و این شجره منقسم بر هفت شعبه میشود **شعبهٔ اول** در صفات و منسوبات
بروج و این شعبه منقسم بر چهارده اثمار است **شعبهٔ دوم** در طول و عرض عالم و ارباع و اوتاد طالع منسوب
بروج و کواکب و منازل قمر و آن شش اثمار است **شعبهٔ سیم** در صفات و منسوبات کواکب و رأس و
ذنب و آن [illegible] اثمار است **شعبهٔ چهارم** در اقسام بروج بر کواکب و آن هشت اثمار است **شعبهٔ پنجم**
در نظرها کواکب و آن چهار اثمار است **شعبهٔ ششم** در مقادیر شهادتها و قوتها و ضعفها کواکب و آن
هفت اثمار است **شعبهٔ هفتم** در احوال اهل بانواع مختلف و آن سیزده اثمار است **شعبهٔ اول**

در صفات

در صفات و منسوبات بروج چهارده اثمار **ثمرهٔ اول در صفات و منسوبات حمل** برج حمل خانهٔ مریخ است و شرف
آفتاب و وبال زهره و هبوط زحل و مزاج گرم و خشک بر طبع آتش و نهاری است و مذکر و روز [illegible]
و مشرقی و منقلب و برنگ سرخ و سپید و خوب صورت است و صعود برج مستقیم و بی‌ریک [illegible]
و ناپارسا و نکاح دوست و تیز شهوت و حیاء فرزند و از مردمان دلیلست بر ملوک و امرا و لشکریان
و مبارزان و ارباب سلاح و صرافان و ضرابان اگر مریخ در وی بود دلیل کند بر دزدان و جرأت و اهل
فتنه انگیزان و عیاران و قصابان و طباخان سلاخان و سلاح سازان و سرهنگان و از جواهر دلیلست بر [illegible]
و آهن گوشوار و تاج و سر بند و از جایها دلیلست بر آتش خانها و کوشکها و جایهای عالی و مقام صرافان
و حدادان و مطبخها و جای گوسفندان و سلاح خانها و از خوها دلیلست بر مزاج و معاشرت و تحریک
و نار [illegible] تندخوی و دلیری و تیز چشمی و کینه داری و حاضر جوابی و میانه آوازی و از دواب دلیلست بر
گوسفند و نخجیر و آنچه سم شکافته دارد و شاخ و از نباتها دلیلست بر فلفل و دارچینی و زنجبیل و قرنفل و
کبابه و مانند آن و از شهرها دلیلست بر بابل و فارس و آذربایجان و شام و دریا طبرستان و از اعضا دلیلست
بر سر و روی و گوشها بر اندام و از بیماریها دلیلست بر درد چشم و درد سر و سرخ باد و کلی و کوری و
کوسگی و کلف روی برج هیکلی است و نرم آواز **ثمرهٔ دوم در صفات و منسوبات ثور** برج ثور خانهٔ زهره است
و شرف قمر و وبال مریخ و حضیض عطارد و مزاج سرد و خشک است بر طبع خاک و نهاری است و مؤنث
و شبی جنوبی و ثابت و برنگ سپیدی روشن و نکاح دوست و تیز شهوت و کم فرزند از مردم
دلیلست بر مردم بزرگ با فر و مغرور و ملک زادگان و وکیلان و عاقلان و انبارداران و خاتونان [illegible]
عفیفه و چون جمال بود دلیل کند بر بازرگانان و مطربان و خدمتکاران اهل طرب و مردم احمق و از نباتها
دلیلست بر [illegible] شیرین بود و مغز و میوه‌ها و سبزها و آنچه بو رسد و از خانها دلیلست بر سراها و بوستانها
و کنارها و هر جا که در وی دواب دارند و بکوه نزدیک باشد و انبارها و گنجینها و از شهرها دلیلست بر
دمشق و همدان و سواد عراق و اسکندریه و فرغانه و هراة و از خوها دلیلست بر حمق و کاهلی و مکر و بهمت
و غم و غفلت و ناپسندی و از دواب دلیلست بر گاو و گاومیش و نخجیر و کبک و از مرغان دلیلست
کبوتر و فاخته و چلچل و از جواهر دلیلست بر طوق و حمایل و گردن‌بند و از اعضا دلیلست بر گردن و
حلقوم و رگها و عصبها گران و از بیماریها دلیل است بر درد گلو و آنچه بر اطراف گردن حادث
شود و هیکلی است و میانه آواز **ثمرهٔ سیوم در صفات و منسوبات جوزا** برج جوزا خانهٔ عطارد است و شرف
رأس و وبال مشتری و هبوط ذنب و حضیض حمل و اوج آفتاب و نر و مزاج گرم و تر است

برطبع باد و بهاری است و مذکر و روزی و دو جسدین و مغربی و برنگ سپیدی که بزردی زند و خوب
صورت است و میانه نکاح و کم فرزند و در پارسایی بر توسط و از مردم دلیل است بر اهل دیوان و
فضلا و حکما و خطاطان و نقاشان و دبیران و تجار و عمال و متصرفان و شعرا و ظرفا و چون حال بد بود دلیل است
بر طراران و کیسه بران و شاعران هجا گوی و کسانی که در کارها تعلل کنند و از نباتها دلیل است بر درختان
عالی و میوه‌دار و درخت جوز و بادام و از میوه‌ها آنچه سبز دارد و آنچه اندرون او را بخورند و انواع
داروها و از جایها دلیل است بر کوهها و غارها و منظرها و بادگیرها و مقامهای بازی گران و دیوان خانها
و مکتبها و مواضع مرغان و از شهرها دلیل است بر مصر و … و سعید و گیلان و موقان و اصفهان و کرمان و
از خوها دلیل است بر جوانمردی و گفتن حکایات و آمیختن با مردم و حکمت و زیرکی جستن و تیز خاطری و از
حیوانات دلیل است بر جانوران پرنده و مرغ خانگی و قمری و آنچه با آدمی انس گیرد و از اعضا دلیل است
بر بازوها و دستها و انگشتان و از بیماریها دلیل است بر علتها و نشان بر دستها و زحمت از بادها
و بلند آواز است **ثمره چهارم در صفات و منسوبات سرطان** برج سرطان خانه قمر است و شرف مشتری و هبوط
مریخ و وبال زحل و اوج شمس و مثلثه زهره و … عطارد و مزاج سرد و تر و بر طبع آب و بلغمی است
و مذکر و روزی و منقلب و شمالی و برنگ اسمر و بسیار نکاح است و بسیار فرزند و ناپارسا و از مردم
دلیل است بر ملک زادگان و … و امیران بزرگ و کشتیبانان و ملاحان و غواصان و شرابداران و اگر
بد حال بود دلیل است بر گدایان و … و سقایان و فقاع گران و از جایها دلیل است بر دریا و آبگیرها
و رودها و حوضها و انهارها و ساحلها و سقابها و از شهرها دلیل است بر ارمینیه صغری و بحرین و مشرق
و خراسان و مرو و بلخ و از نباتها دلیل است بر آنچه از میان آب بر آید چون قصب و مانند آن و از جواهر
دلیل است بر مروارید ریزه و مرجان و مهره … و از خوها دلیل است بر بی ثباتی و … و کم همتی و از
اعضا دلیل است بر سینه و پستان و شش و … و از بیماریها دلیل است بر کلف روی و ریختن موی و
برص و سستی اعضا و درد پیوندها و از حیوانات دلیل است بر آنچه در آب بود چون خرچنگ و ماهی
ریزه و هرچه بدان ماند … است و بی آواز **ثمره پنجم در صفات و منسوبات اسد** اسد خانه آفتاب است
و وبال زحل و اوج مریخ و مزاج گرم و خشک و بر طبع آتش و صفرایی است و مذکر و روزی و مشرقی و ثابت
و برنگ … و … نکاح و دوست … و تیز شهوت و کم فرزند و از مردم دلیل است بر ملوک و
… پادشاه و جوهریان و ظرفان … و مردم زبان و اگر بد
[illegible]

بلعل

بر لعل و یاقوت و زر و مرصعات و از جایها دلیل است بر تختگاه سلاطین و قصرها و سرایهای
و دار الضرب و کوهها با جواهر و کانها و شکارگاهها و از شهرها دلیل است بر اطراف مشرق و بلاد
ترک و چین و سمرقند و کرمان و دیلم و طوس و سیستان و بیت المقدس و از جانوران دلیل است بر پلنگ
و شیر و یوز و سگان شکاری و گرگ و آنچه درنده بود و از نباتها دلیل است بر خربزه و آنچه … و از
اعضا دلیل است بر پشت و معده و درد چشم و کوژی پشت و گنده دهانی و برج منقلب و میانه آواز
ثمره ششم در صفات و منسوبات سنبله برج سنبله خانه عطارد و شرف او است و وبال مشتری و هبوط زهره
و اوج مشتری و مزاج سرد و خشک و بر طبع خاک و سودایی است و جنوبی و مؤنث و شبی و ذو جسدین
و برنگ گندم گون و خوب صورت و کم نکاح و کم فرزند و گویند عقیم است و در پارسایی میانه و از مردم
دلیل است بر وزرا و اصحاب دیوان و دبیران و مردمان کافی و دانایان و عوانان و حکما و فضلا و ارباب
عقل و حکمت و اهل تمیز و چون بد حال بود دلیل کند بر وکیلان و دلالان و قصابان و تاجران و جاهلان و در اصل
بر مردم میانه حال دلیلست و از خوها دلیل است بر خوش گفتاری و فصاحت و بلاغت و خواندن کتب
و اشعار و دانستن معقولات و کلام و فلسفه و قوت حفظ و از نباتها دلیل است بر گندم و جو و باقلی و هرچه
تخم دارد و سیر و از جواهر دلیل است بر درم و دینار و خرهای منقش و ملون و از حیوانات دلیل است بر کبوتر
و طوطی و دراج و گنجشک و از جایها دلیل است بر سرایهای عالی و دیوانها و تیمها و کاروانسرایها و کتاب
خانها و انبار غله و جوها و … و بازارها و مقام برده فروختن و از شهرها دلیل است بر اندلس
و افریقیه و کوفه و موصل و اطراف فرات و صنعا و جزیره شام و دیار بکر و فارس و از اعضا دلیلست
بر حلقها و شکم و لاغری و اقرع شدن و کم عقلی و آنچه در جگرها حادث شود و بلند آواز است **ثمره
هفتم در صفات و منسوبات میزان** برج میزان خانه زهره است و شرف زحل و وبال مریخ و هبوط
آفتاب و مزاج گرم و تر و بر طبع باد و … است و منقلب و مغربی و مذکر و روزی و برنگ سپید که
به گندم گونی زند و خوب صورت و شیرین روی و بسیار نکاح و تیز شهوت و بسیار فرزند و
ناپارسا و از مردم دلیل است بر … و اکابر و مردم صاحب رای و اهل خرد و ادب و شریف و
تمیز و لطیف و خوش لهجه و مطایبه کننده و طرب دوست و با طاعت است و راست کار و راست
قول و درست قول و اگر بد حال بود دلیل کند بر مطربان و رقاصان و قیادت کنندگان و … و از خوها دلیلست
بر … و سخاوت و … [illegible]
جایها دلیل است بر … [illegible]

و کوهها با میوه و مجلس خانها و از میوهها دلیل است آنچه لذیذ باشد و شیرین و خوشخواره و از جواهر
دلیلست بر آنچه از وی زینت کنند و مرکب و میانه و از شهرها دلیل است بر بلاد روم و هرات
مصر و مکه و مدینه و طالقان و کابل و کشمیر و ختن و خوارزم و از جانوران دلیلست بر هزاردستان
و چکاوک و فاخته و قمری و کبوتر خانگی و سمانه و از اندامها دلیلست بر سرون و پشتگاه و زیر ناف
و رحم و مثانه و از بیمارها دلیلست بر بواسیر و درد باد و فتق و زرد گشتن روی و کژی بینی
و بلند آوازیست **ثمره ششم در صفات و منسوبات عقرب** برج عقرب خانه مریخ است و وبال
زهره و هبوط قمر و اوج عطارد و مزاج سرد و تر بر طبع آب و ترابی است و ثابت و شمالی و مؤنث
و شبی و برنگ سرخی که بسبزی زند و باشد که اشقر بود و کم نکاح است و بسیار فرزند و [illegible] و از مردم
دلیلست بر امرا و لشکرکشان و مبارزان و دلیران و سپاهیان و سرهنگان و کشتی داران و اگر بد حال بود
دلیل کند بر مکاران و حیله‌گران و ساحران و عزیمت‌خوانان و مارگیران و راست شونده و مخنثان و خادمان و
دسته‌کاران جراحان و مجبران و دزدان و نباشان و انگشتان و صیادان و خادمان گرمابه و چاه‌کنان
و کسانی که بر خود زخم زنند و داغ نهند و خود را زخمه دار کنند و احمق و کاهل بوند و از خوها دلیلست بر کینه
و مکر و دروغ گفتن و حیله ساختن و ترش روی و کینه داری و از جایها دلیلست بر کندها و آب و چشمه‌ها
کنده و جایها بد آب و آبخانها و آبگیرها و جزیره‌ها و زندان و سباع‌گاه و قمارخانه و دزدخانه و خرابها
و از شهرها دلیلست بر بلاد حجاز و دشت عرب و یمن و حزو و املی و حصار و تبریز و از نباتها دلیلست بر
قصبها و درختان بی میوه که بر لب رودخانها روید و داروها مسهل و از آلات دلیلست بر کوزه
جاق و گوگردی و سنج و عصا و از جانوران دلیلست بر حیوانات آبی و خوک و اژدها و خزندگان زمین
و ماران آبی و از اندامها دلیلست بر ذکر و خصیه و فرج و مقعد و میان دو بینها و از بیماریها دلیلست بر سستی
قضیب و فساد در خصم و احتباس بول و جراحتها و آب رفتن از چشم و دهان و لکنت زبان و کری و کوری
و جنگی و بسیبی برج گنگست بی آواز بعضی گفته‌اند بسبی است **ثمره نهم در صفات و منسوبات قوس**
برج قوس خانه مشتری است و شرف ذنب و هبوط راس و وبال عطارد و اوج زحل و [illegible] حضیض
آفتاب و مزاج گرم و خشک است بر طبع آتش شرقی است و مذکر و روزی و ذوجسدین و نیمه [illegible]
و نیمه جانوری [illegible] برنگ سپید [illegible] کم نکاح است و کم فرزند و از مردم دلیل کند
بر ائمه و فقها و زهاد و اصحاب صفه و اگر بد حال [illegible] میان قاضی و زرگران و سگبانان [illegible]
و سلاح‌داران و دواب‌داران [illegible] و [illegible] ستوران و ساعتان [illegible] در اصل [illegible] مردم [illegible]

حال از

حال و از خوها دلیلست بر تعصب کردن و کارها و خادمی مسجد و صومعه و مدرسه و پاکیزگی از جواهر دلیلست
و فیروزه و برنج و قلعی و چیزهای مرکب و از نباتها دلیلست بر آنچه شیرین بود چون خرما و امرود و انگور و انجیر و
انگبین و از حیوانات دلیلست بر اسب و اشتر و درازگوش و [illegible] و شتران تیز رو چون [illegible] و حجاز و
از شهرها دلیل است بر قهستان و عراق و بغداد و [illegible] و جرجان و از جایها دلیلست بر دار الضرب
و صوامع و مساجد و جایگاه اسبان و سبزه فروشان و حمامها و از اعضا دلیلست بر رانها و رگها و
عصبها و از بیماریها دلیلست بر افتادن از بلندی و آسیب زخم خوردن و از چهارپایان و سر بیماری که منسوب بود
و نیم اجزاء او بهیمی است [illegible] **ثمره دهم در صفات و منسوبات جدی** برج جدی خانه زحل است و
شرف مریخ و وبال قمر و هبوط مشتری و مزاج سرد و خشک است بر طبع خاک و جنوبیست و زمستانی
و منقلب و مؤنث و شبی و برنگ سیاه و [illegible] نکاح و دوست‌تر شهوت و بسیار فرزند
و از مردم دلیلست بر قلعه‌داران و دهقانان و کدیوران و مردمان حاکم و اهل صحرا و جبال و دهاقین
خاندانهای قدیم و اگر بد حال بود دلیل کند بر گله‌بانان و سپاهیان و مزدوران و برزگران و بندگان و
خادمان سیاه و خاک‌بیزان و گلکاران و [illegible] و گورکنان و مجاوران تربتها و از خوها دلیلست بر
دوراندیشی و دروغ گفتن و لجاج و فراموشی و بخل و امساک و زاری و کم جنبی و از شهرها دلیلست بر هند و
کران و شرقی و روم [illegible] و از جایها دلیلست بر قلعها و حصنها و کوهها و خشک و سنگستانها
بالغار و شورستانها و زمینها خشک با خوف و تاریک و سنگها و [illegible] و دزدخانها و سیاه
کاو و زندان و سنگ‌خانها و گورستانها و جایها خراب و کهن و از نباتها دلیلست بر آنچه حیوانات
خورند و انواع داروها و درختان بی‌میوه و انواع زهرها و از جواهر دلیلست بر سرب و مغناطیس و سنگ
خاره و گچ و بوره و شوره و از حیوانات دلیلست بر گوسفند و بز کوهی و گاو کوهی و خرگوش و شغال و یوز و
موش و سوسمار و از حشرات زمین آنچه منسوب باشد و از اعضا دلیلست بر زانوها و عصبها و پی‌ها
زانوها و از بیماریها دلیلست بر لنگی و کوری و کری و [illegible] و درشتی صورت و برج بهیمی است و ضعیف او
بعضی گفته‌اند بسبی است **ثمره یازدهم در صفات و منسوبات دلو** برج دلو خانه زحل است و وبال آفتاب و حضیض
مریخ و مزاج گرم و تر بر طبع باد و زمستانی است و ثابت و جنوبی و مذکر و روزی و برنگ [illegible] کبود
زند و کم نکاح است و اندک فرزند و از مردم دلیلست بر ملکان قدیم و حاکمان و دبیران و حکما و مشایخ طریقه
و [illegible] قدیم در کارها و متکلمان و عقلا و اصحاب رصدها و کواکب و اگر بد حال بود دلیل کند بر عزیمت
خوانان و طلسم‌سازان و افسون‌گران و فالزنان و تربت‌نشینان و آنانکه بوی در جام طور و آب [illegible]

و آب کشان و ... و سنگ و کاریزیان و خمرفروشان و در اصل بر مردم فرومایه دلیلست و از خویها دلیلست
بر عقل و تمیز و رسیدن بغور چیزها و باریک نظری و تیزفهمی و صبوری و از شهرها دلیلست بر کوفه و
حوالی او و قزوین و بادیه عرب و حجاز و غزنه و اطراف مغرب و بعضی از فارس و جزیری از گیلان و از
جایها دلیلست بر حصارها و کوهها عالی و گورخانها بلند و گنبدها و منارها و خانقاه و زاویه درویشان
و بیشها و درختستانها و آشیان مرغان و کنشت جهودان و از نباتها دلیلست بر بلیلها و خیارچنبر و خرما
هندی و حبوبات تیره و از حیوانات دلیلست بر سنجاب و سمور و روباه و کلاغ و پرستوک و لقلق و عقاب
و بوم و جغد و غاو و ستوران بارکش و از جواهر دلیلست بر مهرهای خالص و قلاده و دواب و هر آنچه که برود
کنند و از اندامها دلیلست بر ساقهای پای و استخوان ساق و عصبها او و آنچه قوی بود و از بیماریها دلیلست بر لنگی
و عصبها از ... و از ... بلندیها و دواب و در جاه و بوی اندام و هر علتی که از فکرت پدید آید و برج [illegible]
ثمره دوازدهم در صفات برج حوت برج حوت خانه مشتری است و شرف زهره و وبال و هبوط
عطارد و حضیض مشتری و مزاج سرد و تر است بر طبع آب و شمالیست مؤنث و شبی و زمستانی
و ذو جسدین و نکاح دوست و بسیار فرزند و تیز شهوت و در بارهای میانه و از مردم دلیلست بر علما
و قضات و حاکمان و اشراف و اهل ورع و صوفیان و وزرا و اگر بد حال بود دلیل کند بر غواصان و ملاحان
و کشتی بانان و ماهی گیران و مردم زبد فروش و منافق و مزور و ساوس و از جایها دلیلست بر جویها
و رباطها و خرابها و سرابها و آبها و حوض خانها و کوهها که در دریا بود و جزیرها و ساحلها معمور و صومعها
و مساجد و صوامع و از شهرها دلیلست بر عمان و طبرستان و مانند آن و بخارا و دریای یمن و شام و مشرق
و زمین هند و از خویها دلیلست بر تازه رویی و سخاوت و لطف و عفت و حماقت و دلیری و از نباتها
دلیلست بر جو و قصب و سیب و آبی و شفتالو و میوهای شیرین و خوش و آلو و از حیوانات دلیل
بر مرغان آبی و ماهیان بزرگ و فیل و کاوی و از جواهر دلیلست بر صدف و دانهای بزرگ و عقیق
و مرجان و از اعضا دلیلست بر سرهای پای و کعب و از بیماری دلیلست بر نقرس و بسیار خفتن و [illegible]
و اختلاجات و سستی عصبهای پای و برج گنگ است و بی آواز و بعضی گفته‌اند نیم صوت است ثمره سیزدهم
در صفات درجات بروج هر برجی از بروج دوازده برج درجاتی باشند که بعضی را نیره و مضیئه گویند
و بعضی را مظلمه و مدخنه گویند و بعضی فتیه و بعضی را خالیه و بعضی را مذکر و بعضی را مؤنث و بعضی را آ...
و بعضی را محترقه آنچه باتفاق نحس باشند آنها را [illegible] گفته‌اند ... و از آن جایها خواسته‌اند ... در
... درجات نحس بسیار است لیکن آنچه باتفاق ... شده‌اند و نحس ... و آنچه در دوی ...

بود که هشتم اما درجات سعد از حمل سیم و نوزدهم است از ثور سوم و هفتم از جوزا یازدهم و بیستم
و از سرطان اول و دوم و سیوم و چهارم و پانزدهم و از اسد پنجم و هفتم و هفدهم و از سنبله دوم
و دوازدهم و پانزدهم و بیستم و از میزان سوم و پنجم و بیست و یکم و بیست و دوم و از عقرب دوازدهم
و بیستم و از قوس سیزدهم و بیستم و بیست و سیم و از جدی دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم و بیستم
و بیست و هشتم و از دلو هشتم و شانزدهم و هفدهم و بیستم و از حوت دوازدهم و بیستم و بیست و هفتم
پس اگر درجه طالع یکی ازین درجات افتد یا درجه عاشر یا موضع نیری از دو نیر یا موضع سهم السعاده یا موضع صاحب
طالع یا موضع مستولی بر طالع یا عاشر مولود سعادت و نعمت عظیم رسد از طبیعه آن برج و آن دلیل و بیچ
از آن سعادتها که بعضی اصحاب احکام از آن غافل‌اند هست اما درجات نحس در حمل شش است و یا ریکیط
و در ثور شش است وح یجا که کو و در جوزا شش است ب یح بز کز له و در سرطان شش است [illegible]
یه یح که کو له و در اسد هفت است و یه یز کب کج و در سنبله پنج است ح یو کج که و در میزان
چهار است ا ک یه و در عقرب شش است و یج یز کب کح کز و در قوس شش است ز یب یه کو کح له
و در جدی هشت است ب ج و ز یه یو یح کج و در دلو پنج است ا ب ه یز کط و در حوت شش است
ه ل یه کو کح امینت درجات نحس پس اگر یکی ازین درجات درجه طالع افتد یا مواضع دلایلی که
گفتیم هر چند دلیل قوی بود ضعیف شود و توقع مضرت تیز باشد و در اختیارات نیز ازین درجات
تحرز بسی کنند ثمره دهم در منسوبات بروج از طریق مرکب از اول حمل تا آخر سنبله بروج شمالیه‌اند
و آنرا عالیه خوانند از آن که روزها فزون بود بر شب چون آفتاب درین بروج بود و از اول میزان
تا آخر حوت جنوبی‌اند از آن منخفضه گویند از آنکه شبها فزون بود اما از اول جدی تا آخر جوزا مستقیم
الطلوع‌اند و کوتاه مطالع و از اول سرطان تا آخر قوس معوج الطلوع‌اند و دراز مطالع اما
برجها آتشی دلیل‌اند بر معادن و گرما اما برجها خاکی دلیل‌اند بر نباتات و شیرها اما بروج بادی
دلیل‌اند بر آدمی و دیگر حیوانات و رفتن بادها اما برجها آبی دلیل‌اند بر حیوانات آبی و آبها باز کند
اما برجها آتشی دلیل‌اند بر مردم عالی همت و با کبر و گردنکش اما بروج خاکی دلیل‌اند بر مردم غافل
و احمق و دون همت و ممسک و دروغ اما بروج بادی دلیل‌اند بر مردم شریف و عاقل و تیز و عالم
اما بروج آبی دلیل‌اند بر مردم خسیس و کاهل و تعطیل کننده در کارها اما بروجی که بر صورت آدمی‌اند
برجهای بادی‌اند و سنبله و نیمه اول قوس اما با عیب خلقت سرطان و عقرب و جدی اما
بروج زشت صورت ثور است و جوزا و قوس و جدی اما بروج خوب صورت و با جمال حمل است

بروج

و سنبله و میزان و عقرب و حوت اما بروج دواب حمل است و ثور و اسد و نیمهٔ آخر قوس و نیمهٔ اول
جدی ابتدا علم **شعبهٔ دوم در طول و عرض و ارباع عالم و اوتاد و طوالع منسوب بروج و کواکب و منازل قمر**
و آن شش ثمار است **ثمرهٔ اول در طول و عرض و ارباع** طول عالم باصطلاح متقدمان از اقصای مغرب
است تا اقصای مشرق و آن صد و هشتاد درجه است که نصف دور فلک باشد و او بقول
اهل یونان از جزایر خالدات است و بقول متأخران از ساحل بحر اوقیانوس که آنرا ساحل بحر مغرب خوانند
و ما بین این و صد و ده درجه است اما عرض عالم از خط استوا تا قطب شمالست و آن نود درجه
بوده است اما ازین نود درجه شصت و شش درجه معمورست اما مواضعی که طول او نود درجه است
نصف طول عالمست انجا اوسط آبادانی خوانند و طول قبه گویند اما مواضعی که طول او بیش از نود
درجه بود و عرض او بیش از سی و سه درجه آن مواضع را ربع شرقی شمالی خوانند و او منسوبست
بمثلثه آتشی شهرهای معروف او بلاد مشرق است و ترکستان و فرغانه و تاشکند و خجند و خوارزم
و بلغار و خزر و دشت قبچاق و روس و ارمنیه صغری اما مواضعی که طول او بیش از نود درجه بود
و عرض او کمتر از سی و سه درجه آن مواضع را ربع شرقی جنوبی خوانند و منسوب است بمثلثه خاکی
و شهرهای معروف او بلاد هندوستان اقصی مشرق و جزیره‌ها و هند و زمین مکران و بعضی از خراسان
و کرمان و فارس و عمان و یمن و بادیه عرب اما مواضعی که طول او کمتر از نود درجه بود و عرض او بیشتر
از سی و سه درجه آن ربع را مغربی جنوبی خوانند و او منسوبست بمثلثه بادی شهرهای معروف او
جزیره سیاهان است ... چنین ... دریای مغرب و زمین مصر و شام و هر شهر که آنرا
مغرب باز خوانند مواضعی که طول او کمتر از نود درجه بود و عرض او بیشتر از سی و سه درجه آن مغربی
شمالی خوانند و او منسوب بمثلثه آبی و شهرهای معروف او اندلس و ترجان و قونیه و صقالیه و
رومیه کبری **ثمرهٔ دوم در دانستن اوتاد طالع** برج طالع و عاشر و سابع و رابع را اوتاد طالع گفته
اند و ثانی و حادی عشر و ثامن و خامس را مایل الوتد گفته اند و ثالث و ثانی عشر و تاسع و سادس
را زایل الوتد گفته اند باز دوم را از طالع و دوازدهم و ششم و هشتم را ساقط گفته اند پس چهار اوتاد بود
و چهار مایل اوتاد و چهار زایل اوتاد و ازین چهار که ساقط اند دو از مایل الوتد اند و آن دوم و هشتم است
و دو از زایل الوتد اند و آن دوازدهم و ششم اند و این ... ساقط از آن گفته اند که بطالع ناظر
نیند **ثمرهٔ سیم در دلالت طالع بر ارباع و بر ولادت عمر مولود** درجه طالع دلیل مشرق است
و درجه عاشر دلیل شمال و درجه سابع دلیل مغرب و درجه رابع دلیل جنوب ... درجه طالع تا درجه عاشر

دلیل

دلیل است بر آن ناحیه که میان مشرق و شمال است و او ربع ... مذکر ... از عمر مولود و عهد
صبا اما از درجه عاشر تا غارب دلیلست بر آن ناحیه که میان شمال و مغرب است و این ربع را مؤنث
و زایل خوانند و او دلیلست از عمر مولود بوقت جوانی اما درجه غارب تا درجه رابع دلیلست بر آن ناحیه
که میان جنوب و مغربست و او ربع مؤنث و زایل خوانند و او دلیلست از عمر مولود بر زمان پیری اما برج
طالع مذکر است و ثانی مؤنث و ثالث مذکر و رابع مؤنث همچنین تا دوازده خانه طالع اگرچه طالع مؤنث
افتاده بود **ثمرهٔ چهارم در نسبت ارباع عالم بر بروج و کواکب** مطلع حمل و میزان در منتصف عمارت
بحمل و شمس و زحل منسوب است و مغیب ... میزان و قمر و مریخ منسوبست و آنچه مابین مطلع و مغیب است
از طرف شمال بسرطان و مشتری منسوبست و آنچه مابین مغیب و مطلع است از طرف جنوب بجدی و زهره
منسوب است و عطارد مشارکت با هر یک در آن جهت قول متقدمان است که برج سرطان و مشتری دلیل
عراق عجم و برج میزان و زحل دلیل هندوستان و برج عقرب و زهره دلیل عرب است و برج جدی و عطارد دلیل
هندستان و برج اسد و برج ... دلیل ترکستان حوت و زهره دلیل ماوراء النهر حمل و آفتاب دلیل خراسان و سنبله
و برج دلیل فارس ... جوزا و عطارد دلیل شام اند و قوس و مشتری دلیل عراق عرب است اند و میزان و زهره دلیل
خوارزم اند سنبله و عطارد دلیل خطا اند دلو و زحل دلیل بابل اند ثور و مریخ دلیل دشت قبچاق اند شمس دلیل
شرقی است و قمر دلیل مغرب است **ثمرهٔ پنجم در احوال منازل قمر** قریب بهشت منزل است
قرار داده و دوازده برج هر یکی از چند کوکب و نامهای ایشان اینست شرطین • بطین • ثریا • دبران • هقعه •
هنعه • ذراع • نثره • طرفه • جبهه • زبره • صرفه • عوا • سماک • غفر • زبانا • اکلیل • قلب • شوله • نعایم • بلده •
ذابح • بلع • سعود • اخبیه • مقدم • مؤخر • رشا • پس هر حقی ازین منازل در ربعی از ارباع فلک البروج اند
و بعضی از فصول سال منسوب و جهتی از جهات عالم چنانکه هفت اول نسبت ببرج ربیعی اند و شمالی و
و از ارباع عالم آن ربع که میان شرق و شمالست بدین هفت منسوب است و هفت دوم نسبت ببرج
صیفی اند و شمالی اند و آن ربعی که میان شمال و مغربست بدین هفت منسوبست و هفت سیم نسبت
به برج خریفی اند و جنوبی اند و آن ربعی که میان مغرب و جنوبست بدین هفت منسوبست و هفت
چهارم نسبت به برج شتوی اند و ربعی که میان جنوب و مشرقست بدین هفت منسوبست پس از
درجه ربعی از فلک البروج بر هفت قسمت کرده اند هر منزلی را دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه
و کسری نصیب افتاده است اما بعضی ازین منازل سعد اند و بعضی نحس اند و بعضی ممتزج اند و بعضی مذکر و بعضی
مؤنث و بعضی گرم و بعضی تر و بعضی سرد و بعضی خشک اما قول بعضی است که هر بعضی که بفصلی منسوب اند

طبع آن فصل دارند و بعضی گفته‌اند هر دو منزلی که در یک برج افتاده‌اند طبع آن برج دارند و آن منزل که
مشترک میان دو برج بود ممتزج است پس اهل بابل و هند اختیارات بر این منازل نهاده‌اند اما آنچه بر حواشی تقویم
نویسند آنست که هر منزلی چون از شعاع بیرون آید و صبح در مشرق ظاهر شود علامت طلوع او نویسند و در این
تاریخ فرع مقدم را در چهاردهم آذار ماه رومی علامت طلوع کنند و بعد از وی هر یکی سیزده روز طالع شود و در
سال کبیسه رومی بیرده را چهارده روز نویسند اما شرطین را اول حمل شمرده و اول سرطان هست عقرب در
اول میزان هست و ربع در اول جدی است **ثمره ششم در ولادت دوازده خانه طالع**
برج طالع دلیل است بر تن و جان و بقا و آغاز کارها و تدبیر در مصالح و آنچه مولود خواهد کردن و طلبیدن و کیفیت
زندگانی و سعادت و شقاوت و از اعضا دلیلست بر سر و روی مولود **بیت ثانی** دلیلست بر مال و معیشت
و یاری کردن و کیفیت هر یک و دخل و خرج و سخاوت و بخل و آشامیدن و از اعضا دلیلست بر گردن و حلقوم و
اطراف کردن **بیت ثالث** بر برادران و خواهران و اقربا و نقل از جایی بجایی و نیکی و بدی احوال ایشان
و جهانی و بحث علوم و آموختن چیزها و کیفیت هر یکی و از اعضا دلیلست بر بازوها و دستها **بیت رابع**
دلیلست بر پدران و مادران و املاک و مقام باشش و ضیاع و عقار و جایگاه و دفن کردن و مال و دانستن احوال
پدران و مادران در قدم فرزندان و عاقبت کارها و کیفیت هر یکی و از اعضا دلیلست بر معده و پستان
بیت خامس دلیلست بر فرزند و طرب و هدیه و تشریف از بزرگان و هوا و مال و بیت المال و املاک
و خانه اخبار و فرستادن رسول و کیفیت احوال او و نیکی و بدی منسوبات و از اعضا دلیلست بر جگر و پهلوها
و پشت **بیت سادس** دلیلست بر بیماریها و آفتها و عیبها و دانستن علتها و صحت و سلامتی و بیماری بدن
بیماری و ساختن احوال بندگان و خدمتکاران و ستوران و ضایع شدن چیزها و کیفیت هر یک و از اعضا
دلیل است بر شکم و ناف **بیت سابع** دلیلست بر ازواج و شرکا و خصمان و ضدان و زندان و مخالفان
و شکار و خصومتها و خطر و هزیمت یافتن و نایافتن و دزدیده و گم شده و آنجا که مسافر خواهد رفتن و کیفیت
احوال هر یک و از اعضا دلیلست بر زیر ناف و سرین و انگشتگاه **بیت ثامن** دلیلست بر خوف و
خطر و موت و میراث و باطل شدن چیزها و رسیدن اندوه و دانستن ماتم و بیت المال از ازواج و ترکات
و کیفیت احوال هر یک و از اعضا دلیل است بر آلات شهوت و رحم و مثانه و مقعد **بیت تاسع** دلیلست
بر سفرها و دین و مذهب و اعتقاد و طاعات و تحصیل علم [illegible] و تعبیر کردن خواب و رای و تدبیر و لطف و
طبع و عقل و کیاست و دانستن احوال غایب و توانگری و درویشی و کیفیت هر یک و از اعضا دلیلست
بر رانها مولود **بیت عاشر** دلیلست بر سلطنت و جاه و رفعت و پادشاه و اکابر و سروری و معروفی و

شهرت

شهرت و حکومت و احوال مادران در قدم فرزند و شغل و عمل و عزل مولود و کیفیت هر یک و از اعضا دلیلست
بر زانو و پیوند زانو **بیت حادی عشر** دلیلست بر سعادت و رجا و امیدها و یافتن مراد و دوستان
و دوستی کردن و بیت المال سلطان است و دلیلست بر وزرا و خلفا و نایبان و آنچه از شغل و عمل طمع
دارند و احوال عشق و عاشقی و دانستن دوستان صادق و کاذب و کیفیت احوال هر یک و از اعضا
دلیلست بر ساقها و پای **بیت ثانی عشر** دلیلست بر دشمنان و شقاوت و محنت و زحمت و زندان و گرفتن ستوران
و گرفتار شدن و خلاص و غم و تهمت و حسد بردن دشمنان و شناختن نیکی و بدی احوال دشمنان و کیفیت هر یک
و از اعضا دلیلست بر سرهای پای **ثمره سیم در صفات و منسوبات هفت کوکب و راس و ذنب**
و آن نه اثمار است **ثمره اول در صفات و منسوبات قمر** قمر نیر اصغر است و از فلک اول تابد و سعد
اصغر و متلون مزاج و مزاج خاص او سرد و تر است و مونث است و شبی و هر رنگ سبزی که
زند به اندک زردی و طعم او شوریست که تیزی زند و از بویها آنچه تیزی مایل بود و بلغمی است و از حسها بصر
و ذوق دارد و از اعضا جانب چپ و دراست معده و شش و پستان و گردن و پوست نرم و آنچه
طفولیت او راست و از بیماریها آنچه از زیادتی بلغم تولد کند و از مردم دلیلست بر ولی عهد و خلفا و ملک
زادگان و نایبان و حاجبان و بازرگانان و رسولان و اگر نحوست دارد دلیل کند بر بیکاران و جاسوسان و
مردم سفله و عوام و کودکان خرد و از صورتها دلیلست بر روی خوب و چشم شهلا و ابروی پیوسته
و دندانها گشاده و گردی سر و روی و دلیلست بر دایگان و کنیزکان و از خویها دلیلست بر مردم سلیم
و آمیزنده و حریص در حق زنان و مردان و مردم سخن چین و دوستی تزویج و از جایها دلیلست بر قصب
و پنبه و کتان و خیار و از جانوران دلیلست بر مرغان آبی و دراج و قمری و از معادن دلیلست بر انواع
مهرها و هیچ و مروارید و ریزه و نقره و از جایها دلیلست بر آبگیرها و شرابخانها و رودها و جویها
و دریاها و باغها و حوضها و حایطها و از دینها دلیلست بر دین بت‌پرستان و از اقلیم هفتم او راست
و شهرها او بلغار است و صقلاب و روس و اقصای روم و بغداد و بر طرف محیط به دریا
مغرب **ثمره دوم در صفات و منسوبات عطارد** عطارد ممتزج است با هر کوکب که بیامیزد
طبع او گیرد و اگر تنها بود مزاج گیرد و از فلک دوم تابد و مزاج خاص او گفته‌اند سرد و خشک است
و باد انگیزد و رنگ کبودی ملون است و بوی او آنچه تابنده باشد و سوداوی است و از حسها حس ذوق
دارد و از اعضا دلیلست بر زبان و کام و انگشتان و دماغ و از مردم دلیلست بر اصحاب دیوان
و دبیران و متصرفان و متکلمان و وزیران و اهل حکمت و منجمان و مهندسان و اگر مجال بود دلیل کند بر شاعران

و خوب صورت بود و از دینها دلیلست بر دین اسلام و از اقلیم چهارم است و شهرهای معروف او
جرجان است و کرک و اربیل و زمین تبت و ختن و بلاساغون و فرغانه و اشروسنه و خجند و سمرقند و بخارا و نسف
و هرات و خوارزم و آذربایجان و روم و عرب و بابل و حجاز تا بدریای مغرب

ثمرهٔ چهارم در صفات و منسوبات آفتاب

آفتاب نیر اعظم است و بنظر سعد و بمقارنه نحس و از فلک چهارم تابد و مزاج او گرم
و خشک و گفته اند که در روز سعد است و متوسط میان علویان و سفلیان و برنگ نارنجی است و درخشان و اعظم اجرام
لطیف و از حسها حس بینایی دارد و از اندامها دلیلست بر جانب راست دل و سینه و معده و دماغ و
چشم راست و از نفسها نفس وقوف و از مردم دلیلست بر پادشاهان و حاکمان و سروران و کریمان و
بخشندگان و مردم قوی و چون حال او دلیل کند بر دینداران و عالمان و استادان و دبیران و حبیبان و از صورتها
دلیلست بر مردم تمام و روی بزرگ و فربه و قوی آواز و طرف بالا و بشره و از خوها دلیل است بر خوردن طعام
ترنج و کبر و حرص و غلبه جستن و نرمی و غضب و سرعت رضا و طلب ریاست و جمع کردن مال و همت عالی
و از بیماریها دلیلست بر آنچه از گرمی و خشکی حادث شود و بدل تعلق دارد و درد چشم و دلیلست بر صداع و امثال آن
و از نباتها دلیلست بر نیشکر و زعفران و عسل و انار شیرین و انگور و از معادن دلیل است بر لعل و یاقوت و زمرد و
الماس و فیروزه و از حیوانات دلیلست بر اسبان تازی و گوسفند کوهی و آهو و شیر و پلنگ و باز و شاهین و
شنقار و زنبور عسل و از جاها دلیلست بر معبدها و قصرها و سرایها و تختگاه پادشاهان و از لباسها دلیلست بر تاج و کلاه
و سربند و کمر مرصع و طوق مرصع و جامهای زر و از دینها دلیلست بر دین نصاری و اقلیم چهارم او راست و از
شهرها او بلاد چین است و کشمیر و کابل و بلور و بدخشان و غور و غرجستان و بلخ و از زمین خراسان با مازندران و کوه
دماوند و الموت و قصر سیاه کوه و همدان و شهرزور و بیت المقدس و قاهره تا بدریای مغرب

ثمرهٔ پنجم در صفات منسوبات مریخ

مریخ نحس اصغر است و از فلک پنجم تابد و مزاج او گرم و خشک است و او قوم
و مذکر است و در روزی و بعضی گفته اند مونث و شبی و بطلیموس گفته و تیره و برنگ سرخ و سپید تیره و بوی ناخوش
دارد و صفراء وی است از عناصر آتش افروخته و از اعضا دلیلست بر زهره و رگها و جنبیدن و گوشتها و
مردم دلیلست بر ملوک و امراء و سرداران لشکرها و ارباب سلاح و چون نحس بود دلیل کند بر اهل فتنه و شر
و دزدان و رهزنان و مفسدان و خونیان و مخالفان و جلادان و بیطاران و از خوها دلیلست بر دلیری و شجاعت و دروغ
و خلاف و سبکساری و بدعهدی و از صورتها دلیلست بر مردم بلند بالا و بزرگ و ستبر و خرده گوشت و سرخ
موی و آبله زده روی و زخم خورده و شکسته دندان و از نفسها آنچه نفس توقف حاصل کرده دارد
و از نباتها دلیلست بر درختان خار و تلخ و دعوی و سپندان و آنچه تند باشد و سیر و پیاز و ترب و انواع زهرها و از

و بندگان مرد و مردم بیهوده گوی و بقال گیر و از خوها دلیلست بر زیرکی و عقل و فکرت و حفظ و حرص
و دوستی و شناختن مکر و حاضر جوابی و سخن فرو نشانی و از نفسها دلیلست بر نفس مشیر از طلوع و وقت
تعلیم و تفهیم و از نباتها دلیلست بر آنچه ساق ندارد و بوی او به تیزی زند و بهش و باقلی و شبدر و کدو
و درختان را بپیوند و نهالها را از جایی بجایی گردانند و کاکنج و از حیوانات دلیل است بر ملکان
و روبه و استر و طوطی و خرچنگ و بوزنه و آنچه طیور در شهرها قرار کنند و لعب آموزند و از معادن دلیلست
بر کهربا و مهرها و زرنیخ و آهک و سماق و زر و شبه و جاهها منقش از کتابت و از لباسها دلیل است
بر فوطه و جامه با طره و عبای عمامه و از بیماریها دلیلست بر رنجش موی و صرع و دیوانگی و گرانی زبان
و کجی زبان و آنچه از سودا و مالیخولیا و سرفه و از دینها دلیل است بر دین حکما و اقلیم ششم او راست
شهرهای او کوه یاجوج و ماجوج است و جابلسا و زمین القوم و منشا منقولان و اطراف ترکستان و روس
و بربر و بعضی از شهرهای شام و مصر تا بدریای مغرب

ثمرهٔ ششم در صفات منسوبات زهره

زهره سعد اصغر است و از فلک سیوم تابد و مزاج او سرد و تر است و مونث و شبی و برنگ
سپیدی روشن و از طعامها چربی و شیرینی که لذیذ بود و از خلطها رطوبت غریزی دارد و از حسها
حس شم بخورها و خوش بوی و از اندامها آلات شهوت و رحم و ابرو و سیاهی و سپیدی در چشم و
موی و ساق دست و کف و از نفسها نفس بعد از طلوع و از مردمان دلیل بر خاتونان و زنان و جوانان خوب
صورت و اهل طرب و زینت و خادمان و چون حال او دلیل کند بر مخنثان و جامه شویان و الحان قوالان
و بدکاران و از خوها دلیلست بر خوش خویی و گشاده رویی و سخاوت و معاشرت و طرب و لعب و لهو
و مزاح و طلب سرود و شعر و زدن سازها و موسیقی و عشق بازی و بسیاری نکاح و از نفسها شهوت
و نگاه داشتن عطرها و رقاصی و دلیلست بر مادران و دایگان و صورتها فربه و آبادان تن و سطبری سرین
و ران و ساق و خرد دست و پای و باریک میان و دراز شیب و کوتاه پای و از نباتها دلیلست بر آنچه خوش
بوی بود و شیرین مزه از میوهها و انگور و شفتالو و الشم و انجیر و از معادن دلیلست بر مروارید و دانه
و از سنگ سرمه و یشم و فیروزه و لاجورد و پیرایه و آنچه مروارید و زینت کنند و از لباسها دلیلست
بر آنچه از ابریشم سازند و آنچه سپید بود و از جاها دلیلست بر سراها و بستانها و تره زارها و سبزها
و گلزارها و هر کجا که تماشا و عشرت را شاید بود و از بیماریها دلیلست بر آنچه ماده بلغم تولد کند و از زیادتی
شهوت حادث شود و بیماری عشق و ضعف دل و درد معقد و رنج گرده و بواسیر و احتباس بول و
از حیوانات دلیل است بر خرگوش و ماهی بزرگ و فاخته و هزاردستان و بلبل و کبوتر و آنچه خوش آواز

و از معادن دلیلست بر مقناطیس و آهن و مس و از آلتها انواع سلاحها و زین و سنام و هر آلت که از آهن
کنند و از حیوانات دلیلست بر گوسفند و خر گوره و یوز و گرگ و شکال و گرزه مار و افعی و عقرب و
خارپشت و از جایها دلیلست بر آتشکدها و لشکرگاهها و جایهای سپاه است و مطبخها و هر جا که حیوان
بکشند و از بیماریها دلیلست بر سقطها و حل و شکستن اعضاء و تنها و پوسته و جراحتها و سوختن و ریشها
و کشتن [illegible] و آنچه بداغ و نیش محتاج بود و زحمت جگر و بر آمدن خون و هر علت که از گرمی و خشکی حادث شود
و از جامها آنچه در حرب پوشند و از دینها دین آتش پرستی و اقلیم پنجم است و شهرها از [illegible] طرف
کشمیر است و لهاور و قندهار و جبال افغان و بعضی از غزنه و زابلستان و کرمان و شیراز و اطراف
او و اصفهان و لورستان و خوزستان و بغداد و کوفه و بصره و بادیه عرب و مغرب تا ساحل **ثمره ششم**
در صفات و منسوبات مشتری مشتری سعد بزرگست و از فلک ششم تابد و مزاج گرم و تر است و طبع
حیوة و مذکر است و روزی و برنگ سپیدی است که [illegible] زند یا بزردی و بطعم شیرین است و خوش
بوی و از مردم دلیلست بر پادشاهان عادل و مردم شریف و ائمه و قضاة و وزرا و زاهدان و بازرگانان
بزرگ و توانگران و مردم با دیانت و امانت و [illegible] و خزانه داران و چون نحوس بود دلیل کند بر [illegible]
زرق فروش و مردم منافق و خویشتن پرستان ریائی که جهت اندک چیز نفاق بسیار کنند و خود را نیک
نمایند و از خوها دلیلست بر لطف و علم و حلم و زهد و پارسائی و امانت و امر معروف و نهی منکر و راستی و
حرص و اصلاح کارها و از بیماریها دلیلست بر آنچه [illegible] نباشد و آماسها و بادها که [illegible]
و از نباتات دلیلست بر گندم و جو و برنج و نخود و کنجد و [illegible] و سیب و انار و از معادن دلیل است بر زر
و سیم و الماس و برنج و جوهرهای شریف و از حیوانات دلیل است بر آنچه خوردنی باشد و حلال بود و طاوس
و همای و [illegible] و از جایها دلیلست بر عبادتگاه و مساجد و صوامع و منبرها و عالمان و خانقاهها و [illegible]
و از صورتها دلیل است بر صورت شیرین و چشمها فراخ و مویها [illegible] رنگ و از اندامها دلیلست بر خون و [illegible]
و نطفه و مغز و جگر و حلقوم و رحم و رگها و [illegible] و از [illegible] کبود و از جنسها جنس [illegible]
آنچه کبود بود و [illegible] دارند و فوطه و جامهای پاکیزه و از همه دینها دلیلست از روی علم و طاعت و پاکی و
عدل و اقلیم دوم [illegible] است و شهرها او [illegible] است و سیستان و طرف خراسان و حدود دریای فارس
و بحرین و یمن و مکه و مدینه و اطراف مغرب **ثمره هفتم در صفات و منسوبات زحل** زحل نحس
بزرگ است و از فلک هفتم تابد و مزاج سرد و خشک است بافراط و بر مزاج موت و مذکر است و روزی
و گویند خنثی است و بطعم ترش است و رنگ او سیاه و بوی او ناخوش و از مردم دلیل است بر کسان

دیرینه

دیرینه و ارباب خاندانها و قدیم و مردم قلعه وار و دهقانان و [illegible] و مشایخ و اگر بدحال بود دلیل کند بر
زاهدان بی علم و مشایخ بی کار و بندگان و دزدان و [illegible] و حبسیان و مردم سیاه و گوشه نشینان
و حبشی است و از اعضا دلیلست بر سپرز و استخوانها و رودها و پشت و پشم و ناخن و بلندی پشت و از
بیماریها دلیلست بر آنچه از [illegible] بود و چون استسقا و نقرس و سستی و گرانی [illegible] اندام [illegible] و طبعها
خام و علتهای باطن و زمین شدن و آنچه در پیری پدید آید و سبب آن سردی و خشکی باشد و از حسها حس [illegible]
شده او راست و از خوها دلیل بر بخل و ترس و [illegible] و فکر و وسوسه و صبر و ستیزه کاری و کاهلی و [illegible] و از
صورتها دلیل است بر صورت زشت و بزرگ سر و خورد چشم و پیوسته ابرو و فراخ دهان و سطبر
لب و سخت [illegible] و از روئیدنیها دلیل است بر سیر [illegible] و دلیل است بر [illegible]
دلیل است بر آنچه بار تلخ باشند و سخت کار و قوی و شتر مرغ و عقاب و کلاغ و بوم و [illegible] و مگس [illegible]
و هر چه بر زمین [illegible] دارد و از جامها دلیلست بر آنچه از پشم و موی بافند و پوستینها و خلقانها [illegible]
دلیلست بر [illegible] و بیخها و دارها که [illegible] بود و هر چه کهن و کهنه شده بود و از معادن دلیلست بر [illegible]
و روی و آهن و کارهای [illegible] و سنگهای بی قیمت و از جایها دلیلست بر کوهها و خشک و بلند و غارها و
جایهای خراب و شارستانها و قلاع و گورستانها و شورستانها و از دینها دلیلست بر دین یهود
و اقلیم اول او راست و شهرها او سرندیب است و اقصای هند و سند و جزایر دریای جنوب
و زنگبار تا بدریای مغرب **ثمره هشتم در دلایل کلیات کواکب** **قمر** دلیل کارهای عالم کون و فساد
و دلیل مرادات و اهل دنیا و تغیر حالات هر یک از موالید ثلاثه خاصه نفس انسانی و سهم السعاده بدو منسوب
و دلیل سعادتها خارجی است چون مال و جاه **شمس** دلیل امور آخرت و اصل عقبی و رسیدن
موجودات بکمال و تمام شدن هر موجودی خاصه نفس انسانی و سهم الغیب بدو منسوب است و او دلیل سعادتهای
باطنی است چون [illegible] که هر موضوعات [illegible] و از قمر و در حیات شمس است **زحل**
دلیل سختی کارهای دنیاوی است از روی شقاوت و نومیدی و فقر و تنگی و بیماری و اندوه و دشواری
و سختی در کارها **مریخ** دلیل سختی کارهای دنیاست از [illegible] و قتل و دزدی و خیانت و دروغ و غیره
که سبب شقاوت آخرت باشد **زهره** دلیلست بر امور دنیاوی و طلب سعادتهای این عالم از زنان
و نعمت و خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی و زینت و مناکحت و توالد و تناسل **مشتری** دلیل امور [illegible]
و انبیاء و آخرت و طلب کارهای پسندیده و حسن اخلاق و ادب و پاکی و صحت دین و صدق و ورع و تقوی
و حسن سعادتهای آخرت **اما** اگر هر دو نحس مستولی شوند بر مولودی بدحالی دهند دلیل کند بر [illegible]

فسادها و شقاوتها در دنیا و آخرت و اگر یکی حال باشند ضعفتها هر دو نحس بقوه باشد اما بفعل
نیاید و اگر ایشان در خطوط سعدان بوند یا سعدان بدیشان بنگرند این ضعفها محو نشود و از قوت
بفعل نیاید و اگر چیزی بفعل آید در صورت بفعل آید که پسندیده نماید و در نفاق باشد اما اگر هر دو
سعد مستولی شوند و بد حال باشند دلیل کند بر موجود شدن اندکی از سعادتها دنیاوی و اخروی و قناعت
کند مولود بدان و اگر یکی حال باشد دلیل کند بر تمام شدن سعادتهای دنیاوی و اخروی اما اگر سعدان
در خطوط نحسان بوند یا نحسان بدیشان ناظر باشند دلیل ضعف آن سعادتها بود و کم ثباتی در آن و امتزاج
سعادت با شقاوت در امور دنیاوی و آخرتی عطارد مزاج سعود و نحوس قبول کند و یاری دهد در سعادت
و شقاوت هر یک را در دنیاوی و آخرتی چون او معتدل است بهره دو طرف پس حکم او در مستولی بود
بر موضع او از آن کوکب که بدو ناظر بود نوع نهم در صفات و منسوبات راس و ذنب گفته اند
که راس گرم و تر است بر مزاج مشتری و سعد است و زیادت کنند و او را عقده شمالی و جوزهر
خوانند و او دلیل بر پری و جسیان (?) اما ذنب سرد و خشک است بر مزاج زحل نحس است و کم
کننده و او را عقده جنوبی خوانند و او دلیل بر بدی و عقارب (?) پس چون قمر در عقده راس آید عرض
او بطرف شمال فتد از منطقة البروج و چون در عقده ذنب آید عرض او بطرف جنوب رود و جوزا
زهره بقمر منسوبست شعبه چهارم در اقسام بروج کواکب و این هشت نمط است نمط اول در قسمت خانها
دوازده برج را بر هفت کوکب قسمت کرده اند بانواع مختلف از آنجمله یکی قسمت خانهاست چنانکه
آفتاب و ماه هر یک را یک خانه است و پنج دیگر را هر یکی را دو خانه و بنای این قاعده بر آنست که آفتاب
پادشاه کواکب است و اسد پادشاه بروج ثابتست و مزاج آفتاب اشرف عناصرست
پس خانه آفتاب وی شایسته تر بود و از بروج دیگر ماه را برج سرطان لایق تر بود و از آن جهت که طبع
تر بروج سرطانست بر مزاج قمرست و گفته اند از اول اسد تا آخر جدی بر توالی بروج و حیز آفتابست
و از اول دلو تا آخر سرطان حیز ماه و این هر دو حیز را دولة نیز خوانند اما هر یکی از خمسه متحیره در حیز آفتاب
یک خانه بنصیب افتاده است و در حیز ماه چنانکه زحل را جدی از حیز آفتابست و دلو از حیز ماه
و مشتری را قوس از حیز آفتابست و حوت از حیز ماه و مریخ را عقرب از حیز آفتابست و حمل
از حیز ماه و زهره را میزان از حیز آفتابست و ثور از حیز ماه و عطارد را سنبله از حیز آفتابست و جوزا
از حیز ماه بر توالی افلاک پس گفته اند سبب سعادت و نحوست کواکب یکی از جهت [illegible] و
شکل افتادن خانها آسمانیست این نیز چنانکه دو خانه زحل چون مقابله هر دو خانه اند و نظر مقابله تمام است

وکیفیت آن گفته شود پس زحل را نحس بزرگ گفته اند و چون هر دو خانه مشتری در تثلیث هر دو
خانه نیرین اند نظر تثلیث تمام سعدست پس مشتری را سعد بزرگ گفته اند و چون هر دو خانه مریخ
در تربیع هر دو نیرین اند و نظر تربیع نیم نحس است پس مریخ را نحس اصغر گفته اند و چون هر دو خانه زهره
در تسدیس هر دو خانه نیرین اند و نظر تسدیس نیم سعد است پس او را سعد اصغر گفته اند و چون هر یکی از دو خانه
عطارد در جوار آن نیر که هست از خانه او ساقط است پس او را اسم سعدی و نحسی نهاده اند و ممتزج خوانده
اما گفته اند که هر کوکب که در حیز آفتاب بود در قرب و تربیت او باشد و چون در حیز ماه آید در تربیت
و قوت او باشد و قول بعضی آنست که سعادت و نحوست کواکب بسبب قرب و بعد فلک ممیز است
از آفتاب و ماه چنانکه علویان را از آفتاب و سفلیان را از ماه اما گفته اند که در کواکب مزاج خانهاست
اگر چه بر سبیل اند لیکن حالات ایشان علو و جود و مزاج ایشان بود و در مرکبات اما صداقت و عداوت
میان کواکب بسبب افتادن شکل خانها چنانکه در سعادت و نحوست گفتیم با نیرین پس هر کوکب که
خانه او دوازدهم خانه خانه دیگر افتاده است آن هر دو کوکب دشمن یکدیگر باشند و حکم تربیع و مقابله
همین است و هر کدام کوکب که خانه او در تسدیس و تثلیث یکدیگر افتاده است دوست یکدیگر اند چنانکه
سنبله دوازدهم میزانست و ثور دوازدهم جوزاست پس میان عطارد و زهره دشمنی باشد و چون سنبله
با عقرب و حمل با جوزا در تسدیس اند میان عطارد و مریخ دوستی باشد و همچنین میان زهره و مریخ دشمنی
و میان زهره و مشتری دوستی بود و میان زهره و زحل دشمنی باشد و میان مشتری و زحل دشمنی باشد
و میان مریخ و زحل دوستی بود و میان عطارد و مشتری دشمنی باشد و میان عطارد و زحل دوستی
بود و میان نیرین و زحل دشمنی باشد و با مشتری دوستی بود و با زهره دوستی باشد و با عطارد آفتاب
را دشمنی باشد و ماه را دوستی یک سبب دوستی و دشمنی میان دو شخص همینست نمط دوم در قسمت
خانها شرف هر کوکبی را برجی خانه شرفست بدرجه معین چون کوکب در آن خانه آید قوت شرف را
ابتدا کند و چون بدان درجه رسد غایت قوت باشد و چون از آن درجه بگذرد آغاز نقصان قوت پیدا آید
و بتدریج کم شود تا از آن برج بیرون رود و بیان آن قسمت چنانست که برج سرطان خانه شرف مشتریست
در پانزده درجه و حمل شرف آفتابست در نوزده درجه جدی شرف مریخ در بیست و هشت درجه
میزان شرف زحلست در بیست و یک درجه ثور شرف قمرست در سه درجه حوت شرف زهره است
در بیست و هفت درجه سنبله شرف عطاردست در پانزده درجه جوزا شرف راس است در سه درجه
قوس شرف ذنبست در سه درجه این قسمت بدان سبب چنین افتاده است که سرطان طالع عالم است

و مشتری دلیل حیوة شرف او در برج آبی لایق‌تر بود و آفتاب پادشاه فلک است در عاشر سرطان که برج
حمل است شرف او موافق‌تر بود و مریخ چون دلیل ضدیت است و خصومت برج هفتم سرطان که جدی است
شرف او در خورتر بود و زحل چون دلیل کشت و زراعت و عمارت است چهارم سرطان که میزان است
شرف را شایسته‌تر بود اما از روی دیگر آنست که چون طالع و اوتاد او بر وجه منقلب باشد آفتاب که کوکب
علوی است شرف در اوتاد او لایق‌تر بودی اما قمر چون خلیفه آفتاب است از مایلی او نزد هیچ قوی‌تر از تاسع هم
نیست پس شرف قمر در ثور موافق‌تر است و چون زهره سعد است و دلیل پاکی و حوت خانه سعد و نهم
از سرطان شرف او در وی شایسته‌تر بود و چون عطارد دلیل عقلست و علم و سنبله برج آتشی سوم سرطان
شرف عطارد در وی سزاوارتر بود پس قمر در تسدیس مشتری و زهره است و در تثلیث عطارد و
مریخ و باز عطارد در تسدیس مشتری و تثلیث مریخ و مقابله زهره و در تثلیث مشتری و تسدیس مریخ
پس از این اوضاع معلوم شد که اغلب کواکب از این خانها بهم دیگر ناظراند اما راس هم این کواکب است
شرف و در خانه ساقط بهتر بود و آنچه رسم است و شرف ذنب تخمین آن قوس است اما هر کوکبی را
خانه ایست که آنرا وبال خوانند یعنی خانه رنج و زحمت و آن برج هفتم بود از خانه آن کوکب چنانکه زحل
را سرطان و اسد دو خانه وبال است از آنکه سرطان هفتم جدی است و اسد هفتم دلو و باز خانه وبال
آفتاب دلو است و خانه وبال ماه جدی و خانه وبال مریخ از حمل میزانست و از عقرب ثور و خانه وبال
زهره از میزان حمل است و از ثور عقرب و مشتری را خانه وبال سنبله است و جوزا و عطارد را خانه وبال
حوت است و قوس پس کوکب در وبال بود ضعیف بود و بدحال اما وضع دیگر هبوط است و آن برج هفتم
بود از خانه شرف و درجه هبوط همان درجه شرف بود چنانکه شرف مشتری در سرطان پانزده درجه
و برج جدی هفتم سرطان است هبوط مشتری در جدی باشد پانزده درجه و هبوط آفتاب در میزان
نوزده درجه و هبوط مریخ در سرطان و هبوط زحل در حمل و هبوط قمر در عقرب و هبوط عطارد در حوت
و هبوط زهره در سنبله و هبوط راس در قوس و هبوط ذنب در جوزا و تا کوکب در هبوط بود در
زندان و بند و ضعیف و بدحال بود

ثمره سیم در قسمت ارباب مثلثات

این قسمت چنانست
که هر سه برجی که بر یک طبع اند از امثله خوانند پس مثلثه چهار باشند بر عدد عناصر و هر مثلثه را یک کوکب
داده اند و آن کوکب را ارباب این مثلثه خوانند و اصل این قسمت بر آنست که سعد و مذکر را ارباب
کواکب مذکر بند و مثلثه مونث را ارباب کواکب مونث چنانکه مثلثه آتشی که حمل است و اسد و قوس
در طالعها روزی رب اول آفتاب است و رب ثانی مشتری و در طالعهای شبی اول مشتری باشد و ثانی

آفتاب

آفتاب و شریک هر دو بروز و شب زحل بود و بعضی کسان شریک را اعتبار نکرده اند اما جمهور نگاه
داشته اند اما مثلثه بادی را در طالعها روزی زحل داده اند و عطارد و در طالعهای شبی اول عطارد را داده اند
و ثانی زحل را و شریک هر دو بروز و شب مشتری اما مثلثه خاکی را در طالع روزی زهره و قمر را داده اند و در
طالع شبی اول قمر را داشته اند و ثانی زهره و شریک هر دو بروز و شب مریخ را اما مثلثه آبی در
طالع روزی مریخ داده اند و زهره و در طالع شبی اول زهره را داشته اند و ثانی مریخ را و شریک هر دو
بروز و شب قمر را اما بعضی کسان در طالع روزی زهره را مقدم داشته اند بر مریخ لیکن مقدم داشتن
مریخ بقیاس نزدیکتر است پس دو مثلثه مذکر اند آتشی و بادی و کواکب ایشان مذکر و دو مونث خاکی و
آبی و کواکب ایشان مونث

ثمره چهارم در قسمت حدود بر جهت تجزیه

اقسام حدود
بچند نوع است آنچه مستعمل اهل روزگار است هیئت و بطلیموس این را اعتبار کرده است و او را
با اهل مصر نسبت کنند و اصل او چنانست که هر برجی را بر جهت تجزیه قسمت کرده اند باقسام مختلف و اقل نصیب
دو درجه است و اکثر او دوازده درجه و اواخر بروج حدود نحسان افتاده است و این قسمت را وجهی و
ترتیبی یاد کرده اند

ثمره پنجم در قسمت وجوه و هفت کوکب

این قسمت چنانست که هر برجی را سه
قسم کرده اند و هر قسمی را ده درجه و بکوکبی داده اند و بر توالی بروج و کواکب چنانکه ده درجه اول حمل نصیب
مریخ است و ده درجه میانه نصیب آفتاب و ده آخر نصیب زهره و از ثور ده اول نصیب عطارد
است و ده میانه نصیب قمر و ده آخر نصیب زحل بهمین ترتیب قیاس تا آخر حوت باز برج رسد و
این قسمت را وجوه مصر خوانند تا جدول حدود نموده شود جدول اینست

ثمره ششم در قسمت فرح کواکب این نسبت بطالع متعلق است چنانکه چون طالع معین شود از انواع معلوم
کرده و اصل آنست که چون عطارد کوکب عقل و نطق است فرح او در طالع باشد و قمر چون نیر اصغر است
و دلیل حرکت و مصالح این جهان فرح او در ثالث بود و زهره چون کوکب طرب است و عشق
و طلب توالد و تناسل و سعد اصغر است فرح او در خامس باشد و مریخ چون نحس اصغر است و دلیل شرور و فتنه
ساقط او بتر بود و فرح او در ششم باشد پس نیر اصغر و سعد اصغر و نحس اصغر را خانها و فرح تحت الارض است
از طالع اما آفتاب نیر اعظم است و خانه نهم دلیل سعادت و تنها و آن جهان و سفر و دین فرح او در نهم باشد
و مشتری چون سعد اکبر است و دلیل رجا و امید و اصدقا فرح او در یازدهم باشد و چون زحل نحس اکبر است
و دلیل رنج و سختی و مشقت و درد دوازدهم باشد یا ساقط بود از طالع پس نیر اعظم و سعد اکبر و نحس
اکبر را خانها و فرح فوق الارض افتاد و تا هر دو نیرین در مقابله همدیگر بودند و در تسدیس و تثلیث طالع
و هر دو سعد در مقابله همدیگر و در تسدیس و تثلیث طالع و هر دو نحس در مقابله همدیگر و از طالع ساقط
اما ترح در مقابله فرح است چنانکه برج قمر در نهم است و برج آفتاب در سوم و قیاس کواکب دیگر همچنین است
ثمره هشتم در اثنی عشریات بروج کواکب این عمل هم بطالع نسبت دارد و آن چنانست که هر برجی را بدوازده
قسم کرده اند و هر قسمی دو درجه و نیم باشد پس قسم اول بصاحب بیت بود و قسم دوم بصاحب
بیت دوم همچنین تا شمار هر دوازده خانه داده شود و پس طریق عمل آنست که اگر اثنی عشر طالع خواهند
بگیرند درجه طالع را در دوازده ضرب کنند و از طالع سی گان طرح کنند انجا که کمتر از سی ماند اثنی عشر طالع
انجا بود و حکم همه است و این عمل را در استخراج ضمیرها بکار دارند پس هر کجا اثنی عشر طالع وقت افتد
ضمیر انجا بود و این بجای نظر طالع باشد اما اثنا عشریه کوکب را بگیرند در جانب کوکب و از دوازده
ضرب کنند و سی گان از برج کوکب طرح کنند انجا که کمتر از سی ماند اثنا عشریه کوکب انجا بود مثال زهره
در حمل چهارده درجه چهار دقیقه و در دوازده صد و سی و دو حاصل آید و از ضرب چهار دقیقه در دوازده
چهل و هشت این مضروب را از برج حمل سی گان طرح کردیم برسید به دوازده درجه و چهل و
هشت اما اگر همین چهارده درجه زهره را بچهار برج و هفده چنانکه دو و نیم حمل و دو و نیم ثور و دو و نیم
بجوزا و دو و نیم سرطان تا ده درجه مستغرق شود و یک درجه و چهار دقیقه باقی ماند پس یک درجه در دوازده چنان
دوازده باشد و چهار دقیقه در دوازده چهل و هشت دقیقه و این نصیب برج اسد بود عمل اول حکم اثنی
عشریه کوکب آنست که اگر کوکبی در اثنی عشریه کوکبی افتد چنان بود که بصاحب اثنا عشریه ناظر باشد و حظی از
خطوط او بود و اثنا عشریه کوکب در برجی چنان بود که صاحب اثنی عشریه در آن برج و اثنا عشریه کوکبی

را درجه

بزائچه صاحب خود دارد و بعضی حساب الایام او بعد و شمار کنند اگرچه اهل روزگار او را کمتر استعمال کنند ما یاد
کردیم تا کتاب بی فایده او نشود اما اقسام دیگر هست چون شرح آن بعرض صفت بعید و در کتابهای درازه جای بسیار
و مانند این که شهره قول اهل هند است و در بعضی مشهور گشت ما تیر یاد بکردیم ثمره هفتم در نسبت ایام کواکب
شبانروزی یک دور فلک مستقیم است و اول روز بقول اهل شرع از طلوع صبح صادق است
و بقول اصحاب احکام از طلوع نصف قرص آفتاب و نزدیک منجمان از دایره نصف النهار اما اول
از غروب آفتاب است و طلوع صبح او از افق مشرق پس این شبانروز بیست و چهار قسم کرده اند و هر
و هر قسمی را ساعتی خوانند و ساعات بر دو نوع بود مستوی و معوج مستوی است که یک جزو از بیست و چهار
جزو دایره پانزده درجه مطلعی باشد بدین سبب او را ساعات مستوی نام کرده اند عدد او در زمستان و
تابستان شبها و روزها کم و زیاده نشود و او را ساعات معتدله نیز خوانند ساعات معوج آنست که یک
جزو است از دوازده جزو روز یا شب پس اگر روز دراز تر یا کوتاه تر شود عدد او از دوازده بیش و کم
نگردد اما مقدار او زیاده و کم شود از پانزده درجه مطلعی بسبب زیاده و نقصان زمان او را معوج گفته اند و
زمانی نیز خوانند پس از هفته روزی بکوکبی نسبت کرده اند و هر شبی بکوکبی داده اند و ساعات اول زمان روز
از ساعات معوج هم آن کوکب داده اند چنانکه روز یکشنبه آفتاب پس ساعت اول از این روز او را بود و
ساعت دوم زهره را که تحت فلک آفتاب است و ساعت سوم عطارد را و چهارم قمر را و پنجم زحل را و ششم
مشتری را و هفتم مریخ را و هشتم باز آفتاب را و نهم زهره را و دهم عطارد را و یازدهم قمر را و دوازدهم زحل را
چون دوازده ساعات روز یکشنبه بر زحل تمام شود ساعت اول از شب دوشنبه مشتری را بود و ساعت
دوم مریخ را همچنین حساب میکرد تا ساعت دوازدهم از شب دوشنبه عطارد را رسید و ساعت اول روز
دوشنبه قمر را باشد و دوم زحل را همچنین قیاس شب سه شنبه زهره را بود و روز سه شنبه مریخ را بود و شب
چهارشنبه زحل را و روز چهارشنبه عطارد را و شب پنجشنبه آفتاب را و روز پنجشنبه مشتری را و شب آدینه
قمر را و روز آدینه زهره را و شب شنبه مریخ را و روز شنبه زحل را و شب یکشنبه عطارد را و ساعت
دوازدهم از شب شنبه مریخ را و باز ساعت اول روز یکشنبه ساعت آفتاب بود همچنین در سلسله پس
اهل علم بزرگان که ترتیب این کرده اند چون تحاق کنند [illegible] بزرگان خاص در استخراج ضمیر برابر
ساعات نهار داده اند و در [illegible] اصحاب ساعت [illegible] هر روزی کارهای
که کواکب منسوب باشد و در هر ساعتی که بکوکب تعلق دارد چنانکه یکشنبه با آفتاب منسوبست
نیک باشد و آنچه شغلی که مناسب او بود و حکم شب همین باشد تا تمام شد والله اعلم ثمره نهم در نظرهای کواکب

بعضی بر بعضی و این چهار ثمره است ثمره اول در کیفیت نظرها هفت کوکب را در دوازده برج با یکدیگر
نظرهاست و آن پنج نوع است قسم اول قرانست چون دو کوکب در یک برج بدرجه و دقیقه برابر شوند
آن قران باشد و دوم را تسدیس این است سوم تربیع این است چهارم تثلیث این است پنجم مقابلت
و یک تثلیث و یک تربیع و یک تسدیس بگرد زیرا که میان هر دو مثلث باشد اتصال این بر این را با خانه‌ها که
از طالع بسوم و بچهارم و بپنجم و بنهم نظر است با طالع بود و از دوم و ششم و دوازدهم و اتصال این بر این بر اثر بقوت
و قران سعد است و قران نحس نحس   نظر مقابله آنست که کوکبی در برج هفتم کوکبی دیگر آید و بدرجه و دقیقه برابر
شود و صد و هشتاد درجه است یعنی شش برج میان ... برج یکی در خانه ضد دیگری بود و این نظر نحس
و تمام دشمنی گفته‌اند   نظر تربیع از برج چهارم کوکبی افتد و صد و نود درجه بود که ربع دور فلک است
و او چون نیمه مقابله است در نحسی نیم دشمنی گفته‌اند   نظر تسدیس از برج سوم کوکبی باشد و صد و شصت
درجه بود که سدس دور فلک است و او نیمه تثلیث است پس او را سعد و نیم دوستی گفته‌اند ثمره
دوم در انواع اتصالات و اوضاع که واقع شود اوضاع کواکب در صورت اتصالات بیست و
نوع است آنچه بیشتر واقع شود و موثر است دوازده نوع است اول قبول است دوم رد است سیم
دفع قوت چهارم دفع طبیعت پنجم انکار ششم نقل النور هفتم انکاث هشتم بعید الاتصال نهم
خالی السیر دهم وحشی السیر یازدهم تربیع طبیعی دوازدهم دستوریه اما نظر قبول آنست که کوکبی در خط
کوکبی دیگر بود و آن خانه است یا شرف یا مثلثه یا حد یا وجه و با صاحب آن خط اتصال کند پس آن کوکب او را
قبول کند چون در خط خویش بیند و این نظر دلیل باشد بر روا شدن حاجات و یافتن امیدها و تمام شدن
محبت از جانب کوکب قبول کننده و رد آنست که کوکبی ضعیف شده باشد چنانکه در وبال یا هبوط
خود بود یا راجع یا محترق و مانند این پس نظر کوکبی را که بدو پیوندد از خود دور کند که قبول نیارد و مثل شخصی
که در محنتی مانده بود و بعلتی یا عذری شخصی دیگر خواهد که با او تدبیری کند او را از خود دور کند و حکم این نظر قبول باشد
از برآمدن حاجات و نایافتن با پیشرفتگان و فرو ماندن کارها دفع قوت آنست که کوکبی در خط
خود بود و کوکبی دیگر ورا بیند آن صاحب خط او را قوت دهد و اگر هر دو در خط خود باشند هر یک قوت
خود بدیگری دهد و این غایت نوع قوت بود چنانکه زهره در حوت بود و قمر در سرطان پس این دلیل باشد
دوستی تمام میان دو کس و خواستن محبت از طرفین و برآمدن کارهای جهد و زحمت و یاری دادن
دوستان مردمان در اموری که خواهد دفع طبیعت آنست که کوکبی در خط کوکبی باشد و آن دیگر در خط
این و همدیگر را ببینند پس هر یک طبیعت خود بدیگری دهد و بعضی کسان این را دفع قوت نیز خوانند اما این وضع

قوی‌تر از نوع قوت بود و اثر او رسانیدن نیکوئیها و عطیه‌ها و امیدها و روا شدن حاجتها و پیش رفتن
کارها و معاونت مردم و دوستیها و امثال این باوست از همه اوضاع دیگر باشد انکار آنست که کوکبی
را بیند از خانه وبال یا هبوط او پس آن کوکب این را قبول نکند چون در وبال یا هبوط خود بیند و این ضد دفع
طبیعت است و اگر هر دو در وبال یا هبوط یکدیگر باشند انکار از هر دو طرف بود پس احکام او ضد
احکام دفع طبیعت بود نقل النور آنست که کوکبی سبک رو ببیند و چون از و تمام منصرف نشده
باشد دیگری را بیند پس نور کوکب اول بثانی دهد اگر چه آن دو کوکب از همدیگر ساقط باشند و این مثال اتصال
بود میان هر دو کوکب مثلا کوکبی در حمل بود و دیگری در عقرب و کوکبی سبک رو تر از هر دو در سرطان
باشد یا اسد پس اول آن کوکب را بیند که در حمل بود و هنوز از و منصرف نشده باشد آن کوکب را بیند که
کوکب را بیند که در عقرب است پس نور کوکب اول بدوم داده باشد و این دلیل بود بر توسط کارها و رسالت
و مصالحه و مجادله و امثال این چون این نظرها میان سعود باشد و اگر نظر نحس بود یا قبول بود دلیل تمامی کند و دو دوستی
و دشمنی و خصومت انداختن میان مردم و مانند این انکاث آنست که کوکبی سبک رو خواهد که کوکبی گران
رو را بیند پس هنوز بمرکز نرسیده باشد که کوکب سبک رو راجع گردد و آن اتصال نکند و تمام
نشود و آن نیز باشد که کوکب سبک رو راجع بود و خواهد که کوکب گران رو را بیند مستقیم شود و اتصال تمام
نکند و این دلیل شکستن عهد بود و پشیمانی از کارها و تردد خاطر و نومیدی از جایگاهی که امید داشته باشد
و دلیل مراجعت مسافران بود و خلاف افتادن میان مردم و امثال این بعید الاتصال آنست که کوکبی در برجی
آید با اول برج و هیچ کوکبی را نبیند و در اواخر برج بیند و در آن حال کوکب ضعیف بود و این دلیل تعطیل
و تعویق کارها باشد و کارها فرو گذاشتن و تقصیر کردن خالی السیر آنست که کوکبی در اول برج
کوکبی را بیند و هیچ کوکب دیگر نپیوندد در آن برج و این وقت کوکب ضعیف باشد و بدتر آن بود که آن
کوکب نحس بوده باشد و این دلیل در فراق و دور افتادن از کسان و طمع بریدن و عده‌ها و دور ...
و بریدن از مردم وحشی السیر آنست که کوکبی در برجی آید و بیرون رود که هیچ کوکب در نپیوندد و این حال اگر ...
افتد و او نحس باشد در این وقت بدتر آن بود که قمر وحشی السیر باشد که او از برجهای غریب در قوس ...
رتبت جهت اگر از هبوط بیرون می آید روی بوبال می نهد و باز برجهای غریب هیچ بهتر از جوزا نیست که از شرف
بیرون می آید و روی بخانه خود دارد اما برج را عکس قمر باشد و برین جمله احکام بحسب خانه‌ها طالع بود و
نظرها سعد و نحس تربیع طبیعی آنست که عطارد در جوزا بود کوکب را بیند که در سنبله باشد یا مشتری
بود کوکبی را بیند که در جوزا باشد پس از تربیع بسعادت چون تثلیث باشد و این حال مشتری را باشد در قوس

وحوت و دستوریه بچهار نوع است یکی آنک بعید است و او را بطلمیوس مواجهه خوانده است
و دیگری ضعیف است پس دو نوع دیگر را که بسیار واقع نشود یاد کردیم یکی آنست که صاحب طالع در عاشر
افتد و صاحب عاشر در طالع نوع دوم آنست که کوکبی در وتدی افتد و آن وتد خانه یا شرف او باشد و کوکبی
را بیند که آن دیگر هم در وتدی بود و آن خانه یا شرف او باشد و دستوریه بکمال قوتست و دلیل سعادت تمام و بزرگی
و حکم او بر سلطنت باشد و حکومت و شهرت و توانگری و بلندی قدر و قوت جاه و حصول کیاست و فراست
و آنچه سعادت خارجی و داخلی است ثمره سیم در اتصالات محل و این اتصالات غیر
اتصالات نظرات است و او خاطر نیز خوانند و اتصالات طبیعی گویند و نگاه اتصال نظر بکار دارند و اگر
چه با هم ناظر نباشند و این اتصال سه نوع بود تسدیس و تربیع و مقابله و نسبت واز ده نوع باشند یکی آنک
مطالع دوم و درازی روز و این چنان بود که بعد دو کوکب از نقطه اعتدال برابر باشد بجای نظر نشینند مثال آن
که کوکبی در بیست درجه حمل بود و دیگری در ده درجه حوت میان ایشان تسدیس باشد که این دو جزو موافق اند در
طالع جهت آنکه بعد هر دو کوکب از نقطه حمل مساوی است مطالع حمل بر توالی و مطالع حوت بر خلاف توالی و
همچنین اجزاء ثور با اجزاء دلو موافق اند در مطالع ثور بر توالی و دلو بر خلاف توالی و این تربیع بود که بجای
تثلیث نشینند و اجزاء جوزا با جدی موافق اند جوزا بر توالی و جدی بر خلاف توالی این بجای مقابله نشینند
و همچنین اجزاء سرطان با قوس و اجزاء اسد با عقرب و اجزاء سنبله با میزان و اگر ابتدای قسمت از میزان
کنند حکم همین است   آن جزو که موافق اند در درازی روز و بعد ایشان از نقطه انقلاب برابر باشد
چنانکه اجزاء سرطان با جوزا سرطان بر توالی و جوزا بر خلاف توالی پس اگر کوکبی در بیست درجه سرطان بود
و دیگری در ده درجه جوزا میان هر دو تسدیس باشد بهمان طریق که در دو بعد از نقطه اعتدال گفته شد
جهت آنکه درازی روز در بیست درجه سرطان چنان است که در ده درجه جوزا و همچنین اسد را با ثور و اسد بر
توالی و ثور بر خلاف توالی و سنبله را با حمل و میزان را با حوت و عقرب را با دلو و قوس را با جدی و اگر
از نقطه جدی ابتدا کنند حکم همان باشد اینست حقیقت اتصال محل ثمره چهارم در حدود اتصالات
اجرام کواکب از پیش و از پس   اتصالات را حدود نوع است و بنا آن بر اجرام کواکب بود که هر
کوکبی را مقدار جرم معین کرده اند از پیش و از پس آنرا انوار نیز خوانند پس نور جرم آفتاب پانزده درجه است
نور جرم ماه دوازده درجه نور جرم مشتری و زحل هر یک نه درجه نور جرم مریخ هشت درجه نور جرم
زهره و عطارد هر یک را هفت درجه و عقده و راس و ذنب هر یک را دوازده درجه اما نوع حد است که هرگاه
نور کوکب سبک در دیگران در رسد آغاز اتصال بود و چون بعد میان هر دو بنصف جرمین رسد آغاز

قوت اتصال بود و چون دیگر بمرکز رسد غایة قوت اتصال بود و چون کوکب سبک در گذرد آغاز
انصراف بود و چون بنصف جرمین رسد نهایة قوت اتصال بود و چون جرم از جرم منصرف شود تمام
انفصال بود و جمیع حد اتصالات ما اعتبار نصف جرمین باشد و بعضی گویند نصف جرم کمتر معتبر
بود مثال آنست که جرم مشتری نه درجه است و جرم قمر دوازده درجه پس دوازده و نه درجه با هم جمع کنند
بیست و یک درجه باشد نصف هر دو ده درجه و نیم باشد پس گاه که میان ماه و مشتری بیست و یک
درجه بعد ماند نور هر دو بهم رسد و آن آغاز اتصال بود و چون ده درجه و نیم بعد ماند آغاز قوت اتصال
بود و چون دیگر قمر بمرکز مشتری رسد کمال اتصال و غایت قوت او بود و چون باز بنصف جرمین رسد
نهایت قوت بود و چون بیست و یک درجه بعد شود قمر منصرف گشته باشد اگر نصف جرم کمتر را آغاز
و انجام قوت نهند و چون چهار درجه و نیم بعد ماند آغاز قوت بود و قول اول اصح است والله اعلم
شعبه ششم در مقادیر شهادتها و قوتها و ضعفهای کواکب   و آن هفت ثمره است ثمره اول در شهادتها
اصحاب این صنعت گفته اند که خداوند حظ را از عیم خوانند و شاهد گویند و قوت را در حظ خود شهادت
خوانند و شهادت پنج بود چنانکه گفته اند صاحب خانه را پنج شهادت است یعنی پنج قوت از روی
تقدیر و صاحب شرف را چهار است و صاحب مثلثه را سه است و صاحب حد را دو است و صاحب
وجه را یک شهادت است و آنچه حکیم کوشیار آورده است خلاف اینست او صاحب خانه را
چهار شهادت نهاده است و صاحب شرف را سه و صاحب مثلثه اول را دو و صاحب حد را یک
تا مستعمل اهل روزگار است پس اگر کوکب در خانه خود بود شهادتهای او که پنج است مضاعف شود
یعنی ده گردد و حکم ارباب حظوظ دیگر همین باشد و گفته اند هر برج که صاحب او در روی بود چون تنی باشد که جان
پس اگر در روی او جسمی بود زنده از وی هر چه لایق او بود چون طلب کند حاصل آید و اگر کوکبی غریب
در برجی بود هر چند با قبول او قوت بود و اگر از ارباب حظوظ کوکبی در و ناظر باشد قوت او قوی تر بود
ثمره دوم در قوتها و ذاتی کواکب   قوتهای کواکب در حصر نیاید اما یاد کرده اند شصت و
شش نوع است از ذاتی و عرضی و قوی و ضعیف و میانه آنچه عظیم تر است سیزده نوع است و قوت ذاتی
آنست که کوکب در خانه خود بود یا شرف خود بود یا مثلثه یا حد یا وجه خود و مستقیم بود و علویان شرقی
و سفلیان غربی بوند و کوکب در حیز خود بود و کوکب مذکر در برج مذکر و مونث در برج مونث و زائد
در سیر و صاعد در افلاک خود و اما زاید آنست که هشت کوکب از سیر وسط او زیاده باشد و صاعد آنست
که از نقطه حضیض روی باوج آرد و نابدیره در فلک تدویر و خبر است که کوکب روزی بروز بالای زمین بود

و کوکب شمالی بود بر بالا از زمین پیدا شد اما الضمیم یکی از قوتها نهاده اند و ضمیم آنست که بعد کوکب از مرکز
شانزده دقیقه بود و معنی که مرکز او و مرکز آفتاب رسد و از احتراق تا این مقدار بگذرد و از مرکز آفتاب و این
ضمیم بود و ضمیمین عطارد و قوی تر باشد که نشانه دوستی شمس شوند اما گفته اند قوتها ذاتی کوکب دلیل سعادتهای
باطنی باشد در موالید چون عقل و تمیز و فهم و ادراک و رسیدن بغور چیزها **ثمره سیم در قوتهای عرضی**
قوتهای عرضی آنست که بسبب طالع پدید آید چنانکه طالع اند و کوکب در وتدی بود از اوتاد طالع و از همه
قوی تر طالع است باز عاشر و باز سابع و باز رابع و چون کوکب در وتد بود قوت او از روی تقدیر چهار
باشد و در مایلی اوتاد چهار دیگر و در زایل الوتد دو دانگ و مایلی اوتاد قوی تر حادی عشر است و باز خامس
باز ثانی و باز ثامن و از زایل الوتد قوی تر است و باز ثالث و ساقط را مقدار نهاده اند اما از وجه دیگر آنست
که کوکب در خطوط سعدان بود که با سعدان یکی و ناظر باشند خاصه بنظر با مودت و این قوتها دلیل سعادتهای
خارجی باشد چون مال و جاه و معرفت و شهرت و مانند این یا وقت باشد که کوکب را هم قوتها ذاتی بود و هم
عرضی چنانکه طالع حمل باشد و مریخ در جدی که خانه شرف وی است و بیت عاشر از طالع و قیاس دیگرها همچنین
و این نوع از دستوریه است **ثمره چهارم در ضعفهای کواکب** چنانکه قوتها کواکب در حصر نیاید ضعفها
نیز نیاید اما آنچه یاد کرده اند پنجاه و پنج نوع است آنچه از آن مستلغ ظاهرتر است سیزده نوع است چنانکه کوکب
در وبال یا هبوط خود بود و یا راجع یا محترق باشد یا تحت الشعاع و بهر دو نیر در کسوف یا خسوف باشند یا
عقده ذنب بودن قمر در طریقه محترقه آن از نوزده درجه میزان است تا سیم درجه عقرب یا قمر خالی السیر و حشی
السیر بود یا کوکب در عقده ذنب بود و یا ناقص بود در سیر یا هابط بود در افلاک خود یعنی از نقطه اوج یا در
فلک تدویر روی بحضیض نهاده باشد یا در طالع بکجا بها ابدا افتاده بود یعنی در خانها ساقط در وبال یا هبوط کوکبی
دیگر بود که بدو ناظر باشد بنظر عداوت یا در ربعی یا در برجی افتاده بود بر خلاف مزاج خود یا در خطوط نحسان
بود یا نحسان بر وی ناظر بوند اما اگر کوکبی در وتد افتاده بود و آن موضع وبال یا هبوط او باشد این ضعف و زیاده از
قوت عرضی او باشد **ثمره پنجم در تشریق و تغریب کواکب و حدود آن** هر کوکب که پیش از آفتاب طالع
شود او را شرقی خوانند و چون بعد از وفات فرو رود او را مغربی گویند و حد تشریق و تغریب کوکب علوی
شصت درجه است یعنی چون آفتاب از احتراق بگذرد و با شصت درجه سیر او نرسد در حد تغریب باشد و بیرون
از این وحده نه شرقی باشند نه مغربی اما حد تشریق و تغریب زهره چهل و پنج درجه است و از آن عطارد بیست
و یک درجه و بیشتر گفته اند تا بیست و شش درجه و حد قمر دوازده درجه **ثمره ششم در دانستن**
کوکب مستولی بر جایهای فلک و کوکب میس و مستعلی مستولی بر جزو مطلوب آن کوکب بود که در آن جزو

بشنو

باشد و آن جزو خط او بود و یا بدان جزو ناظر باشد و اگر برج ارباب حظوظ در آن جزو مطلوب بهم
یا ناظر باشند صاحب بیت را مقدم دارند در استیلا و دیگران با او شریک کنند و اگر چهار یا سه یا دو
ناظر بوند آنرا که شهادت بیشتر باشد مقدم بود اما اگر هیچ کوکب از ارباب حظوظ در آن جزو نبوند
یا ناظر نباشند آن جزو را مستولی نبود و اگر کوکبی غریب در آن جزو افتاده باشد او مستولی نبود
و او را دلیل آن برج گویند اگرچه در آن خانه ضعیف باشد مقبول اگر کوکبی هم نبود و همه کواکب از آن جزو
ساقط باشند آن برج مجهول الحال بود بی مرج چنانکه گفته ایم و اصحاب احکام را اعتماد بر مستولی بود
بر هر دوازده خانه طالع اما مثال آن کوکب غریب در معنی چنان باید که مستولی باشد آنست که اگر شخصی در خانه
دیگری بود حکم او را باشد بر زینک و بدان خانه تا در آن خانه باشد و اگر ناظر باشد بدان ماند که شخصی جامه
دیگری می دوخت **الهیلاج** است که در صورت طالع از همه کواکب ارجمندتر بود بقوتهای ذاتی
و عرضی قوی تر همه آن بود که صاحب طالع در طالع بود یا صاحب شرف طالع یا ارباب حظوظ دیگر یا
صاحب عاشر در عاشر بود یا صاحب شرف عاشر یا صاحب سابع در سابع یا صاحب شرف وی
یا صاحب رابع در رابع بود یا صاحب شرف وی یا صاحب حادی عشر در وی بود یا صاحب شرف
وی یا صاحب خامس در خامس بود یا صاحب شرف وی همچنین تاسع تا ثالث اما وقت باشد که کوکبی
قوتهای ذاتی دارد و از طالع ساقط بود اثر او ظاهرتر از اثر کوکب ضعیف باشد اما وقت باشد بعد از آن
بر کوکب غریب که ناظر بود **مستعلی** آن کوکب بود که در وقت قران بذروه فلک اوج یا بذروه
نزدیکتر باشد یا عرض او در شمال بیشتر از آن کوکب دیگر بود تا بر وی بگذرد اما اگر کوکبی در عاشر طالع افتاده بود
او مستعلی بود بر کوکبی که در حادی عشر یا ثانی عشر بود و مدار احکام در قران کوکب مستعلی باشد و کوکب مستولی
و مستولی بر جزو قران **ثمره هفتم در امتزاج کواکب بطریق تشبیه و تمثیل** از اسرار احکام امتزاج
دادن کواکب است و آن چنان است که بعضی کواکب علت گرمی اند و بعضی علت سردی و همچنین تری
خشکی و سعادت و شقاوت و امثال این پس چون دو یا سه یا بیشتر کواکب جمع شوند در طالع یا جایی
دیگر واجب کند که امتزاج دهند تا از همه مزاج معلوم شود که آن نسبت دارد و از همه جا باشد و این را مثال
هست که اگر پاره شیر یا اندک چیزی و قدری ... با آب درآمیزند رنگی و مزاجی و طعمی از آن جمله حاصل
آید که به چهار منسوب بود و به چهار نماند و لابد بدان مزاج مایل تر بود که غالب باشد از هر چهار پس اگر
مولودی را زحل در طالع و مشتری و زهره و مریخ و زحل دلیل سیاهی است و درشتی وی و صوری و سرد
و خشک است و مشتری دلیل سپیدی است که بزردی زند و گشاده رویی است و نیکو خلقی و کرم و تربیت

زهره دلیل سپیدی است روشن و لطیف طبع و معاشرت و خوبی صورت و سرود و زینت و مریخ دلیل
سرخی و خیانت و تندی و گرم و خشک است پس واجب کند با قران این چهار دلیل که رنگ مولود سرخ
سپید بود که گندم گونی زند و بحلم و صبر و غضب و تری در اعتدال باشد و پاکیزه بود و نیکو اعتقاد و خوش طبع
و معاشر و خیانت کند در نهان و آن را نیک مستور دارد و متعصب بود و شیرین صورت و مزاج
او معتدل و مایل بگرمی و مزاج برج با هر کوکب که موافق بود بدلول و را ظاهر گرداند و این کواکب که هم
که شهادت بیش دارد اثر او ظاهرتر بود و اگر دو یا سه قوی باشند آن را تقویت فکر باید امتحان و اگر
ضعیف بود و نامقبول اثر او پوشیده‌تر ماند اما اگر در برجی کوکب بود و او را با برج امتزاج نه باشد
و اگر کواکب بد و ناظر بود بقدر قبول و رد و موضع با او مزاج   اگر بجنس کواکب در خانه دلیل
اتفاق افتد چون منسوبات هر یک را از نبات و حیوان و جواهر نموده ایم اطعمه و اشربه و بایدی که از آن او را
از آنجا استدلال کنند و باقی به موت و دیگر را قیاس همین است و در حقیقت آنست که هر کجا اعتدال است
دلیل سعادت و صحت بدن و هر کجا مزاجی بر او فرط است دلیل نحوست و مرض مثال و تشبیه دیگر است
آنست که اگر زهره در ثور بود چون خاتون بود مطرب در سرای خود و اگر قمر با او بود چون ملک زاده
باشد در مملکت خود با او در طرب و اگر عطارد آنجا بود چون ندیمی باشد یا وکیلی یا پیدا و اگر مریخ آنجا بود
چون بندی بود در خصومت پس از این اجتماع آن معلوم شد که بزمی باشد ملک زاده را در سرای مطربی و ندیم
با هم مایل باشند و دوست چون هر دو در این موضع مقبول اند و عطارد چون صاحب سوم و ششم است
از ثور این هر دو ممتزج و ندیمی در فرح میدارد و خود را از ایشان رقیب میکند و چون مریخ صاحب هفتم و دوازدهم
و هفتم است دشمن و ضد ایشان است فتنه و شر می انگیزد و خود از آن بغیرت می افتد و سرود او را قصد
بدی کنند   اگر آفتاب ساقط بود ایشان از پادشاه یا از پدر خایف بودند و اگر مشتری آنجا
بود یا ناظر از مفتی و محتسب ایمن باشند و اگر نظر عداوت بود خایف و مجلس کم طرب باشند و اگر زحل
با ایشان بود چون امالک بستان باغ و اگر ناظر بود رعایت حال ایشان کند و اگر بعداوت نگرد هم
ایشان را ناخوش کند خبر دیگر   آنست که اگر مریخ در عقرب بود و زهره با او و چون جنبه بود در مانده
بدست امیری یا ترکی لشکری و اگر عطارد با ایشان بود چون دوستی بود آن مرد را و دشمنی آن جنبه را
و اگر قمر آنجا بود چون مسافری باشند که در آن میان محبوس مانده بود پس سبب وبال زهره است و ضعف او
چون جنبه است و سبب قبول و قوت مریخ است که او چون امیر است و عطارد چون صاحب خانه دوازدهم
عقرب است دوست مریخ است و چون صاحب خانه دوازدهم زهره است دشمن او ست و چون قمر صاحب

ثم عقرب است مانند مسافر و بحکمت در این خانه و چون هبوط اوست محبوس است و کواکب دیگر را هم
بر این جمله نسبت نگاه باید داشت این است طریق امتزاج کواکب پس تامل و تفکر واجب است اندازه
سر و ذهن و اعتقاد تا فایده حاصل آید و اغلب احکام راست رود والحکم بر طرف حذاقت والله اعلم
بالصواب شعبه هفتم در احوال دلایل با انواع مختلف سیزده اثمار ثمره اول در اصول الاحکام
تحری آنست خیر و شر است پس هر کجا سعدان غلبه کنند عموما بنظر دلیل بر آمدن کارها بود و امید با آسان
ترین وجوه و هر کجا نحسان غلبه کنند یا ناظر بود دلیل فرو ماندن کارها باشد و افتادن خلل و سختی و رنج در مصالح
و دور گشتن از غرض و پیش آمدن دشواری و نومیدی فی الجمله سعدان دلیل سعادت اند و نحسان دلیل شقاوت
ثمره دوم   تثلیث و تسدیس دلیل دوستی بود و راحت و بر آمدن کارها بآسانی و مقابله و تربیع
دلیل دشمنی بود و رنج و دشواری در امور و نومید شدن نظرهای قبول دلیل تمام شدن کارها بود بخوشی خاصه
از دوستی و نظرهای عداوت نامقبول دلیل فرو ماندن کارها بود بناخوشی خاصه از زایل بوند ثمره سیم
نظرها بعداوت کواکب سعد را ضرر بود چنانکه نظرها بمودت کواکب نحس را نفع نباشد ثمره چهارم
دلیل یک امر اگر با یکدیگر ناظر باشند بمودت دلیل تمام شدن آن امر بود و طول مدت بقاء او بود
بوجه احسن و اگر بنظرها عداوت نگرند دلیل تمام شدن بعضی بود و از آن انحلال امر اما بسختی و دشواری ثمره
پنجم   اگر سعد ضعیف بود چنانکه راجع باشد یا محترق یا در جایگاه بد بود فرو ماند از رسانیدن سعادت و
از اینجا گفته اند که سعد مقبول مثل شخصی کریم توانگر بود و سعد نامقبول مثل شخصی کریم درویش باشد و اگر نحس
باشد و مقبول در خطوط خود و مستقیم بود نحوست و بدی او کند پس نحس مقبول بهتر از سعد نامقبول باشد
ثمره ششم   اگر بر جایگاه دامی در جایگاه کوکب سعد مستولی شود نیکی و سعادت رسد از مردم نیکوکار و از کسانی
که توقع سعادت باشد اما اگر نحس مستولی شود نیکویی رسد از قوم بدکار و از کسانی که توقع فساد باشد اما اگر بر جایگاه
خوف و خطر سعد مستولی شود اندوه رسد از جماعت نیکوکار که از ایشان توقع بدی نباشد و اگر نحس مستولی
شود بدی و مکر رسد از کسانی ظالم که توقع بدی باشد از ایشان ثمره هفتم   اگر در طالع مولودی بموضعی که آنجا
نحسی افتاده باشد در دیگر طالع مولودی هم در آن جزو سعدی افتاده بود این هر دو شخص ضد یکدیگر باشند و آن
شخص که نحس در طالع او بود بدان شخص اگر بدی و ضرر رساند و آنکه سعد در طالع او بود بدان دیگر خیر و
نفع رساند اما اگر هر دو را سعد و نحس در یک موضع افتاده بود و میان ایشان محبت و مودت بود بیکدیگر نیکی
و منافع رسانند و اگر هر دو را نحس در یک جزو افتاده بود فاسد یکدیگر باشند و بیکدیگر بدی و ضرر رسانند
چنانکه اگر هر دو را سعد و نحس در خانه مال افتاده بود نفع و ضرر هر دو از سبب مال و معاش بود و اگر در

عاشر افتاده بود بسبب جاه و شغل سلطان بود باقی برین قیاس است **ثمره هشتم** در مولود آفتاب در یک
جزو افتد میان آن دو مولود دوستی بود و همدیگر را بزرگ دارند حکم قمر همین باشد و اگر در تثلیث یا تسدیس
افتد حکم همان بود اما اگر در مقابله افتد دشمنی باشد و حکم تربیع نیز همین باشد اما بردن سهم السعاده در یک
جزو از دو مولود دوستی افتد میان هر دو شخص بسبب طلب چیزی که هست و امیدهای هر دو برآید **ثمره نهم**
اگر طالع زن هفتم طالع مرد افتد یا طالع مخدوم دهم طالع خدمتکار افتد یا طالع معشوق یازدهم طالع عاشق
افتد میان این جماعت موافقت و محبت بغایت رسد و بمانند با همدیگر مدتها مدید و برخورداری یابند
از همدیگر و اگر در دلایل برضد این افتد حکم برعکس شود و قیاس باقی بروج همین است اما اگر دو شخص را با همدیگر
پیوستگی شود و صحبت افتد بنوعی از انواع در طالع هر دو از یک مثلثه بود چنانکه طالع یکی حمل بود و دیگر را
اسد میان ایشان در اغلب چیزها موافقت باشد و بروزگار دراز با همدیگر بمانند حکم قوس با هر دو برج
همین باشد و منافع هر یک از دیگری از جوانب برج رسد مثلا طالع حمل را از قوس فایده علمی باشد و اسد
نهم منسوبست و قوس را از حمل فایده و طرب باشد و اسد به پنجم منسوبست باقی احکام همین است **ثمره دهم**
آفتاب را نحوست و زیان از مقارنه مریخ است و مقابله زحل و ماه را مقارنه زحل و مقابله مریخ **ثمره**
یازدهم بدترین نحسها آن بود که هر دو نحس پیش از آفتاب برآیند بوقتی که هنوز در شعاع بوند که بعد از
ماه برآیند وقتی که ماه نور بدیشان رساند **ثمره دوازدهم** نحس مشرقی در ین وقت دلیل کند بر آفت و نحس مغربی
در ین وقت دلیل کند بر علت و آفت آن بود که ناگاه چیزی حادث شود از خارج که سبب [illegible] بود یا تن
یا بمال یا بجاه و علت آن بود که چیزی پدید آید در بدن که سبب بیماری شود و عارضه که روز بروز در تزاید باشد
ثمره سیزدهم کواکب علوی بتثلیث قوی‌تر باشند **ثمره چهاردهم** پیوستن کوکبی بکوکبی دلیل کند بر ابتدا کارها
و رغبت کردن بچیزها و در طلب آن رفتن چنانکه اگر صاحب طالع بصاحب عاشر پیوندد دلیل کند بر مایل شدن
بخدمت سلطان و صحبت اکابر و طلب شغل داشتن و اگر صاحب عاشر بصاحب طالع پیوندد دلیل کند بر
طلب داشتن سلطان و اکابر مولود را و فرمودن عمل اما اگر کوکب دیگر بصاحب طالع پیوندد در قیاس همچنین
یا صاحب بدیگری پیوندد اما از پیوستن آن میخواهیم که کوکب سبک رو بگران رو پیوندد و تدبیر [illegible]
و از ین جهت کوکب سبک رو را دایر تدبیر خوانند و گران رو را قابل تدبیر **ثمره پانزدهم** اوتاد طالع
دلیل کند بر قوت ظهور چیزها و با تمام رسیدن آن چنانچه طالع و عاشر و مایل اوتاد دلیل کند بر تمام شدن بعضی
از چیزها باشد آن چنانچه حادی عشر یا خامس و زایل اوتاد دلیل کند بر طمع چیزها و امید و اما ساقط دلیل کند
بر پوشیده ماندن چیزها و امیدها و امید باطل گشته بود یا خواهد گشت **ثمره شانزدهم در دلایل خاص و عام**

دلایل چیزها بر دو قسم است عام و خاص عام آنست که برج اسد و آفتاب دلیل پادشاهان و ثور و زهره دلیل
رعایا و برج حمل و مریخ دلیل لشکر و بر همین قیاس چنانکه یاد کردیم اما خاص آنست که طالع افتد بیت عاشر و صاحب
او دلیل پادشاه بود و هفتم او دلیل رعایا بود پس اگر طالع مولود افتد هفتم که دلیل رعایا است اسد باشد و آفتاب
و این دلایل خاص مر طالع تعلق دارد یا طالع جدی بود و برج میزان و زهره دلیل پادشاه افتد پس طالع که
دلایل خاص با عام موافقت کند مولود در اکثر [illegible] در تمامی [illegible] بغایت و نهایت بود **مثال**
آنست که شخصی را طالع عقرب افتد اسد عاشر او بود و برین آفتاب و اسد که دلیل پادشاه اند از روی عام و خاص
موافقت کرده باشند و برج هفتم ثور است از عقرب و زهره صاحب او اینجا نیز دلایل خاص و عام
موافقت کرده باشند قیاس بروج و کواکب دیگر همین است و مدت **ثمره هفدهم در اثرهای کواکب**
اثرهای کواکب علوی عظیم‌تر است و مدتها مدیدتر خاصه در بروج علویان و بروج ثابت و اوتاد و طالع
و اثر کواکب سفلی حقیرتر است و مدت او مختصرتر خاصه در بروج سفلیان و منقلب و زایل اوتاد و **اما** گفته اند
اثرهای کواکب علوی بعد از امتزاج پدید آید که افلاک ایشان از ین عالم دورتر است و اثرهای کواکب سفلی زودتر
ظاهر شود که افلاک ایشان بدین عالم نزدیکتر است اما آنچه در مدت روزگار خود تجربه شده است که همه اثرهای
کواکب پیش از امتزاج ظاهر میشود و آنچه عظیم اثرتر است زودتر حادث میگردد و دیرتر میدارد و آنچه حقیر اثر
تر است با امتزاج نزدیکتر [illegible] ظاهر میشود زود منقطع میشود و هیچ شک نیست که اثرهای زحل پیش از امتزاج
او ظاهر میشود و ابوالمحامد غزنوی در کفایه آورده است که زحل را پیش اثری کند و از پس نکند و اگر کسی این قول را
قبول نکند چون تجربه کند بداند یا شصت روز پیش از مقارنه [illegible] ظاهری شود جهت آنکه او پیش [illegible]
را اما چون اثر کواکب علوی مدید مدتست و اثر ایشان را بعد از وقوع می بینند گفته اند اثر ایشان بعد از امتزاج
باشد و چون اثر سفلیان اندک مدتست گفته اند اثر ایشان بعد از امتزاج بود و حقیقت آنست که گفته شد
بچهار قران علویین در مثلثه هوائیه و دو قران نحسین در سرطان و قرانات دیگر سعدین و نحسین را بر امتزاجات
دیگر و چندین انواع مختلف که افتاده باشد همه آن بوده است که اثرها از پیش کرده اند و بعد از آن نیز بوده است
این حقیقت محصول از تجربه **ثمره هجدهم در شرح علامتی که بسبب فلک قمر حادث شود**
انها که در هوا پدید آید هفت نوع باشند و چهارده تیر کشها اند و همه را ثوانی نجوم خوانند و ذوات
الاذناب گویند و هر یکی را علی حده نامی گفته اند مناسب صورت او چنانکه اول را تیرک خوانند و دوم را
شهاب و سوم را عمود و چهارم را بوقی پنجم را خابیه ششم را ذو ذوابه هفتم را ذو ذنب و این هر جنس
باشند و علت حدوث اینها آن بود که چون برج نسیمی از اسباب بر اقلیمی یا جهتی یا شهری مستولی شود

شرح علامات سماوی

آن زمین را خشک گرداند و آبها در روی کم شود و بخارهای خاکی بسیار خیزد و غلیظ باشد چون بفلک
اثیر رسد در افروزد و از وی صورتی ظاهر شود و از آنچه گفته شد بسبب کمی بها در کشت و زرع نقصان افتد
لابد قحط پدید آید و چون غذاها متفاوت شود بیماریها حادث گردد و متغیر هوا هر چند شده باشد و
با آفت و از استیلای مریخ قوت غضبی بر خلایق غالب شود و مردم مایل شوند با فعال بد و خیانت
و بد اعتقادی و دزدی و شرانگیزی و بسبب تغیر مزاج جابر بها قایم شود و لشکریان بیگانه قصد انجا
کنند و بادها مضطرب بسیار وزد و ولایتها روی بخرابی نهند و ملوک و سلاطین خجل شوند و بقتل
آیند و مردم در و بشرع بی خبر شوند و کم خیر اما ازین هفت صورت ذو ذوابه چون […] آدمی بود دو ابرو چون
دو گیسو آتشها پیدا آمده و اما ذو ذنب آتشی بود گرد و با دم و گفته اند از هر طرف که دم او بود فتنه از
آن طرف خیزد و بعضی گفته اند از آن طرف خراب شود و ذو ذوابه بصبح طالع شود و در جهت مشرق و ذو ذنب
شبانگاه پدید آید در مغرب پس چنین بخلاف این نیز دیده شده و هر دو را نیز باشد پیان این هر دو که هم
که ظاهر شود اگر درنگ و بسیار بود فتنه بیشتر دارد و قوی تر بود و بر بزرگی و خوردی او همین حکم دارد اما
اثر آن نوع دیگر اندک تر باشد که درنگ آنها کمتر بود اگر شهاب بسیار بود و از هر طرف بادها بسیار خیزد و
گفته اند این آتشها خلیفگان نایبان کواکب اند در عالم اجسام و طبیعت ایشان مثل کواکب […] و ذو ذوابه
و ذو ذنب بر طبع زحل و مریخ اند و اثر ایشان مثل اثر کواکب باشد در فساد و در عالم باقی شرح گفته شود در آثار
علوی

شجرهٔ ثانی در احکام قرانات و تسدیسات و تربیعات و تثلیثات و مقابلات و احتراقات
و مجاسدات با رأس و ذنب و سایر احوال قرها کواکب **شعبهٔ اول در احوال قرانات چهار اثمار ثمرهٔ
اول در ذکر ادوار** بر احوال کلیات عالم دو دور دلیلیت یکی ادوار دوم قران مشتری با زحل اما ادوار
بچهار قسم است اعظم و اکبر و اوسط و اصغر و دور اعظم آنست که بر هزار سال شمسی یک درجه حرکت کند

برج انتها و این برج را انتها الوف خوانند و الوف را بنام برج نسبت کنند چنانکه گویند الوف
حمل یا ثوری و صاحب برج را مدبر الوف خوانند و صاحب درجه شریک قایم الوف اما دور اکبر آنست که
هر صد سال یک درجه حرکت کند و یک برج انتها و آن درجه را درجهٔ قسمت کبری خوانند و این برج را
منتها را مابین یا بنام برج نسبت کنند چنانکه در دور الوف گفتیم اما دور اوسط آنست که سیزده سال شمسی
یک درجه سیر کند و یک برج انتها و این دور آنست که او را در طالعها بکار دارند اما دور دیگر هست و آن چنان
است که سیصد و شصت سال شمسی یک دور شماره اند چنانکه سال را چهار فصل است این دور را نیز چهار
فصل است پس حمل شدن دور […] دوری که دلیل باشد بر گشتن دولت از قومی بقومی و تبدیل شدن فصل بفصل
دلیل باشد بر انتقال دولت از خویشی بخویشی در همان دولت قایم اما چون دور بعد و بدل شود اگر کواکب مسعود
مدبر آن دور باشند در مدت آن دوره پادشاهان عادل و منصف ظاهر شوند و خلایق آسوده حال گردند و اگر
نحسان مدبر شوند پادشاهان جابر و قاهر پدید آیند و مردم در شدت افتند و حکم دول شدن فصل همین باشد
ولیکن کمتر از دور وقت تبدیل گشتن دور قرانی اتفاق افتد مشتری و زحل را اثر آن دور را بکمال سعد و خیر
و شر و بحکما دوانی دور را عظیم اعتبار کرده اند خاصه هند و برین قدر ختم کردیم **ثمرهٔ دوم شرح قرانات**
بقول بیشتر اصحاب احکام اثر قرانات عظیم تر بسیار زود و موثرترین قرانها قران مشتری و زحل است
و قران این دو کوکب بچهار نوع است اعظم و اکبر و اوسط و اصغر چنانکه در ادوار اما قران اعظم آنست که تحت
قران کنند در اول حمل و بعد از آن صد و چهل و هفت قران دیگر کنند و در مدت دو هزار و نهصد و چهل سال
شمسی در هر مثلثه بیست و هفت […] چون نه قران گاه بود که بیشتر و کمتر بسبب کسور با پس در هر مثلثه دوازده
قران کرده باشند و در بعضی سیزده و چون این عقد تمام شود باول حمل باز رسند و تفصیل این آنست که چون
در اول حمل تحت قران کنند قران دوم در دو درجه و نیم و ثلث افتد جهت آنکه هر قران دو درجه و نیم پیشتر رود پس
قران سیم در پنج درجه […] رسد شود و قران چهارم در هفت درجه و نیم حمل رسد همچنین تا در یک مثلثه آتشی دوازده
قران تمام شود و در مدت دویست و چهل و چند سال بتقریب از قرانی تا بقرانی مدت بیست سال باشد بتقریب پس
قران سیزدهم در مثلثهٔ خاکی نقل کنند و آن را از اول ثور باشد پس این قران اول را قران اوسط خوانند و درین مثلثه
خاکی نیز دوازده قران کنند و باشد که سیزده قران […] کنند و مثلثهٔ بادی نقل کنند و قران اول را نیز قران اوسط
گویند و همچنین دوازده یا سیزده قران کنند و مثلثهٔ آبی نقل کنند پس در چهار مثلثه قرانها کنند مبلغ چهل و نه قران بود
و کم و بیش این در مدت نهصد و هشتاد سال شمسی بتقریب باز ابتدا از اول […] کنند پس این قران
اول را قران اکبر خوانند و در اول مثلثه آتشی و یکبار دیگر این مثلثه را قطع کنند بهمان نسبت که گفتیم با دوازده یا سیزده

قران شود در مثلثه آتشی باز با اول رسند نقل کنند و بر همان قیاس در هر چهار مثلثه قرانها کنند تا باز با اول حمل
رسند قریب چهل و نه قران باشند باز ابتدا از اول حمل کنند و از قران اکبر بود بهمان ترتیب قرانها
می‌کنند تا در چهار مثلثه تمام کرده باز با اول حمل رسند پس قران اول حمل قران اعظم است و هر اکبر و سطی و هر اصغر
پس در هر یک قران اعظم سه قران اکبر باشد و دوازده قران اوسط از سبع صد و چهل و هفت قران صغری
این قرانها بوسط میسر بود اما آن قران که واقع شود او را تقویمی خوانند و عدد و مدت آنها بیش و کم این باشد
اما در این وقت قرانها در مثلثه هوائیه میگردد و قران اول تقویمی در دلو بوده است ماه ربیع الاول سنه
۲۲۳ هجری بحسب این زیج و نقل از مثلثه ارضیه کرده و جزو دو قران بدوم درجه باز قران دوم
میزان شد و سوم در جوزا و چهارم باز در دلو رسید شب دوشنبه دوم ذوالحجه سنه ۶۸۴
موافق سی یکم اسفندارمذ ماه قدیم سنه ۶۶۴ یزدجردیه جزو قران این ح ط ح و در العین بود
بر جهاد و دیگر تفاوت کرده و تاریخ مقدم بود بر این تاریخ باز قران پنجم در میزان شود و آن اول مستقبلی
که از میان همین قوم بیرون آید و این قران که شد چهارم است در مثلثه هوائیه تقویمی و ششم است و سطی
اولست بقول اهل عرب اما وقتها بود که بیشتر کواکب در برجی آیند آنرا اجتماع خوانند اما در یک برج
باشند و ما شش کوکب را دیدیم در میزان بوقت قران دوم درین مثلثه و مریخ در جدی بود قبله اثر او آن بود
که چنگزخان خروج کرد و چندین خوف شد و بادشاه لشکرها بکشت و ملک عالم فرو گرفت و بار دیگر شش کوکب
دیدیم در جدی و قمر در سرطان منخسف پیش از قران چهارم در دلو بیکسال اثرش آن بود که ارغون خان
از قید بیرون آمد و امرا لشکر و احمد را بکشت و بر تخت نشست اما در عهد انوری اجتماعی بوده است
در میزان هفت کوکب را و بحکم آن بر طوفان باد کرده اند و سهو شده است و شعرا آن زمان کران آن
کرده اند در شعرها و ندیدیم ما الحکامی در خراسان مبالغتی تمام که بادها چنان وزد که از مردم و عمارت اثر
نماند در عالم مگر کسی ماند که در سوراخ کوهی بود و چنین که در آن مدتها باد جنبید این قطعه دلیلست برانکه حکم
آن طوفان انوری کرده است قطعه گفت انوری که از سد بادهای سخت ویران شود عمارت و کهسار
بر سری از بعد حکم او نوزیدست هیچ باد یا مرسل الریاح تو دانی و انوری اما اگر مولود بدان طالع را
اغلب اقالیم در حکم آرد و قیاس است که چنگزخان در آن اجتماع زائیده است بر طالع میزان هست
آن سال که عمر او قریب شصت بوده که بدر شهر بخارا رسید در ذی الحجه سنه ۶۱۶ هجریه و از شهرهای
اسلام اول بخارا جهت آن آمده است که راه نمایان او را گفته اند که تو اگر بخارا بگیری ملک عالم ترا
نشست و چنان آمد پس این تاریخ را و پس میرویم تا دو یک جا اجتماع میرسد پس آن طلوع قران خبر بوده است

نه طوفان

نه طوفان باد که از بسیاری ریختن خون و سوختن شهرها عالم خراب گشت و خاندانهای قدیم بزرگ بر افتاد
و می‌افتد و اثر قلعها و حصنها محکم نماند چنین که ظاهر است و چون انتقال قران از مثلثه ارضیه بمثلثه هوائیه شد
دولت و قوت گرفت و بجانب مغرب نهاد و ارشا خود و بخارا گرفت در چهارده روز و بلاد
از جیحون بگذشت و بحد مغرب رسید و قوت ایشان بر ترقی است و باشد تا قرانات درین مثلثه کرده
اگر ارباب عقل تامل کنند بستند که جمله رسوم و قواعد و شکل و شمایل ایشان مناسب طالع میزان و استیلاء
زحل و عطارد است ثمره چهارم در تاثیرات چهار قران اثر قران اعظم است که طوفانی شود و احوال عالم بگردد
و خرابها آبادان کرده و آبادانها خراب شود و حیات و خلقت و رسوم مردم بر نسق دیگر
رود مناسب طالع قران مستقبل و مستولی دیگر اولاد بیرون آیند پادشاهان جهان را دعوتها و تزکیه
کنند و کارهای بزرگ فرمودت ایشان رود و تا آن قران باشد تا قران اعظم دیگر اثر قران اکبر است
که بعضی از احوال عالم تبدیل برد و بیرون آیند کسانی که دعوی نبوت کنند و ملت و شریعت نو نهند
و بعضی از قوانین و رسوم قران اعظم را نگاه دارند و بیشتر اقالیم مخالف ایشان شوند و قوت او مدت بعضی
هشتاد سال برداد و بتقریب و چهل و شش یا کمتر حکم کنند اثر قران اوسط است که بیرون آیند
پادشاهانی که بعضی از اقالیم را حکم کنند و بر دین صاحب قران اکبر روند اگر چه رسوم و قواعد دیگر نهند و اثر
قوت او و دولت و چهل و چهار سال برداد بتقریب دوازده یا سیزده کس حکم کنند اثر قران اصغر است که از دولت
و حکومت از خاندانی بخاندانی نقل کند در همان قبیله که دولت بنام بود چنانکه از برادر به برادر زاده و از عم زاده
بعم زاده و امثال این چنین که دیدیم در ایام خود چند کرت و مدت آثار او در احوال بیست سال بود اما اگر قران
اصغر قوی افتد و موافق طالع اصل یا موافق طالع شخصی دلالت بدان شخص قرار گیرد و انتقال کند بخزانی دیگر
و اگر ضد این بود خارجیان غلبه کنند و در آن قران فتنها خیزد و حربها افتد خاصه که مریخ در آن قران دلیل حرب
افتاده بود و ما احکامی کرده ایم قرانی را که در دو نوبت کرت دوم که قران چهارم است تقویمی ثمره چهارم در طالع
قران طالع زمان قران اصل است و طالع سال قران اول پس بهیج وقت هیچ جزوی بکار بندند
تا اصل مستقیم شود پس چون طالع وقت قران را دریافتن ممکن نیست بسیار اسباب طالع سالی را که در وی
قران افتد طالع قران نهاده اند و شک نیست که این طالع مستعار است اما خلاف بزرگان شوانکرد و بر قول
ایشان اعتراض نمودن چنان نیست که آن بازداد و ترا ... و غرض است که تحقیق توان ... بسیار ...
نشاید پس ... بر طالع سال قران بایدنهاد و اما چون قران ... واقع شود ... که مستقلی که ... مشتری و زحل
طالع ... باشد ... احوال قران ... احکام ... جزو دو قران ... صاحب برج قران

طالع و دلایل او و کوکب مسعود و مدبر و قابل تدبیر هر یک با مزاج دهند و دلایل طالع را با دلایل قران احکام
کنند بر مقتضای آن پس اگر احوال ممالک مضطرب بود البته انتقال دولت کند بنسبت مزاج قران
و اگر بر خلاف این بود حکم بر عکس افتد و نیکو معلوم کند که هر کدام کوکب راست یعنی کدام [illegible]
و قبول و رد هر یک را نیکو اعتبار کند در وقت قران و در طالع سال قران و طالع اجتماع و استقبال مقدم
بر هر یک و بر حسب احوال این دلایل احکام پس اگر مستولی زحل بود دلیل کند شدت و زحمت
خلایق در مدت آن قران خاصه در سال قران و نا ایمنی و تنگی افتد و بیماریهای مهلک در اکثر و فساد حال
اکابر در وقت و اگر طالع سال و دلایل او بد حال باشند خاصه زحل کار بدتر باشد و اگر زحل مقبول بود و قحط پدید آید
و وبا و اگر دلایل طالع سال قوی افتاده باشند فساد کمتر بود اما اگر مستولی مشتری بود دلیل کند بر بسیاری راحت
و سعادت حال مردم و ایمنی و فراغت و فراخی و اگر طالع سال بد و منحوس باشند خیر و سعادت
غالب بود و بکمال رسد و تا قران دیگر واقع نشود حکم حالها قران این قران و دلایل او کنند و حکم کنند هر سال
برج انتها و سالهای او را با خدم بر حسب از برج قران موضع سالهای او کجاست و چگونه است و در وقت
چگونه بوده است و چه سبب است و را در صورت قران و از آنجا احکام سال کنند چنانکه گفته شود
اما در آخر قرانی احوال عالم روی بفساد نهد و اضطراب احوال خلایق پدید آید از آن جهت که عالم کون و
فساد واجب کند پس هر گاه چیزی مستعد فساد می شود هر چند اندک سبب پدید آید فساد بسیار ظاهر گردد
چنانکه گفته شد اندک اسباب باشد نتیجه این است که هر گاه مدت قرانی باخر رسد و قران دیگر
باید پس سعادت کسانی که دولت ایشان در آن قران قایم بوده باشد در این وقت مستعد فساد شده بود
پس چون دلایل این قران قوت گیرد و مدت آن قران باخر رسیده باشد لابد در عالم فساد ظاهر شود و
در مدلولات آن قران کون باشد آنچه مدلولات این قران دیگر بود دلیل مدلولات آنچه ضعیف
تر باشد زودتر باطل گردد و آنچه استعداد فساد او در وسط باشد باطل شود مگر بعد از آن اسباب دیگر
افتد و الا چنان باشد که بود مثال آنکه سه شخص رنجور شده باشند و فساد مزاج یکی در حد کمال بود و از آن دیگری
در حد وسط و از آن دیگری اندکی چون فصل سال بگردد و هوای مخالف پدید آید زودتر آن شخص باطل گردد
که فساد مزاج او در حد کمال بوده باشد و باز آن دیگر که در حد وسط است و ثالث اگر سببی دیگر
شود باطل گردد و الا در آن ایام با مزاج فصل خو کرده باشد صحت پذیرد یا چنان باشد هر آینه اثر فساد
آنجا ظاهرتر بود که دولت با آن قران بیشتر و قوی تر بوده باشد و از این جهت است که فساد و انقلاب اول بر
پادشاهان زند و نزدیکان او و آنگاه بقوم دیگر و بدین سبب است که چون دولت شخصی روی [illegible]

نهند بر حکم

نهند بر حکم سعادت که بروی نهند راست آید و چون روی بانحطاط نهد بر حکم نحوست که بروی کنند
خطا باشد شعبه دوم در احکام قرانات کواکب با زحل ثمره چهار اثمار اول قران مشتری و زحل
در مثلثه آتشی دلیل کند بر خروج کسانی که در دین و شریعت سخن گویند و انتقال دولت و فرو رفتن
سفلگان و تشویش در کار اشراف و حکام و بد گشتن هوا و تفاوت نرخها و بودن بیماریها
خشکی هوا و تفاوت نقود و تغییر بعضی عادتها و این تاثیر اغلب در مشرق بود و اقلیم دوم قران مریخ و زحل
دلیل کند بر تشویش جمعیت لشکرها و افتادن حرب و بزرگ شدن فرومایگان و ساختن سلاحها و خرابی
جایها و حرق و موت اکابر و زدن رزم و غلبه و قتل و نقصان باران و کمی آبها و گروه سلاطین و معارف و ظلم و
کدورت هوا و برگشتن بازارها و خوف و هراس در خلایق و بیماریها [illegible] و قحطها و تاثیر او بیشتر در مشرق بود
اقلیم سوم زهره و زحل دلیل کند بر سرما در وقت و آفت و بیماریها و در زنان و خادمان و اصحاب
طرب و برآمدن نکاحها بزور و دشواری وضع حمل و خصومتها میان زنان و مردان و میان اهل اسلام و تفاوت
نرخها و بودن بیماریها و فساد بعضی میوهها و لهو و طرب در مشایخ و اهل صحرا و آمدن کاروانها و آوردن بردگان
قران عطارد و زحل دلیل کند بر گشتن هوا و فساد حال دبیران و اصحاب دواوین و نوشتن خطها و
بازی و افتادن اراجیف و زدن مفلس و رنج صناعت وران و بازارها و تمام شدن سخنان گذشته
و آمدن کاروانها و بودن بازرگانان بی نفع و تغییر هوا و سرما و رعد و برق در وقت و فساد کشت و
زرع و تفاوت نرخها و بیماریها از انواع صرع و بیع غلامان و عقاقیر ثمره دوم قران کواکب با زحل
در مثلثه خاکی قران مشتری و زحل دلیل کند بر بزرگ شدن خداوندان ضیاع و عقار و دهقانان و
حال مشایخ و سعادت حال خداوندان قدیم و فراخی طعام و رغبت خلایق بزراعت و عمارت و [illegible]
انتقال دولت و بودن زلزله و خسف و اراجیف و توسطها و فساد بعضی نباتات و اختلاف
هوا و سرما در وقت و بیماریها و در اکثر خاصه در بهایم و این تاثیرات میان مشرق و جنوب باشد قران
مریخ و زحل دلیل کند بر بدی احوال امرا و لشکریان و خواستن خشم و قوت کردن فرومایگان و بدی احوال [illegible]
و راهداران و خانمان و بیماریها و قطع اعضا و حرب و مصادره و موت اکابر و شدت و هراس
نقصان باران و کمی آبها و فساد درختان و نباتات و مزرعها و حیوانات و بیم بود از خسف و زلزله و بدید آمدن
حیوانات مضر چون ملخ و مانند آن و افتادن اراجیف و قصد و سعی هر یکی و اغلب این تاثیر در اقلیم سوم بود
و زمین روم قران زهره و زحل دلیل کند بر رنج زنان و سختی و اندوه خادمان و بیماری در این طبقه و دشواری
وضع حمل و ناسازگاری زنان با مردان و رغبت مشایخ بطرب و نکاح و رغبت و فساد میوهها و نباتها و [illegible]

وتفاوت نرخها و سرما در وقت و تاریکی هوا و کمی بارندگی و ارزانی برده و عطر و این تاثیر در اقلیم پنجم و
واذربایجان و دشت عرب **قران عطارد و زحل** دلیل کند بر کدورة خاطر و پیرانی ارباب قلم و عمال
و تجار و وکیلان و متصرفان و اصحاب حرب و افتادن اراجیف و سخنان دروغ و تهمت و غم و بودن
بیع ضیاع و عقار و بدی احوال کاروانها و کساد بازارها و خواست و فساد کشت و زرع و تفاوت
نرخها و تغییر هوا و سرما و باد در وقت و بیماریها از انواع صرع و موتها و زناکاره و فساد غلامان و
دزدان **ثمره سیم قران کواکب با زحل در مثلثه بادی قران مشتری و زحل**
دلیل کند بر قوت حال ادیان و رفتن سخنان در دین و مذهب و در بیع و بحث و مناظره بود در علوم
رقیق و سکی افتد و اگر در برج جوزا شد علم و خط و بلاغت و ریاضی فاش کرد و خروج مدعیان بود و شور و
تفضلات بسیار شود و علم استیفا شایع کرده و ماه ها و زد و بیماریها افتد و در اشجار و اگر برج میزان
بود قحط پدید آید و علم موسیقی و شعر و خواندن حقها بسیار شود و کم عزتی مردم شریف باشد و بارندگیها
با اندازه بود و پادشاهان عادل پدید آیند و خاندانها قدیم رونق پذیرد و شتران تاثیر در زمین مغرب باشد
قران مریخ و زحل دلیل کند بر فتنه و حرب و اراجیف و بدگشتن هوا و بیماریها و خونی و افتادن علتها و تبها
و خطا شدن علاجها و احکام نجوم و خواست و ظلم و رفتن آتشها در هوا و بودن بادها بد و فساد اشجار
و خرابی جایها و فساد حال دزدان بدکاران و سستی مردم در کار دین و بودن سرما و باد در وقت و تفاوت
نرخها و کساد بازارها و اغلب تاثیر در زمین مغرب بود و اقلیم سیم **قران زهره و زحل** دلیل کند بر
نکبت زنان و خادمان و فسوکران و ناسازکاری زنان با شوهران فساد حال عطاران و بزازان و برآمدن
ابرها سیاه در وقت و بانکیها و سرما و دشواری وضع حمل و پس گشتن اصوات و الحان و اهل
طرب و برده و عشق آوردن مشایخ و برآمدن کارها **قران عطارد و زحل** دلیل کند بر بیماریهای
بزرگان و عاملان و تجار و محاسبه و وکیلان و متصرفان و بودن اراجیف و گواهی دروغ و کساد بازارها و
گرانی اطعمه و آمدن کاروانها و فساد و نباتات و اشجار و بودن سرما و بادها و بارندگی در وقت و میل مردم
بعلوم دقیق و راست رفتن احکام **ثمره چهارم قران کواکب با زحل در مثلثه آبی قران مشتری**
و زحل دلیل کند بر رفعت مردم فرومایه و در ویشان و شغل دولت بر مردم عوام و دون و خلاف کردن
قومی با ملوک و بزرگان و بسیاری آبها و تفاوت نرخها و فساد مسافران با کشتیها و بودن سرما
و بارندگی و خرابی از آبها و بارانها در وقت و اغلب تاثیر در جهت شمال بود **قران مریخ و زحل**
دلیل کند بر فتنه و تشویش و خلاف قومی با بزرگان و جنبش مردم سفله و دست بالا کردن

نادان

نادان و قتل بزرگان و افتادن حرب و هراس خلایق و پریشانی مردم و خرابی جایها و نکبت خاصان و
دزدان و فساد مسافران دریا و کشتیها و بدکاری لشکریان و اگر برج سرطان بود کار بدتر باشد و خروج
مدعیان سفله باشد و زود باطل شوند و اگر برج عقرب بود دانه دزدان خرابیها شود و لشکرهای فرو مانده
و بیگانه قوت کنند و زحمت رسد بخاندانها قدیم و بزرگان و مردم صحرا و جزیرها و ساحلها و اگر برج حوت
بود علما و وزرا و قضات را زیان رسد و کار مسافران دریا بد باشد و بارانها خراب کننده بارد
و فساد حوادث آبی باشد و اغلب تاثیر در اقلیم سوم بود و طرف شمال **قران زهره و زحل** دلیل کند بر غلبه کردن
آبها و بارندگی و سرما و شکستن گرما و زیان میوه ها و گلها و نباتها و بیماریها از سردی و خرابی از آبها و بودن
علتها در زنان و بسیاری کشت و زرع و فراخی طعام و اگر برج حوت بود زحمت خاتونان باشد و اهل
و توبه مطربان و اگر برج عقرب بود فساد حال زنان بدکار باشد و در سرطان خلاص محبوسان بود و سفرها دریا
قران عطارد و زحل دلیل کند بر ابرها و بارندگیها و سرما و یخ در وقت و زیان جانها و فساد مسافران
دریا و آمدن کاروانها و کساد بازارها و افتادن اراجیف و رونق کاران شراب فروشان و دهاقین
و بستان بانان و بیماریها در ارباب قلم و تجار و زحمت این طایفه و باشد که خشک سالی بود و نرخها تفاوت
کند و خطها در دروغ نویسند و گواهی ناحق دهند **شعبه سیم در احکام قرانات کواکب با مشتری**
چهار اثمار **ثمره اول قرانات کواکب با مشتری در مثلثه آتشی قران مریخ و مشتری** دلیل کند بر قوت حال ارباب
سلاح و امرا و جمع آمدن لشکرها و تعصب دینی و قصد بر وزرا و ائمه و قضات و اشراف و توانگران و افتادن
قتلها خاصه بوجه قصاص و بودن عدل پادشاه و زدن درم و فراخی طعام و گرمی هوا و بیماریها از حرارت و غلبه
تاثیرات در مشرق بود و خراسان و عراق و اقلیم دوم و سوم **قران زهره و مشتری** دلیل کند بر عفت و صلاح
زنان و توبه اهل طرب و برآمدن کارها و امانت در مردم و قوت دین اسلام و بسیاری لهو و طرب و زینت
و علما و ائمه و قضات و درستی امور و بودن عدل و اجابت دعاها و بود و اعتدال هوا و درستی خلایق
و فراخی طعام و میل مردم بخیرات و آمدن مسافران از اطراف **قران عطارد و مشتری** دلیل کند بر رونق
کار ضرابان و صناعت و ران و مستوفیان و دبیران و متصرفان و تجار و درستی و امانت درین طبقات و آمدن
کاروانها و بسیاری بیع و شری و نفع و ارزانی و فراخی و رفتن حوالات و احکام و گفتن سخنان حق و
رونق در دین اسلام **ثمره دوم در قرانات کواکب با مشتری در مثلثه خاکی قران مشتری و مریخ**
دلیل کند بر فتنه در بزرگان و نکبت معارف و ائمه و قضات و وزیران و افتادن اراجیف و فساد
اشجار و بدگشتن هوا از حرارت و زیان کشت و زرع از قحط و دیگر حیوانات و بودن بیماریها از گرمی

وخشکی و قوت ارباب سلاح و راهداران و اگر برج ثور بود فساد نباتات بود و اگر سنبله باشد فساد
انبارها و اعونه باشد و مکروه علما و اطعمه و اگر برج جدی بود قوت حال لشکرها و امرا باشند و زنان
وزرا و اکابر قران زهره و مشتری دلیل کند بر نیکی احوال اهل طرب و زینت و علما و فقها و میل آن
طایفه بلهو و طرب و برآمدن نکاحها و جمعیتها و خبرهای بد آید و اجابت دعاها بود و فراخی طعام و نعمتها
و شیرینیها و ملبوسات و اعتدال هوا و تن درستی خلایق و امن و نیکی کشت و زرع و عمارتها و خبر راست
کردن در سرای شرع قران عطارد و مشتری دلیل کند بر رواج بازارها و فراخی و ارزانی و نیکی نباتات و قوت
حال وزرا و ائمه و اطبا و اهل نجوم و اصحاب حرف و بازرگانان و بیاعان و اهل بازارها و آمدن کاروانها
و اخبار خوش و شنیدن سخنان حق و راستی و منصرفان و عمال و مستوفیان و رونق متکلمان و حجتها
علوم و ایمنی و نقصان و بندگی و رفتن بادها ثمره سیم قرانات کواکب با مشتری در مثلثه بادی
قران مریخ و مشتری دلیل کند بر فتنه و اراجیف و خصومتها میان اکابر و وزرا و علما و قضات
و اشراف و بد گشتن هوا و بادها ناخوش و منفر بیماریها از سرخ باده و آبله و مانند آن و افتادن قتلها
و مصادره و میل قضات و حاکمان و والیان و خیانتها و فساد اطعمه و رفتن آتشها در هوا و توسط بارندگیها
و خیانت عدلان و کاتبان و خطا نوشتن فتویها قران زهره و مشتری دلیل کند بر قوت حال اهل ایمان
خاصه سلاطین و جمعیتها و خبر و رفتن غزاها و متبرک و اجابت دعاها بود و درستی و امانت در مردم
بودن لهو و طرب در بزرگان و اشراف و محبت عطرها و ملبوسات و رفتن بادها خوش و تن درستی مردم
و بسیاری انواع نباتها و میوه و اطعمه و فراخی و ارزانی و بودن باران و بندگیها و راست رفتن احکام شرع و
علاج اطبا قران عطارد و مشتری دلیل کند بر سعادت حال علما و مستوفیان و دبیران و عمال و تجار و اهل
بازارها و بسیاری بحث علوم و مجادله و رونق درسها و آمدن فتح و افلاح و آوردن برده و رفتن بادهای
خوش و اعتدال هوا و صحت خلایق و نیکی تجاره و فراخی اطعمه و راست رفتن احکام و علاجها و رونق
متکلمان و فضلا و راستی و عدول و گفتن سخنان حق و گواهی راست و توسط کارها و خیر ثمره
چهارم قرانات کواکب با مشتری در مثلثه آبی قران مریخ و مشتری دلیل کند بر بدی
سفرها و دریا و قصد جاهلان بر وزرا و ائمه و توانگران و اگر برج عقرب بود قوت حال لشکریان
و راهداران باشد و اگر سرطان بود خلاص محبوسان بود و قصد بدکاران و قوت فرومایگان و سفلگان
و اگر حوت بود فساد حال وزرا و قضاة باشد و بد گشتن آبها و فساد کشتها و دلیل مخالفت بود میان
اکابر و ائمه و معاریف و افتادن فتنها قران زهره و مشتری دلیل کند بر قوت حال ندما و ائمه و قضات

واشراف

و اشراف و خاتونان و خادمان و بسیاری نم و باران که آبها و اعتدال هوا و صحت خلایق و ایمنی و فراخی ارزاق
زرعها و نیکی سفرهای دریا و خوبی نباتات و میوهها و طعام و در حوت دلیل کند بر جمعیتها و خبر و نیکی حال خاتونان
بزرگ و اهل نسب و اجابت دعاها بود و برآمدن نکاحها و بزرگان و رونق دین اسلام و عدل پادشاه و
اگر برج عقرب بود دلیل قوت بدکاران باشد و خلاص محبوسان و در سرطان دلیل صلاح وزرا بود و
نیکی احوال علوم و مسافران دریا و قیمت جواهر آبی قران عطارد و مشتری دلیل کند بر خوبی احوال
مسافران دریا و اهل بازار و برج و مشتری نباتات و جواهر آبی و کار غدد و ادویه و رونق کار اطبا و معالجان
و خشکی هوا و بارندگیها و ارزانی زرعها و برج و مشتری اسب و ضیاع و کاریز و اجتماع بزرگان جهت صلاح
کارها و بودن بحث و مناظره و دعوها بدار القضا و بودن خلاص درماندگان و نیکی حال دبیران و مردم
ابکار و تجار شعبه چهارم قرانات کواکب با مریخ چهار ثمار ثمره اول قران زهره
با مریخ دلیل کند بر فساد زنان شوهری و ضرب و قتل و بسیاری فسق و فجور و رغبت مردم بکارهای ناشایسته
و آشکار شدن فواحش و بیماریها خونی و اسقاط حمل و نکاحهای فاسد و ناستوده و دلیری نامحرمان بکارها و نقصان
بارندگی و گشتن هوا و غلبه دزدان و نامحرمان خیانت کنند و تغیر هوا قران عطارد و مریخ دلیل کند بر سلطان
حرب و حرکت لشکرها و عنف و سفاهت در مردم و زحمت ارباب قلم و تجار و عمال و اهل بازارها
و غم و تهمت و خیانت و محاسبه و کیلان و منصرفان و بسیاری اراجیف و اخبار بد و فتنه و غوغا و
زدن فلوس و درم بد و ظهور طراران و قلب کاران و کیمیاگران و داغ و دواب و غلبه دزدان و راهداران
و خشکی و بدی هوا ثمره دوم قران زهره و مریخ در مثلثه خاکی دلیل کند بر دلیری دزدان
و راهداران و بسیاری فسق و فجور و گشتن لهو و طرب و فساد نباتات و بد گشتن هوا و تغیر ناخوش افتادن
زنها و بیماریها در زنان و ناسازگاری با شوهران و افتادن طلاق و فراق بسبب عاشقی و اگر برج ثور
بود فساد دزدان باشد و اگر جدی بود قوت حال امرا باشد و لشکریان و گرفتن ولایتها و برده کردن و اگر
سنبله بود فساد اطعمه باشد و برج زنان در ماندن و زحمت خادمان و فساد تجار و عطاران حال و
قران عطارد و مریخ دلیل کند بر خروج فضولان و بدیها و غلبه دزدان و طراران و مقامران
و فساد حال تجار و دبیران باشد و خرابی مزرعها و خوردنیها و میوهها و آمدن کاروانها و افتادن اراجیف و
بدی حال منصرفان و کیلان و محاسبه اهل دیوان و آفت دواب و نقصان بندگی و اگر برج جدی
بود دلیل ترتیب کار لشکرها باشد و ظهور حکام و اگر سنبله بود و نباتها و انبارها و دواب ثمره
سیم قران زهره و مریخ در مثلثه بادی دلیل کند بر فساد حال مخنثان و بسیاری فسق و فجور و خصومت

میان زنان و شوهران و خادمان و آفت اشجار و میوه‌ها و بیماری در مردم و اسقاط حمل و برآوردن خون
و فساد بر دکان و برآمدن نکاحها بجبر و زور و آشکارا شدن فواحشه و دلبری زنان با نکاره و بدی بدن
ایشان و اگر برج میزان بود فساد کمتر بود و طرب و زینت بسیار شود و رونق اهل طرب باشد
و بادها وزد و قران عطارد و مریخ دلیل کند بر زحمت دبیران و مستوفیان و عمال و تجار و متصرفان
و اهل بازار و شعرا و اهل فضل و گفتن هجوها و سخنان بد و دروغ و بسیاری اراجیف و بیع دواب و بردن
و بکشتن چهارپا و بیماری در دواب و زحمت مردم از حرارت و یبوست و دمیدن کیها و سرخ باد و صرع و یرقان و
خون و بودن دزدیها و طراریها و نوشتن خطها مزور و دروغ و اگر برج جوزا بود بدی کمتر بود و
حال خطاطان و نقاشان بد باشد و بدی حال اهل طرب بود و اهل فضل و زنان و خادمان و ندیمان و شعرا ثمره
چهارم در قران زهره و مریخ در مثلثه آبی دلیل کند بر فساد حال آبها و حیوانات آبی و
بدی حال زنان و مکاره و سقط شدن کودکان و نکاحها و زنا شوهرها و بودن سرما و باد و مهلکها در وقت
و اختلاف هوا و آفت نباتات و اگر برج سرطان بود خلاص محبوسان باشد و اگر عقرب بود فساد بدکاران
باشد و اگر حوت بود تهمت محارم باشد و اهل نسب و فساد مسافران دریا قران عطارد و مریخ
دلیل کند بر فساد کشتیها و مسافران دریا و متصرفان و عمال و تجار و شراب داران و بدی آبها و افتادن آب
و خاستن بخارها و تاریکی و بیماریها از سست شدن اعضا و کندی ذهنها و رطوبت دماغ و بودن ظلم
و خواست و غم و تهمت و اگر برج حوت بود بدتر باشد خاصه سفر دریا و رنج دبیران و اگر عقرب بود بیم
حال کشتیها باشد و اگر سرطان بود دزدیها و خیانتها بسیار افتد خاصه در سفر دریا شعبه پنجم در
قرانات عطارد و با زهره چهار اثمار ثمره اول قران عطارد و زهره در مثلثه آتشی دلیل کند بر رونق
کار پیرایه فروشان و نقاشان و عطاران و بزازان و اهل بازارها و بسیاری بیع برده و حیوانات و اعتدال
هوا و بخارها و تاریکی و رعد و برق و نم و افتادن عداوتها و غضب و خصومتها و ارزانی چیزها خاصه گوشت
ثمره دوم قران عطارد و زهره در مثلثه خاکی دلیل کند بر بسیاری بیع و شری اطعمه
و حبوبات و شیرینیها و لباسها و نیکی نباتات و بسیاری غله و ارزانی و فراخی و خوبی کشت و زرع
و آمد شد کاروانها و مسافران و افتادن اخبارها و بسیاری خصومتها و عداوتها و بدی حال کیالان و بقالان
و رونق مشعبدان و بازیگران و کمی بارندگی و بودن خشک سرما در وقت و اگر سنبله بود اطعمه ارزان
شود و بیع بسیار کنند و در تنور انبار ننهند و فراوان باشد میوه‌ها ثمره سیم قران عطارد و زهره
در مثلثه بادی دلیل کند بر رونق مستوفیان و دبیران و عمال و تجار و متصرفان و بسیاری بحث

علوم

علوم و اجتماع فضلا و اهل علم و تیزی بازارها و برده و حیوانات و عطرها و لباسها و رواج کار شعرا و فضلا
و تعبیه‌ها و زنان و کودکان و نوشتن عشق‌نامه‌ها و نیکی اشجار و میوه‌ها و رفتن بادها و خوشدلی بودن مردم
و آمدن کاروانها و رونق بیت السلام و بودن سورها و ضیافتها و رواج مغنیان ثمره چهارم قران عطارد
و زهره در مثلثه آبی دلیل کند بر آمدن باران‌ها و بسیاری بیع جواهر آبی و ساختن باغها و بستانها و
و سرد آبه و تغیر هوا و بسیاری آبها و بارندگی و سرما در وقت و رونق کار شراب داران و ملاحان و
غواصان و خمر فروشان و لهو و طرب میان عوام و عداوت انگیزیها و اگر برج عقرب بود لواطه و فواحش
بسیار شود و معالجات و اگر سرطان بود بیع جواهر آبی و طرب عوام و آمدن سوالان بود و در حوت
نیکی حال ملاحان و غواصان باشد و سلیطه گشتن زنان و برآمدن نکاحها و در ماندن قومی بدست خصمان بحکم
و غلبه آبها شعبه ششم در احوال قران نحسین و سعدین و دو ثمره ثمره اول در قران نحسین و سعدین
از این قرانات بعد از قران علویین دو قران دیگر موثرتر است یکی قران مریخ و زحل و دوم قران زهره و مشتری
اما قران نحسین حوالی هر دو سال یکبار واقع شود و در هر برجی باشد که در بیست سال قران اتفاق افتد و تعیین برج راجع
شود و بدترین قرانات این نحسین آن باشد که در سرطان قران کنند و آن در حوالی هر سی سال یکبار شود و بدی این قران
جهت آنست که هر دو در سرطان حال نامقبول اند که یکی در هبوط است و دوم در وبال و باز هر نحسی بنحسی دیگر ناظر
شود و اثر فساد نحس ثانی ظاهرتر است که ضعیف است و نامقبول از آنجا گفته‌اند که نحس حال او ردیه بود ماند
و نحس مقبول گرگ آموخته است ناگزیر قران این هر دو نحس در سرطان باشد که مدعیان بیرون آیند و مردم دون
و سفله قوت کنند و غلو عام شود و مردم بزرگ و شریف را نکبت رسد و فتنه‌ها عظیم افتد و رده و باطل شود
و اضطراب احوال ملوک و سلاطین و اکابر و معارف باشد و حربها و قتلها رود و خرابیها شود و این قران در حد هر کوکب
که افتد فتنه از قومی خیزد که بصاحب حد منسوب بوند و بدان کس نکبت بیشتر رسد اما اگر این قران نزدیک انتقال
دولتی باشد دیگر قران علویین اثرش عظیم‌تر باشد و دیرتر دارد و حربها بسیار افتد و قتلها رود و خرابیها شود
و ما احکامی کرده ایم قران نحسین را که در شهور سنه ثمان و ستین و ستمایه تجربه خواهد و شامل تاریخ این کتاب است
احکام قران که علویین را در دلو خواست شدن ثمره دوم در احکام سعدین این قران در حوالی هر سالی یکبار شود
در هر برجی و قوی‌ترین این قران آنست که در حوت بود و آن هر دوازده سالی یکبار شود و بهترین قرانها از آن جهت
است که زهره و سعد در حوت مقبول اند که یکی را خانه است و دوم را شرف و اگر این قران نزدیک انتقال
با فضل انتقال و دولتها افتد قران علویین اتفاق افتد دلیل راحت و آسایش و فراغت بزرگان و خلایق بود و عدل
پادشاهان و امن و فراخی و رفاهیت شعبه هفتم در احکام تثلیثات و تسدیسات چهار اثمار ثمره

اوّل در اتصالات کواکب با زحل تثلیث و تسدیس مشتری با زحل دلیل کند بر الفت میان ملوک و اعیان دولت
و وزرا و صلاح مدبر فرستن امور و رغبت پادشاهان بعدل و میل خلایق بخیرات و فراخی طعام و امن و جهت مساکن
و خانها و بناهای قدیم تثلیث و تسدیس مریخ با زحل دلیل کند بر زجر ملوک و سروران و اکابر بر زیردستان
و ضعفا و رعیت و فقرا و رونق کار اصحاب و پدید آمدن حق از باطل و عمارت حصنها و دوستی کردن اهل
و دانشمند با مشایخ و گوشه‌نشینان و خشکی هوا و توسط حال خوردنیها تثلیث و تسدیس آفتاب با زحل دلیل کند بر یافتن
ریاست مردم فرومایه و اهل صحرا و رونق کار خاندانهای قدیم و نیکی حال مزارعان و نقصان چرب و دسم و فراخی
طعام و میوه‌ها و شیرینیها و رغبات ملوک با اکابر و تغیر هوا و سرما در وقت تثلیث و تسدیس زهره با زحل
دلیل کند بر موافقت میان زنان و شوهران و فرح مشایخ و دهاقین و بیع برده و دواب و فراخی طعام و ارزانی
لباسها و اعتدال هوا در تابستان و سرما در وقت سرما و بارندگی و بودن سورها و عشرتها و ضیافتها تثلیث و تسدیس
عطارد با زحل دلیل کند بر قرار کارها و بستن عهدنامه و رونق اهل بازارها و ظهور سخنان دور و محالات و بیع
املاک و غلامان و رونق کار رهگذار و تغیر هوا و سرما و بارندگی و نوشتن قبالها و برکار شدن وکیلان و آمدن خبرها
ثمرهٔ دوم در اتصالات کواکب با مشتری تثلیث و تسدیس مریخ با مشتری دلیل کند بر قوت حال ارباب سلاح
و امرا و ترکان و رغبت مردم بخیرات و بودن مردی راندن قصاص و ارزانی نرخها و گرمی هوا و شکستن نرخ مرغ و
گوشت تثلیث و تسدیس آفتاب و مشتری دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و سروران و ترقی و
افزون جاه و حرمت وزرا و نزدیکان پادشاه و ائمه و قضات و حکام و اشراف و داد و عدل و روانی
نقود و بسیاری خیرات و فراخی و ارزانی و گرمی هوا و امن و فراغت خلایق تثلیث و تسدیس زهره با مشتری
دلیل کند بر رونق اهل ادیان و فرح و راحت ائمه و قضات و وزرا و توانگران و اشراف و طرب اهل طرب و سعادت
حال زنان و خادمان و عزت پیرایه و ملبوسات و عطرها و برده و خوشی معیشت خلایق و ارزانی نرخها و جهت اهل
هوا و صحت مردم و بارندگی در وقت تثلیث و تسدیس عطارد و مشتری دلیل کند بر رونق اهل فضل و علما
متکلمان و فقها و قوت حال پیران و مستوفیان و متصرفان و بازرگانان و درستی در مردم و بازرگانیها
با خیر و نفع و تیزی بازارها و ایمنی راهها و افتادن اخبار خوش و کشف سخنان حق و رونق درسها و نوشتن قبالها
خطها و امانت در عدل و راست رفتن احکام و ارزانی نرخها و رفتن بادها خوش و گرمی هوا در وقت ثمرهٔ
سیم در اتصالات کواکب با مریخ تثلیث و تسدیس آفتاب با مریخ دلیل کند بر غایت پادشاه و امرا و ساختن کار لشکرها
و عزت آلت حرب و آهن و فراغت و قوت حرارت و یبوست در هوا و مزاج اکابر و فراخی طعام و رونق
دار الضرب و روائی نقود و بشکستن و برکار شدن کیمیاگران و مخنث و گوشت تثلیث و تسدیس زهره با مریخ

دلیل کند بر نکاحها و شرکتها و دوستی میان اهل طرب و امرا و لشکریان و بسیاری لهو و طرب و زینت و سورها
و مهمانیها و فسق و فجور و بشکستن ... و زفاف و اعتدال هوا و نم و عزت گوشت و ارزانی طعام و میوه تثلیث
و تسدیس عطارد با مریخ دلیل کند بر رونق دیوانها و عمل متصرفان و عمال و ظهور کیمیاگران و ساختن آلت حرب و
افتادن اخبار دروغ و قوت حال اهل دیوان و تیزی بازار سلاح و دواب و برده و بسیار بودن فسق و
فجور اهل فضل و رواج دستکاران و اصحاب احکام ثمرهٔ چهارم تسدیس عطارد با زهره دلیل کند بر لهو و
طرب در وزرا و اصحاب دواوین و متصرفان و اهل بازار و تجار و تیزی بازار برده و عطر و لباس و مصالحه
میان علما و دوستی و صحبت میان زنان و مردان و رونق کار مطربان و سازندها و موسیقی و فرح در کار اهل
و شعرا و ندیمان شعبهٔ ششم در تربیعات و مقابلات سبعه و آن هفت ثمره اوّل در تربیع و مقابلهٔ مشتری با زحل
دلیل کند بر مخالفت میان علما و مشایخ و قضات و اندوه سلاطین و فاش گشتن خیانتها و دشمنان و عداوتها
میان اکابر و ظلم و جور از ایشان بر سرها و علما و بیماری در معارف و توانگران و خرابی خانها و تغیر حال ممالک
و تعصب کردن اهل ادیان و گشتن هوا و تفاوت نرخها تربیع و مقابلهٔ مریخ با زحل دلیل کند بر فتنه
و حرب و قتلها و افتادن عداوتها و بدی حال زندان و قصدها در بزرگان و حیرت خلایق و بدی احوال
اهل صحرا و جبال و اهل سلاح و بیماریها و مهلکها و ناایمنی راهها و قطع و دزد و غارت و مرضها و اندوه خانها و نهبها
قدیم و ظلم و جور و بدگشتن هوا و فاش گشتن خیانتها و دشمنیها تربیع و مقابلهٔ آفتاب و زحل دلیل کند بر غضب
ملوک بر اکابر و مشایخ و اندوه و ظلم و جور و خوف و خیانت وکیلان و دبیران و پدید آمدن خیانتها و انجمن
عداوتها و خصومت و ظهور بدیها و رسوا شدن ملوک و قتلها و فتنها و بیماری و خوف در ملوک و توانگران
و اکابر و بودن حیرت و پشیمانی در کارها و افتادن تعویق در نفاذها و نقود و رنج و رغبت مهتران و تغیر هوا
و سرما و نم نامناسب وقت تربیع و مقابلهٔ زهره و زحل دلیل کند بر مخالفت میان زنان و شوهران و بیماری در
زنان و کودکان و دشواری وضع حمل و فاش گشتن سرها و خیانتها و افتادن عداوتها و بودن فتنه و امر معروف
و بدی بازار برده و تهمت بر مشایخ و فساد طعام و میوه و تغیر هوا و بادها و سیاه و سرما و بارندگی و هیچ ظلم اهل
طرب و زنان تربیع و مقابلهٔ عطارد و زحل دلیل کند بر دروغ بسیار و باطل و خطها و دروغ و گواهی ناحق و فاش گشتن
خیانتها و عداوتها و زحمت اهل دیوان و متصرفان و وکیلان و حکام و مردم بازاری و تجار و بازارها و افتادن
و تهمت بر غلامان و خیانت و محاسبه متصرفان و بیماریها و درازکشی خشکی هوا و سرما و بارندگی و فساد و نقض خانها
و میوه و رنج صنعت‌وران ثمرهٔ دوم در تربیع و مقابلهٔ مریخ و مشتری دلیل کند بر قصد امرا و لشکریان
و ترکان و عزم و تهمت بر وزرا و ائمه و قضات و افتادن جلا و فنا میان اکابر و اشراف و اعیان ممالک و

توانگران و شدت و قید و قتل و عداوتها و خصومتها و حرب و فتنه در حق بزرگان و مصادره و [illegible]
حال ضرابان و نقود و بدی نرخها و میل قضات و حکام و بگشتن هوا و بیماریها و فساد اطعمه و ظلم و جور و حوادث
و رسوا شدن نخاسان و فاش گشتن دزدیها **تربیع و مقابلهٔ آفتاب و مشتری** دلیل کند بر غضب ملوک بر وزرا و حکام
و مصادره توانگران و اندوه علما و میل قضات و حیرت اکابر و اشراف و تفاوت نرخ طعام و [illegible] و دار الضرب
و خواست و گرمی هوا و ظلم در صورت عدل و طلب اسرار بزرگان و کشتن و ظهور خیانتها و فاش گشتن اسرار بزرگان
تربیع و مقابلهٔ زهره و مشتری دلیل کند بر تنگی میان زنان و شوهران و رغبت علما و اهل ورع و طرب و زینت
و صحرا شدن و از پارسایان و رغبت علما و اهل ورع بطرب و زینت و صحرا شدن و از پارسایان طلب داشتن
حقوق شرع و تهمت بر ائمه و قضات و وزرا و افتادن مصیبت و تفاوت نرخها و اعتدال هوا و زمین [illegible]
خوش و بسیاری میوه و شیرینیها و بودن مجالس وعظ و رونق دین اسلام **تربیع و مقابلهٔ عطارد و مشتری** دلیل کند بر جدل
و مناظره و مباحثه و تعصب اهل ادیان و نفاق بزرگان و کشتن بوجه رخصت شرع و خیانت متصرفان
در صورت امانت و درستی و رفتن بادها و مهها و ظهور خیانت قضات و اکابر و علما و معاقبه [illegible]
و تربیع و مقابلهٔ آفتاب و مریخ دلیل کند بر خلاف لشکریان و امرا و ملوک و سلاطین و افزون
عداوتها و فتنه و حیرت در مفسدان و خائنان و فاش گشتن اسرار مخالفان و افتادن حرب و مقابله و بودن
اراجیف و هراس و دزدیها و خرابی جایها و درماندن کاران و محنت ملوک و بگشتن هوا و خشکی و بیماریها و گرما
و موت و فساد زر و درم و جواهر و حرفان و کیمیاگران و جوهریان **تربیع و مقابلهٔ زهره و مریخ** دلیل کند بر رسوا شدن
اهل فسق و فجور و بودن خلاف بزور و تهمت و غمز بر مردان و زنان و خواتونان و خدم و فراق و طلاق و سقط
حمل و درماندن زنان بکار و بودن بیماریها بد و تفاوت نرخها و فساد میوهها و تغیر هوا و کدورت و بادها
مضطرب و پیدا شدن بازنها و بدکاران **تربیع و مقابلهٔ عطارد و مریخ** دلیل کند بر عداوتها و
غمزها میان امرا و ارباب قلم و متصرفان و لشکریان و طلب آلت حرب و بیکار شدن دبیران و ظلم بر کتاب.
حرف اهل بازار و تجار و خیانت عمال و بسیاری دزدی و بدیها و حرب و بند و مصادره و خطا
شدن علما و جهد و فساد و کیمیاگران و ضرابان و آتش کاران و ساحران و بسیاری اراجیف و نوشتن خطها و
دروغ و اندوه و بیراهی اهل فضل و لطیفان و گشاده شدن خیانتها **شعبهٔ نهم در احتراقات پنج اثمار ثمرهٔ اول**
احتراق زحل در مثلثهٔ آتشی دلیل کند بر محنت ملوک و سلاطین در مشرق و اقلیم و حل و زحمت بزرگان و [illegible]
دهقانان و بدی احوال نقود و مضطرب شدن حال خداوندان قدیم و مزارعان و بیماریها و درازکشی و تغیر
هوا و اگر مشتری آنجا بود یا ناظر باشد فراخی طعام باشد و خشکی و کمی فساد [illegible] و اگر مریخ بود و خلاف لشکرها بود و

موت حیوانات و فساد دار الضرب و اگر زهره بود بیماریها و موت زنان باشد و بارندگیها و سرما و اگر
عطارد بود اندوه اهل قلم باشد و آتش کاران و کیمیاگران و تغیر هوا و اراجیف و اگر قمر بود بدی حال عوام باشد
و دواب و نباتها و تغیر هوا و سرما و نم و این جمله احکام مناسب وقت باشد و از فصول حال و مناسب کواکب
دیگر و نظرها و سعد و نحس و قبول و رد **در مثلثهٔ خاکی** دلیل کند بر فساد حال ملوک و اکابر در جهت جنوب زمین
خراسان باشد و حال نباتات بود و دو خورد و نهاد بیماریها در مردم و حیوانات و بدی حال مزارعان و سرما و تغیر
هوا و اگر مشتری آنجا بود یا ناظر باشد فساد و تنگی در خراسان هم کمتر باشد و هوا معتدل و نباتات و میوهها نیکو
و فراخی و اگر مریخ بود خشک سال بود و فساد طعام و بودن فتنه و خرابی کاریزها و اگر زهره بود بیماری باشد
در زنان و ناسازگاری با شوهران و نباتات نیکو باشد و تغیر هوا و سرما بود و اگر عطارد بود آنجا بیماری بود
و فساد خورد و نهادها باشد و خوف از سرما و مور و ملخ و بیم زلزله باشد و خسف و اگر قمر باشد بارندگی بود و رنج حیوانات
و بیکار آمدن کاروانها و اخبار **در مثلثهٔ بادی** دلیل کند بر فتنه در ملوک و اکابر مغرب و علما و بیم کشتن [illegible]
و بیماریها در خلایق و رفتن بادهای ناخوش و بودن سرما و فساد آنجا و اگر مشتری آنجا بود یا ناظر باشد
بادهای خوش وزد و میوه و اطعمه نیکو باشد و مردم آسودهتر بوند و اگر مریخ بود در زمین مغرب و اقلیم
سوم تشویش افتد و اگر زهره و اهل طرب و زنان را زیان رسد و میوهها کم آفت باشد مگر قران زحل بود که فساد
نباتات باشد از سرما و تفاوت قیمت اطعمه و اگر عطارد بود علوم دقیق رواج گیرد و اهل نجوم و دبیران را
اعتبار شود و تغیر هوا باشد و اراجیف افتد و اگر قمر بود بارندگیها باشد و قوت حال نباتها بود و خوف [illegible]
در وقت و در بحورها و آمدن سیلان **مثلثهٔ آبی** دلیل کند بر علت و رنج ملوک بطرف شمال و اقلیم
چهارم و فساد مسافران دریا و بارندگیها و سرما در وقت و فرو رفتن قومی اگر مشتری آنجا بود یا ناظر
باشد سفر دریا بهتر بود و بارندگیها نیکو باشد و بازرگانیها با نفع و خیر بود و اگر مریخ بود خوف باشد که از
فتنهها قید و قتل و بگشتن هوا و بد بود حال مسافران دریا و اگر زهره بود بارندگی و سرما باشد و کشتن [illegible]
و منع و علتها از طلوع و اگر عطارد بود بازار جواهر آبی تیزی کند و کار روانها رسند و تغیر هوا قویتر بود و
اگر قمر باشد سیلها آید خراب کند و سرما بود و آمدن و رفتن مسافران و عمارت بستانها و جویها
ثمرهٔ دوم احتراق مشتری مثلثهٔ آتشی دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین در مشرق و اقلیم
چهارم و محنت توانگران و وزرا و ائمه در اقلیم دوم و فتنهها پوشیده افتد و عزت نقود و گرمی هوا
بود و داد و عدل و فراخی طعام باشد و اگر مریخ آنجا بود یا ناظر باشد فتنهها افتد در مشرق و خراسان و اقلیم
دوم و سیم و بسیاری غضب ملوک بود و خصومتها و فساد دار الضرب بود و ساختن آلت حرب و اگر

زهره بود هوا معتدل باشد و میوه‌ها و طعامها نیکو بود و ارزان گردد و اگر عطارد بود بازار جواهر و دواب تیز
کند و باشد که سکه بکار کرده و هوا متغیر شود و اگر قمر بود ابر و نمها باشد و هوا با اعتدال گردد و اخبار رسد
در مثلثه خاکی دلیل کند بر نیکی احوال ملوک جنوب بود و انصاف و عدل نمودن و با شبها که مکروه رسد نوزها
و اهل ورع و ائمه و اشراف و فراخی طعام بود و شیرینیها و اگر مریخ بود یا ناظر باشد دزدی و خیانت و ظلم و غوغا
پدید آید و خشکی هوا بود و فساد اطعمه و لشکرها حرکت کنند و اگر زهره بود اطعمه نیکو بود و میوه اما خوف بود
از سرما در وقت و اگر عطارد بود سخت‌تر باشد و تغیر هوا قوی‌تر بود و تفاوت افتد در نباتات و بودن
ریح و دواب و اگر قمر بود بارندگیها باشد و فساد حیوانات و زحمت مسافران و عوام الناس در مثلثه بادی
دلیل کند بر توسط حال ملوک مغرب و بکار داشتن ناموس و نفاق در کارها و فراخی معاش و نیکی تجار شود
و صحت خلایق و بودن انصاف و میل بطاعات و خیرات و رفتن بادها و خوشی حرارت هوا و اگر مریخ
آنجا بود یا ناظر باشد فساد اشجار بود و بیماریهای مردم از باد گرم و غلبه خون علامت شهب پدید آید
و تشویش و اراجیف افتد و اگر زهره بود نکاحها برآید و معاش زنانی کنند و میوه‌ها و تغیر هوا بود و نمها
در وقت و اگر عطارد بود بادها سخت وزد و رونق کار اهل قلم و فضلا باشد و حکما و پیران ترقی
بازارها بود و اگر قمر باشد بارندگیها باشد در وقت و تغیر هوا و میوه‌ها نیکو باشد و صحت مردم بود در مثلثه
آبی دلیل کند بر نیکی احوال ملوک شمال و سلامتی بزرگان و اعتدال هوا و خوبی احوال مسافران و باران بسیار
آبها و فراخی معاش و قوت گرفتن مردم سفله و اگر مریخ آنجا بود یا ناظر باشد فساد کشتها بود و جنبش اهل شر
و فتنه و نقصان آبها و فساد حیوانات آبی و اگر زهره بود آبها و بارندگی بسیار شود و جواهر آبی ارزان گردد
و فراخی پدید آید و ابرهای سیاه برآید و سرما بود در وقت و اگر عطارد بود بسیار نفع شود و آمدن کشتیها
بود و مسافران دریا و رسیدن کاروانها و اگر قمر بود سیلها آید که خرابی کند و نباتات نیکو باشد و
مسافران مستعجل باشند نمره سیم قران مریخ در مثلثه آتشی دلیل کند بر غضب ملوک و افتادن جنگها در
مشرق اقلیم سوم و چهارم و بودن رنج نهان پنهانی و نکبت کارها و خلاف لشکرها و شدت کردن و تشریح بودن
مرگ حیوانات و فساد جواهر و دار الضرب و ظلم بر لشکران و کسان و اگر زهره آنجا بود یا ناظر باشد هوا
معتدل بود و نرخها ارزان گردد و فرح باشد در بزرگان اما فساد حال زنان بود و اگر عطارد بود رعد و برق
باشد و رفتن آتشها در هوا و ریح و دواب و جواهر بود و زدن درم و دینارها و اگر قمر بود بخارها و نمها باشد و ریح
زجاج و مهرها و چیزی که نوعی از سلاحها مثلثه خاکی دلیل نکبت ملوک بود و کارها در جهت جنوب و قتلها و
فرو رفتن قومی و قتل در نهانی باشد که لشکرها خلاف کنند و دزدی و خیانت و دروغ بسیار شود و خرابی

مرزها باشد و جاهای عالی و اگر زهره آنجا بود یا ناظر باشد میوه‌ها نیکو بود و پنبه و کتان و ملبوسات و ترنجها
و سرما شود در وقت و اگر عطارد بود اختلاف هوا باشد و سرمای سخت و بیماریها بود در بهایم و ریح
شرای نباتات و حیوانات باشد و اگر قمر بود بارندگی و سرما باشد در وقت و قوت نباتها باشد و
آمدن و رفتن مسافران در مثلثه بادی دلیل کند بر قتل و بیماری ملوک و سلاطین در مغرب و افتادن ریح بیش
و اراجیف و بیماریها و وبای و شیوع بادها و اختلاف هوا و خشکی بود و بدی حال امرا و لشکریان و مخالفان
پادشاه و فرو رفتن کارها و دزدان و اگر زهره آنجا بود یا ناظر باشد پادشاه خوش باشد و بارندگیها بود و اعتدال
هوا و تن درستی خلایق و فراخی طعام و ارزانی اثواب برده و بودن فرح مردم و اگر عطارد بود اراجیف
بسیار بود و تغیر هوا و خشکی و بودن علامات شهب و رونق بازار برده و قوت دستکاران و اطبا بود و
ریح سلاح و ساختن آن و اگر قمر بود نمها باشد و بادها و مخالفت غلبه عوام در مثلثه آبی دلیل فتنه بود و خلاف
در جهت شمال و فوت کردن سلطان و شیوع بردن فساد و بادها بود و در ماهیان جان اگر زهره آنجا بود یا
ناظر باشد ابرها و بارندگی بود و سرما در وقت و نیکی نباتها باشد و فراخی و اگر عطارد بود بد شد احوال مسافران
و بارندگی بود و تغیر هوا و رونق دستکاران و کشتی و هوا و کسا و بازارها و اگر قمر بود سیلها خراب کنند و
و بارانها تیره و ابرها و بادهای سرد و مسافران رنجیده با خوف باشند نمره چهارم اقتران زهره در مثلثه آتشی
دلیل بیماری زنان و دردها و نهان اهل طرب و بزرگان در جهت مشرق اقلیم پنجم و افتادن فتنها بود و تعفن
تعفنها و نکاحها بسیار برآید و ضیا و ظلمتها بسیار شود و در ملوک و لباسها و قیمتی بسیار شود و جاهها و
هوا معتدل باشد و اگر عطارد آنجا بود زدن سکه بود و پیرایه و نقش بستن کارخانها و نقاشی جاهها و نقصان
بارندگیها و بسیار ریح جواهر و دواب ابریشم و اگر قمر بود هوا گرم داشتن باشد و نمها بود در وقت و خشکی افتادن
سفرها در مثلثه خاکی دلیل فساد نباتات بود و زحمت خاتونان و اهل طرب و خدم در جهت جنوب و اقلیم
پنجم و برآمدن نکاحها و بیماری زنان و کاهلی و کم خندیدن در وقت فساد اطعمه و میوه و شکوفه باشد و سرما در وقت
و اگر عطارد آنجا بود و تشویش و اراجیف سرما باشد و بیماری در نباتات و حیوانات و تفاوت نرخها اگر
قمر بود بارندگی باشد و فراخی طعام و سرما در وقت و نیکی حال مسافران و محتکران در مثلثه بادی دلیل رنج
خواتین و خدم و اهل طرب بود و بیماریها در جهت مغرب اقلیم پنجم فساد بود و رفتن بادها و خوشی صحبت
و بسیاری نکاحها و سورها و رواج صنایع اگر عطارد آنجا بود ریح و شری برده بود و جاهها قیمتی بسیار شود و
رونق کار دزدان و اهل طرب باشد و رواج کار شعر و شعرا و حکما و اهل فضل و پیران و بیاعان و متقربان
و اصحاب حرف و اگر قمر آنجا بود و نمها باشد و رفتن بادهای خوش و فراخی و نیکی میوه و آمدن مسافران در مثلثه آبی

دلیل توالد و تناسل بسیار بود و رنج زنان حامله و اگر برج عقرب بود فساد حال زنان و کار شهوت باشد و بیماری [illegible]
اگر سرطان بود ارزانی جواهر آبی باشد و طرب عوام و اگر حوت بود نکاحها بزرگان باشد و کار مستورات
پیش بزرگان پیش آید و سفر دریا نیکو باشد و قوت حال اکابر بود و خاتونان در جهت شمال و اگر عطارد در آبی بود
بارندگیها قوی تر باشد و آمدن و رفتن مسافران دریا و بیع و شری جواهر آبی و باغ و بستان و حمام و جوی و
مانند این اگر کم تر بود سیلها باشد و آبها بسیار شود چنانکه خراب کند جایها و جویها و کاریزها و رونق
ثمره پنجم احتراق عطارد در مثلثه آتشی دلیل کند بر رونق دادن و نهادن خراج در جهت مشرق اقلیم
ششم و رنج متصرفان و عمال و بیماری دبیر و خلیفه و نوشتن نامها و درست کردن سکه و بیع جواهر و معادن
و [illegible] و کیلان و اندوه تجار و مردم صناعت و اگر قمر آنجا بود یا ناظر باشد تنها بود و تجار و دکه [illegible]
هوا و بیع جواهر کانی و مینا و مهرها و انگبینه در مثلثه بادی دلیل کند بر گرمی خراج ارباب قلم و وزرا و مستوفیان
و عمال و تجار و آمدن و رفتن کاروانها و بیع ضیاع و عقار و برده و عمارتها و نوشتن نامها و خطوط
و نقاشی [illegible] و [illegible] پادشاه و اکابر و ستم بر اهل دیوان و آمدن نامها و خوشی خاصه در جوزا و اگر در میزان
بود دلیل بر جهادها باشد و نکاحها و سور و خواندن شعر و مجلس وعظ و بیع جامهها قیمتی و عطرها و رفتن بادها در آن
کار روا گردد و اگر در دلو بود دلیل ساختن رصدگاه بود و آلات رصد و عمارت بیمارستان و کار [illegible]
و معالجت بزرگان بادها سرد و اگر قمر آنجا بود یا ناظر باشد تغیر حال هوا قوی تر بود و [illegible] باشد و
آمدن و رفتن رسولان و بکار نوشتن نامها و [illegible] تعلیم عمل و بیع باغ و بوستان در مثلثه خاکی
دلیل فساد نباتات بود و رنج کاروانها و تجار و طعمه و سرما در وقت و بیماری حیوانات سم شکافته
در جهت ارباب قلم و متصرفان و خلل هوا خاصه در جهت جنوب و بسیاری بیع عقار و اگر قمر
آنجا بود یا ناظر باشد سرما بود و تغیر حال حیوانات و بدی حال [illegible] و کشت زارها و مسافران در مثلثه آبی
دلیل فساد کشتها باشد و مسافران دریا و غلبه آبها و ابرها و تغیر هوا و بیع جواهر آبی و آفت میوهها در وقت
و بارندگی و اگر قمر آنجا بود یا ناظر باشد سیلها آید و آبها بسیار شود و نیکی نباتات بود و عمارتها شود
و از باغ و بستان حوض و جوی ساختن و سفرها در دریا بسیار شود و شعبه دهم در احکام [illegible] است
ثمره اول زحل با راس دلیل قوت حال مشایخ باشد و خاندانهای قدیم و افروختن و جاه ایشان و تازه
شدن رسمهای قدیم و خروج مدعیان کرامات و سخنان غیبی و تسخیر جن و جمع آوردن [illegible] حمام و مانند
این و فراخی معاش [illegible] و حیوانات و میل مردم به زهد و ناموس و رفتن به زیارتها و نیکی احوال
زارعان و بسیاری غله زحل با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شود و به گشتن احوال [illegible]

و بیماریها

و بیماریها و [illegible] زحل [illegible] و درد دندان و موتها از زهر و [illegible] کردن [illegible] و حال [illegible] و رنج کودکان
بود از دیو و ترس مردم فرومایه بکار ثمره دوم مشتری با راس دلیل کند بر بسیاری خیرات و طاعات
و قوت حال ارباب دین و خلایق بزرگ و رغبت در حج و اجابت دعاها بود و داد و عدل پادشاه و حاکمان
و درستی مدار القضا و فراخی و ایمنی در اقلیم دوم و خوشی عیش و دادن صدقات و گرمی هوا مشتری با ذنب
دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و به گشتن هوا و کم دادن مردم و بیماریها و در اکابر و اشراف نفاق و دو رویی
کردن بزرگان و تزویر و منافقان و میل به ضیاع و باطل کردن حقوق شرعی و محروم شدن مستحقان ثمره سیم
مریخ با راس دلیل کند بر توبه [illegible] و خانمان و پدید آمدن پهلوانان و [illegible] از بزرگان و لشکریان
در زمان مردم [illegible] لشکریان [illegible] شدن بیماران [illegible] در اقلیم سوم [illegible]
[illegible] افتادن [illegible] و پدید آمدن [illegible] فتنه خواهان [illegible] مریخ با ذنب دلیل کند بر
ضد آنچه گفته شد و بودن [illegible] بزرگان [illegible]
[illegible] ثمره چهارم آفتاب با راس دلیل کند بر داد و عدل ملک
و سروران و افزودن ملک [illegible] بزرگان بخیرات و طاعات و زیادتی
و جاه [illegible] در اقلیم چهارم [illegible] خلایق آفتاب با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و [illegible]
[illegible] چشم [illegible] مردم معیوب فرومایه [illegible] بزرگان [illegible] هوا و کمی آبها [illegible]
[illegible] ثمره پنجم زهره با راس دلیل کند بر حکومت خاتونان و [illegible]
[illegible] اهل طرب و رونق دین اسلام و افزودن اعتقاد مردم [illegible] کرامت و رونق کار عطر [illegible]
[illegible] زهره با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و
اسقاط حمل و بیماریها [illegible]
[illegible] ثمره ششم عطارد با راس دلیل کند بر قوت حال اصحاب دیوان
و عمال و متصرفان و تجار و اهل فضل و اصحاب حرف و ظهور مردم وضیع و فاضل و رغبت خلایق بخواندن
اخبار و درست رفتن احکام نجوم و طب و نیکی معاملات و درستی [illegible] و محاسبان [illegible]
و [illegible] کتاب [illegible] آلات کتابت و نوشتن [illegible] عطارد با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه
گفته شد و [illegible] مردم منافق و دروغگوی [illegible] خاصه میان اهل دیوان و حکما و فضلا [illegible]
[illegible] و بیماریها از بادها [illegible]
[illegible] شعبه یازدهم در قران [illegible]

هفت اما ثمرهٔ اول قران قمر با زحل دلیل کند بر تغیر حال هوا و بخارها و فساد حیوانات و بدی
حال عوام و زحمت لشکریان در ثور دلیل کند بر اندوه اکابر و بزرگ زادگان و زنان مجرد و فساد نباتات
و دواب و سرما در جوزا رفتن بادها و مضطرب بودن گروه مردم فاضل و مسافران و عوام و سختی کارها
و تیرگی هوا در سرطان سرما بود و در وقت بارندگی گروه عوام و مسافران بیابان و بادها و سرد و بخارها در اسد
فرو بستن کار عوام بود و گروه بزرگان و بدی حال مسافران و جاسوسان در سنبله محنت مسافران بود
و زحمت مستغرقان در سرما و در وقت و فساد طعام و خوار بود در میزان بادها مخالف و زرد و فرستادن
رسولان بود و جهت لکان و بیع بره و ثور دو ابر باشد در عقرب فرو ماندن مسافران بود و در ماندن جاسوسان
و بارندگی بود و سرما و گرفتار شدن بدکاران در قوس بیمار بیمار افتد در مردم و حیوانات و گروه بزرگان
و بودن ابرها و بخارها و تاریکی در جدی بدی حال مسافران بود و جاسوسان قتیل و کشت و زرع و حیوانات
و درشتی هوا و سرما در دلو رفتن بادها بود و گروه بزرگان و مشایخ و حکما و بارندگی و سرما و ترس عوام
در حوت ابرها و بخارها و بارندگی و رفت و فساد مسافران دریا و گروه علما و وزرا ثمرهٔ دوم قران
مشتری و زحل گشادگی هوا بود و گرمی و امن و نیکی حال مسافران و بیع و شری حیوانات و زدن رهها در ثور
قوت حال مردم بود و بزرگ زادگان و نیکی احوال مسافران و رسیدن کار روا شدها و آوردن ذهب در جوزا
رسیدن اخبار خوش بود و اجتماع خبر و اعتدال هوا و نوشتن خطها و رفتن بادها خوش در سرطان
نیکی حال عوام بود و فرح بزرگان و جمعیت خبر و بیع جواهر آبی و آمدن و رفتن مسافران بادها در اسد عزت عوام
باشد و بیع جواهر کانی و طاعت ملوک و روان نقده و ساختن مصنعات در سنبله بسیاری جمعیت
بزرگان بود و اهل دیوان و وزیران و علما و نیکی زراعتها و بیع و شری طعام و آمدن و رفتن مسافران در
میزان رفتن بادهای خوش بود و نیکی میوهها و اخبار راست و نوشتن و اجتماع علما و اشراف در عقرب
آمدن بارانها بود و توبه بدکاران و درماندن مسافران اعتدال هوا و بارندگی در قوس جمعیت ائمه
بدار القضا و پیش حاکمان و بیع و شری دواب و برده و گرمی هوا و طلب علوم در جدی ایمن شدن مسافران
باشد و اعتدال هوا و اجتماع عوام بضرورت چون مصیبت و مانند آن در دلو رفتن بادها بود و بودن
اجتماع مشایخ و حکما و علما و ساختن طلسمات و خواندن عزیمت در حوت منصب عوام بود و اجتماع خبر و
رفتن پیش قضات و وزرا و علما و آمدن و رفتن مسافران و بارندگی ثمرهٔ سیم قران قمر با مریخ در حمل
هوا گرم شود و خصومتها افتد میان عوام و بردن لشکریان خونها شخصیها و فساد حیوانات در ثور
غلبهٔ عوام بود بر لشکریان و درماندن خانیان و تشنیع مسافران از ظلم و زندان ظالمان در جوزا اخبار مع

افتد و فتنه

افتد و فتنه بود میان عوام و اهل فضل و ارباب قلم و تجار و رفتن بادها بد در سرطان غوغاء عوام بود و فساد
بدکاران و زحمت مسافران دریا و غم و ابر و تاریکی در اسد فرستادن رسولان و جاسوسان بود و گرمی هوا
و فساد حیوانات و سباع و وحوش و اندوه ملوک در سنبله اخبار دروغ بود و ظلم بر اهل دیوان و رنج تجار
و زحمت بازار و اصحاب حرب و لشکریان و دزدان در میزان خطر مسافران باشد و رنج زنان و اهل طرب و
بادها بد و تشنیع زنان بر شوهران در عقرب فساد مسافران بود و بند کردن جاسوسان و قتل و بدی حال آبها
و بستن کارها و کدورت هوا در قوس گرمی هوا بود و داغ و دواب و کارها و آتش و خصومت میان کار
و عوام و سستی در کار دین در جدی گرفتار شدن بدکاران و جاسوسان و دولت عوام و لشکریان و خصومتها
و قتل در دلو رفتن بادها باشد و بیماری مشایخ و بدی هوا و توقف مسافران و ساختن طلسمات در حوت
فساد کشتها بود و حیوانات آبی و مسافران دریا و اندوه عوام و ابرها و گروه علما و اشراف ثمرهٔ چهارم
قران قمر با آفتاب در حمل تغیر هوا بود و اندوه ملوک و امرا و تشویش عوام و غضب در
و فساد حیوانات در ثور فساد و خیانات بود و حیوانات سم شکافته و مسافران و نهادن بناها و بعضا اهل طرب
در جوزا بادها بود و نوشتن انشا و فساد اشجار و میوه و گرمی هوا و تاریکی و اندوه کتاب در سرطان
بزرگی گردن عوام بود و تیرگی هوا و بارندگی و اندوه مسافران دریا و بیع جواهر آبی در اسد اجتماع ملوک بود
اکابر بود و گشتن اسد و گرمی هوا و آمدن مسافران و قاصدان ملوک در سنبله جمعیت اهل دیوان بود و آمدن
نامها و نوشتن فرمانها و منشورها و بر کار شدن عوام در میزان اندوه ملوک بود و آمدن رسولان و رفتن
بادها و بستن لکها و غم و تاریکی در عقرب دلیل کند بر بارندگی و سرما و درماندن جاسوسان و توقف مسافران
و تیرگی هوا و فساد آبها در قوس اختلاف هوا بود و گروه بزرگان علما و قضات و بیع و شری دواب
حیوانات در جدی دلیل سرما بود و درماندن جاسوسان و بدکاران و فساد حیوانات و اندوه عوام در دلو
رنج ملوک باشد و اکابر و رفتن بادها و سرد و بدی حال سفر و مسافران در حوت بارندگی بود و بزرگی طلب کردن
عوام و مسافران و اجتماع پیش وزرا و علما ثمرهٔ پنجم قران قمر با زهره در حمل بیع جواهر بود و پیرایه و زنان
زر و طلا نهادن و زفاف و معاشرت و غم و تغیر هوا در ثور قوت بزرگ زادگان بود و خاتونان و اهل حرم
و اجتماع زنان و سور و مهمانی و آمدن مسافران و خشکی هوا در جوزا بادها خوش و زدن و نوشتن عشق نامه
و شعر و خط کاتبان و نقاشی و آمدن نامه و نیکی حال پیران و اهل فضل و طرب در سرطان بسیاری جواهر آبی
بود و نیکی مسافران دریا و تماشای آب و طرب عوام و بارندگی و آمدن مسافران در اسد اعتدال هوا بود
و بر آمدن کارها و طرب ملوک و زدن پیرایه و حلیها و فرح و عشرت خاتونان در سنبله نیکی حال مسافران

و بیند

باشد و بیگانگان و جاسوسان نگاهدار بود و طرب در وزرا و ارباب قلم و هیچ برده در میزان رونق اهل علوم
و برآمدن نگاهها و اجتماع و مهمانی و سور و مجالس عشرت و رفتن بادها خوش در عقرب باریدنی بود و
باشد مسافران کرده و زمان اهل طرب و خدم و باریدنی در قوس طرب علما بود و فقها و هیچ برده و میل
عوام به زهد و روانی درم و فلوس و دفن دفینه و اجتماع پیش قضات در جدی رستن مسافران بود از جهت
و آمدن نگاه قلعه و سرما و هیچ برده و ستور در دلو بادها وزیدن و نم بود و عشرت در مشایخ و حکما و برآمدن نگاهها
و بودن طربها در حوت سیلها بود و سرما و اجتماع زنان و خوانندگان و طرب در بزرگان و اشراف و ائمه
قضاة و فرح عوام و سفرها ثمره ششم قران قمر با عطارد در حمل هیچ سلاح و دواب بود و گشتن پیدا آمدن
اخبار و نوشتن خطها در ثور سرما بود و هیچ طعام و حیوانات و ستور و ضیاع و عقار و عمارت و کشت
و منع کردن آمدن رسولان در جوزا رونق بیرون و نقاشان و رستن خطوط و آمدن نامهها و رفتن هیچ
هیچ برده و ضیاع در سرطان فرستادن رسولان و دور رفتن کشتیها و هیچ جواهر آبی و باریدنی و تاریکی
فرح عوام در اسد حرکت ملوک باشد و رسیدن قاصدان و اخبار ملکی و نوشتن نامهها و هیچ جواهر کانی در سنبله
آمدن پیشکش رسولان بود و رونق دیوانها و بسیاری هیچ غله و برده و کتابت کردن در میزان رفتن بادها
بود و نم و هیچ برده و آمدن اخبار خوش و رونق شعرا و اهل طرب بود در عقرب ابرها برآید و کم درخت
هوا بود و افتادن اراجیف و فساد مسافران و درماندن جاسوسان و هیچ سلاحها در قوس هیچ برده و حیوانات
بود و تجارتها و رونق صناعت و رسولان و آمدن مسافران و مناظره و فتوی و نوشتن در جدی فرو ماندن مسافران
بود و بیگانگان و ستور و اختلاف هوا و سرما و محنتها در دلو بادها مخالف بود و مردم عوام خایف شوند از
اخبار و بحث علوم بود و ساختن طلسمات و نوشتن حرزها در حوت آمدن مسافران بود و تیرگی هوا و باریدنی بسیار
و اجتماع دعوتها و گفت و شنید بسیار و درماندن حبس ثمره هفتم مجامعه قمر با دو عقده
قمر با رأس دلیل کند بر خوبی احوال عالم و بزرگ شدن عوام و یافتن تربیت از ملوک و اکابر و اشراف و
روانی کارها و بازرگانیها و اخبار خوش و رفتن بزارها و تبرک و میل عوام به خیرات و طاعات و اجابت
دعا بود قمر با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بیماریها بود و در کودکان و عوام و بسیاری گفت و گوی
نفاق و رسوده و افتادن اراجیف فساد و میوهها و غله و فساد مسافران و درد چشم و زدن و یکچا را
شعبه دوازدهم در اتصالات قمر با کواکب شش اثمار ثمره اول تثلیث و تسدیس قمر با زحل
دلخوشی بود و میان پیران و مردان و فرزندان و پدران و تغیر هوا بود و نیکی حال اهل صحرا و دهاقین و مشایخ و صحت
حال صحراویان تربیع و مقابله دلیل افتادن خصومتها میان عوام و دیدن شدت و رنج مسافران و

بیگان

بیگانگان کرده و میان پیران و فرزندان و زنان و مردان و هوا کردن بود و بیماریها بود و تفاوت نرخها
ثمره دوم تثلیث و تسدیس قمر با مشتری دلیل عفت عوام بود و طاعات و نیکی احوال مسافران
و عدل و ایمنی و امانت و فراخی و برآمدن کارها و حاجتها به آسانی میان خلایق و رفتن پیش اکابر و علما و قضات
تربیع و مقابله دلیل کند بر خاطر ائمه و وزرا و قضات بود از عوام خلق و ظهور دعویها و شرع و بودن
خصومتها و مناظرهها و مجادله واقع شود و توانگران و اشراف ثمره سیم تثلیث و تسدیس قمر با مریخ
حرارت بود و حرکت لشکرها و فرح در مردم و بخشش و تکار کردن و سواری بکار داشتن و نوع سلاح
و خلاص محبوسان تربیع و مقابله دلیل کند بر کرده عوام و ظلم لشکریان و خصومتها راندن و غلبه عوام و
قصد یکدیگر و بیماری کودکان و مدتها بماند مسافران و قتل و معالجت واقع در شمن ثمره چهارم تثلیث و تسدیس قمر با آفتاب
دلیل کند بر عدل ملوک با رعیت و عوام خلق و عنایت بزرگان با خردان و گرمی هوا و دولت خوشی میان پدران و فرزندان
و زنان و شوهران و روانی کارها و برآمدن حاجتها و نیکی احوال خلفا و لشکرها تربیع و مقابله دلیل غضب
ملوک بود و قهر و سیاست و فاش گشتن عیبها و تغیر هوا و لشکرها و بودن تبها و گفت و گوی بسیار
و تغیر مزاجها در مردم ثمره پنجم تثلیث و تسدیس قمر با زهره بسیاری فرح بود و طرب و عقد و سور و مهمانی و برآمدن
حاجتها و ارزانی و نیکی احوال طرب و زنان و خادمان و مسافران و عوام و اعتدال هوا و ارزانی تربیع و مقابله تیرگی هوا
عطر بود و تکدر خاطر زنان و اهل طرب و خصومتها و ناسازگاری میان ایشان و فاش گشتن خیانتهای زنان و کودکان
و اعتدال ثمره ششم تثلیث و تسدیس قمر با عطارد دلیل تیزی بازارها بود و هیچ غلامان و کاغذ و کتاب و بسیاری
نوشتن نامهها و فرستادن رسولان و آمدن اخبار خوش و نامه و راحت رفتن علما و حکما و احکام نجوم
و فرح متصرفان و عمال و تجار و دبیران تربیع و مقابله دلیل کساد بازارها بود و اخبار دروغ و خیانت دبیران
و بسیاری مجادله میان عوام و اهل بازار و محاسبه کردن متصرفان و صاحب شدن خیانتهای ایشان و تیرگی
هوا و نوشتن خطها دروغ و تزویر رواند و دبیران دستیاری اهل فضل والله اعلم اما اصل [illegible]
که چون قرانات کواکب واقع شود بر دقایق تدبیر و احوال اتصالات معلوم گشت وقت باشد که دو کوکب
یا سه یا بیشتر با هم بیک برج آیند یا در شکل یا شمرا از امتزاج باید داد و خیالکه یاد کرده ایم در ثمره ششم شعبه
که شیخ اول [illegible] و بر طبیعت آن کوکب باید گفت که قوی تر باشد و آنچه در شرایط نجوم ذکر رفته است
اثرات نگاه آرند و موانع و معطی بشناسند و نظرها قبول و رد و موانع در مقدمه گفته ایم نگاه دارند
و از آن میان حکمی بیرون آرند و بدانند که جمیع اتصالات و مواضع کواکب حالات هر یک در وقت
تحویل سال یا فصل اثر قوی تر کند خاصه که در اوتاد افتد و مدت آن تا سالی یا فصل برابر بود و حکم طالع

اجتماعات و استقبالات بعین شبیه باشد و اما اصل دیگر آنست که چون قمر از اجتماع بیرون رود به هر کوکب که پیوندد طبیعت آن کوکب گیرد و تا باستقبال رسد آن مزاج دارد و احوال خیر و شر و نفع و ضر از طبیعت آن کوکب کنند و احوال هوا و نرخها و آنچه حادث شود همه را حکم همان باشد و چون از استقبال بیرون آید حکم همین طریق کنند و این اصل نگاه دارند تا اجتماع دیگر و تا طالع و استقبال و صاحب هر دو و سایر اتصالات علویرا با مزید و حکم هر پانزده روز را از آنجا کنند و اگر قمر بهیچ کوکب نپیوندد حکم او از مزاج کنند والله اعلم بالصواب

شجرهٔ ثالث در احکام طالع تحویل سال عالم و فصول و احوال نیکی و بدی فصول سال و عوارضاتی که حادث شود و راحت و رنج اصناف خلایق **شعبهٔ اول در احکام طالع سال عالم و فصول و او دوازده ثمره است** **ثمرهٔ اول در معرفت بنای این شعبه** طریق استخراج درجه طالع عالم در سمه نظام استاده و ما نیز در رنج عمده بچند نوع یاد کرده ایم شرح اما اگر هرگاه که طالع سال برج ثابت افتد حکم همه سال از آن طالع کنند و اوضاع کواکب و دلایل او و اگر طالع برج ذوجسدین افتد حکم فصل بهار و تابستان از آن طالع کنند و تحویل سر میزان طالع بدانند و حکم فصل تیرماه و زمستان از آن طالع بیرون آرند و اگر طالع برج منقلب افتد طالع سر فصل اگر استخراج کنند و حکم هر فصل از طالع برج ثابت یا ذوجسدین بود طالع چهار فصل بدانند و حکم هر فصل علیحده بگفته بنگرند آید و اگر حکم هر پانزده روزی خواهند از طالع ها اجتماع و استقبال کنند چنانکه گفته شد و اتصالات علویرا با آن ضم کنند و امتزاج دهند پس هر طالعها را حکم بر یک طریق بود اما بدانند که طالع را دو سبب باشد یکی شهری که بر افق او بیرون آورده باشند احکام و دلایل از آن طالع کنند دوم آنکه بر عرض منتصف عمارت استخراج کنند و تقویمات کواکب بر طول خود و بر آن احکام نهند و این نوع حکم عام است **ثمرهٔ دوم در احکام کلیات عالم** احکام شناختن احوال موجودات با تحریک اجرام علوی متأثر شدن اجسام سفلی بدان تحریک جهت کون و فساد و حصل ساختن این حال به

و دلایل این واجب آن کنند که بر هر چیزی اول دلیل کنند و در قوت و ضعف و نیکو تأمل کنند و اگر دلایل مشیر و نیز امتزاج دهند و احوال هر یک از اصناف مردم را و صورت طالع از آن برج بنگرند که بدان قوم منسوب باشد و صاحب او و آن کوکب که دلیل آن صنف مردم بود چنانکه احوال ملوک و پادشاهان را از برج عاشر و صاحب و مستولی او بنگرند و در طالع روز آفتاب را شریک آن کرده اند و در طالع شب قمر را و سهام سعادت و نحوست بر یک احکام نهند و احوال وزرا و نزدیکان پادشاه و لشکر او و مال او را از برج یازدهم و صاحب و مستولی او و مشتری عطارد و در برج بنگرند و رای و تدبیر و اعتقاد و عدل و ظلم او را از سهم الغیب و صاحب و مستولی او بینند و احوال رعیت از درجه طالع و صاحب و مستولی او و از ماه بنگرند و احوال اموال و معاش و کسب از برج دوم و صاحب و مستولی او بنگرند و از سهم السعادة و صاحب و مستولی او و از مشتری و صاحب سهم المال احوال نکاح و شرکت و خصومتها و تهمت و دعویها از خانه هفتم و صاحب و مستولی بر وی و بر او و مریخ و سهم التزویج و صاحب او بنگرند و احوال فرزندان و فرح و طرب و اخبار و ایلچیها از خانه پنجم و صاحب و مستولی و سهم الاولاد و صاحب او و زهره و عطارد بنگرند و احوال سفرها و مسافران و دین و مذهب از خانه نهم و صاحب و مستولی بر وی و از سهم الاسفار و صاحب وی و قمر و عطارد بنگرند و احوال ارتفاعات و اطعمه و عمارت و زراعت و عواقب امور از خانه چهارم بنگرند و از صاحب و مستولی بر وی و از سهم هر جنسی و صاحب او و زحل و مشتری و احوال دواب و قرض و عدو و تنها از خانه دوازدهم و صاحب و مستولی و سهم هر یک و صاحب و زحل بنگرند و احوال بیماریها و بندگان از خانه ششم و صاحب و مستولی و زحل و عطارد و قمر و سهم هر یک و صاحب او بنگرند و احوال وبا و موت و نکبات از خانه هشتم و دلایل و مشتری و زحل و از سهم الخوف و صاحب وی بنگرند و همچنین هر خانه را و دلایل وی و قوت و ضعف وی بنگرند و نظرها سعد و نحس و قبول و رد را اعتبار می کنند پس هر کدام خانه که دلایل او قوی تر بوند تقویتها ذاتی و عرضی بهم یکی ناظر باشند خاصه و تا و حکم بر سعادت آن قوم کنند که بدان دلایل منسوب بوند و از اجناس آنچه مدلول او بود و اگر بر خلاف این بود حکم بر طرف ضد افتد و اگر آفتاب در قوت تحویل قوی حال بود و مشتری ناظر بود دلیل عدل پادشاه بود و امانت و انصاف و نیکی احوال خزاین و اگر نظر عداوت باشد عدل و انصاف و فواید اما موجود نباشد و اگر زحل ناظر بود بمودت ظلم کنند در صورت عدل و اگر نظر عداوت بود ظلم و جور صریح کنند و چون طالع بود و والی قمر باشد حکم او همچنین باشد اما کمتر از آفتاب و اگر سهم الغیب سعد مستولی باشد رایها پادشاه صواب بود و نظر بر عدل و مرحمت دارد و اگر نحس مستولی افتد حکم بر ضد بود و اگر زحل نیکو حال بود و گشت در برج بسیار شود و اگر مشتری قوی حال خود و نیز نیکو بود و اگر بد حال بود بر عکس باشد قیاس کواکب دیگر همین است با منسوبات هر یک اما از کن

هرکدام که روی بخانه شرف خود دارد یا در شرف خود باشد آن قوم را کار بالا گیرد و اگر در خطوط دیگر بود
سعادت مناسب آن بود اما اگر روی بهبوط دارد یا در جاهای بد بود دلیل افتادن بود از سعادت مناسب
آن جایگاه اما نحس میان و نیز بد زیان کم کند مگر متصل بود که بد باشد و نیز در میان نحس دلیل امور پنهان
بود مناسب برج و اگر متصل بود بدتر باشد اما انصراف و اتصال هر کوکبی از سعد و نحس حکم همان است
که در پیش گفته شد و این همه حالات را در وقت تحویلات اثر عظیم تر باشد و مدت او مدیدتر بود ثمره سیم
در احکام جزویات هرگاه کوکبی با اوج بود دلیل حیرت و پشیمانی و فرو ماندن کارها بود و ما بها اختلاط
و کم شانی در منسوبات او اما اگر محترق بود دلیل بیماری باشد و موت و گفته اند و در منسوبات او و دران
رفتن بر حضیض که مدبری او باشد ثمره چهارم اگر آفتاب در عاشر طالع سال یا فصل باشد قوت حال پادشاه بود
و اگر در خانه نهم افتد پادشاه را سفر افتد و اگر در خانه چهارم بود ساکن بود در مملکت خود و اگر در خانهای ساقط افتد
از رعیت دور شود و هر خانه قیاس همین است و اگر طالع بشبی باشد حکم قمر همین بود ثمره پنجم اگر صاحب طالع
طالع بود قوت حال مردم باشد و اگر در رابع افتد مقبول مردم و آن شهر دلیل [illegible] باشند و اگر نامقبول
بود بی رضا باشند و اگر در هفتم بود مردم بگریزند از خصمان و اگر در عاشر بود در طلب صحبت پادشاه و اکابر
باشند و جستن جاه و حرمت بوند و اگر در ششم بود خایف باشند و گمنام بنشینند و اگر در هشتم بود بیماریها
حادث گردد و قیاس اگر همین است ثمره ششم اگر صاحب دوم در عاشر بود با جاه و عشرت مال و معاش
مردم بسلطان بازگردد و اگر خانها سعد بر اوج یا مسعود باشد عطف از رعیت خواهند و اگر خانها نحسان بود
یا کوکب نحس باشد ضعف بستانند و مال معاش ایشان را زیان برند ثمره هفتم اگر صاحب نهم بصاحب
طالع پیوندد و نظر مودت مردم سفرها کنند برضا و اگر نظر عداوت بود سفر ضروری افتد اما اگر صاحب
طالع بصاحب نهم پیوندد و نظر مودت مردم مایل شوند بسفر و اگر نظر عداوت بود بگریزند اما اگر آن کوکب
زحل بود از شدت و قحط و تنگی بروند و اگر مریخ بود از لشکرها و خواست و دزدی و ناایمنی بگریزند و اگر از
سعدان باشد سفرها با راحت بود و با نفع و خیر و منفعتها از خوشی و متبرک دوند خاصه اگر سعد بود و همچنین
اگر صاحب طالع بصاحب پنجم پیوندد مردم طلب فرزند دارند و اگر نظر مودت بود فرزندان نیک زایند
و اگر [illegible] صاحب پنجم بصاحب طالع پیوندد حکم همان بود و اگر از اوتاد پیوندد دلیل بسیاری تولد و
تناسل باشد خاصه که کوکب حال بود و در برج بسیار فرزند و اگر بر خلاف این بود حکم برعکس بود
حکم طرب و لباسها و اخبار همین باشد ثمره هشتم سلامتی صاحب ششم صحت مردم بود و اگر آن خانه نحس
یا نحسی شده بود بیماریها بسیار پدید آید از نوع آن کوکب اگر نحس کنند پس اگر مشتری عطارد و ماه در صورت

طالع نیکو حال بود خاصه عطارد و زهره و اوتاد باشند خاصه در عاشر بیماران علاج پذیرند ثمره نهم
اگر صاحب ثامن محترق بود یا در نظر نحسان افتاده باشند مرضها بود خاصه که صاحب هادی نحس باشد خواه بود
بد و نظر عداوت و صاحب طالع و قمر هر دو بد حال باشند و هر کوکب که صاحب ثامن بود و منحوس و محترق
شود موت از طبیعت آن کوکب حادث شود پس اگر آن کوکب زحل بود موت از تنگی و قحط و ظلم باشد و
از بیماریها منفرد و دردش آنچه بزحل منسوبست اما اگر مریخ بود قتلها افتد و بیماریها از خون و طاعون
آنچه بمریخ منسوبست و اگر محترق بود بیماریها از حرارت حادث شود و قتل اما اگر برج ثامن خانه زهره بود
بیشتر مرگ زنان بود و حیوانات و اگر خانه عطارد بود مرگ کودکان باشد و طبقات عطارد و قیاس بروج دیگر
همین است اگر برج حمل بود بیماریها در سر و روی و دماغ و اطراف باشد و در گوسفندان و بزان بلکه حیوانات بزرگ
بود و اگر ثور باشد بیماریها در گلو بود و اطراف و در گاو و گاومیش و آنچه بزرگ بود و اگر جوزا بود بیماریها
کتف و بغل باشد و دستها باقی بروج را قیاس همین است ثمره دهم در صورت طالع هر کوکب که قوتها
ذاتی و عرضی داشته بود و حکم صاحب فصل از طبیعت او کنند و اگر مشتری کوکبی نیکو حال باشد احوال عالم در آن سال
فصل بهر سعادت کند و ایمنی و تندرستی و فراخی و بسیاری [illegible] و معاش و نیکی ارتفاع و بودن داد
عدل و سازگاری خلایق و توالد و تناسل و بودن فرزندان مقبول و افتادن مطرها مبارک و اگر احوال اکثر کوکب نحس
بود حکم برعکس باشد ثمره یازدهم اثر اتصالات بیکدیگر در اوقات [?] عالم عظیم تر بود از آن جهت که نحوست
آن [illegible] راحت و فراغت و [?] پادشاه و خلایق اثر اتصالات بد در وقت خوف
نحوست موثرتر و قوی تر و ظاهرتر بود که نحسه را عام تر گرداند جهت آنکه عالم مستعد فساد شده باشد چنانکه در پیش
یاد کرده ایم و ثمره طالع قران شعبه اول تمام شد والله اعلم شعبه دوم در احوال گرانی و ارزانی چهارده ثمره
اول در مقدمه بهر سنه گرانی و تنگی از زحل بود خاصه که قوی حال باشد و ارزانی و فراخی از مشتری بود خاصه که
بد حال باشد و اثر هر دو در وقت قران ظاهرتر بود ثمره دوم بنگرند بصاحب طالع اجتماع یا استقبال مقدم
بر تحویل سال یا فصل و بطالع و قمر اگر این دلیل سعود بوند و هر دو کوکب نیکو افتاده بوند و زاید بوند در نور
باشند و در سیر و مساعد در افلاک خود نرخها ارزان گردد و اگر این دلایل نحس ناظر بوند که در وسط السما باشند
کار قوی تر بود و اگر احوال دلایل بر خلاف این باشد نرخها ارزان گردد ثمره سوم در صورت طالع هر کوکب که قوتها
ذاتی داشته بود و منسوبات و قیمت گیرد و منسوبات آن برج کوره دی [?] ثمره چهارم اگر مستولی بر جزو اجتماع
یا استقبال مقدم بر تحویل سال یا فصل در مثلث بود یا در بیع و مقبول باشد آنچه بدو منسوب بود ارزان گردد ثمره
پنجم اگر مشتری را در طالع مقدم بر تحویل حظی بود و صاحب طالع بمشتری ناظر باشد یا زهره و صاحب ثانی

نظر وار و بطالع یا بصاحب طالع در آن سال فراخی باشد خاصه که صاحب رابع سعد بود و یا سعد شده باشد
اما بگرانی تجربه افتاده که چون مشتری راجع شد طعام نایافت گشت و چون مستقیم شد فراخی پدید آید خاصه
در برج ارضی **ثمره ششم** اگر قمر از اجتماع یا استقبال بیرون آید و بزحل پیوندد و زحل صاعد بود در فلک خارج
و آن بعد از استقامت باشد دلیل گرانی کند و اگر عطارد با زحل بود و یا ناظر بود که تربا شد و آن خبر که گران شود
از منسوبات زحل بود و موضع او یا عطارد و موضع او **ثمره هفتم** صاحب ثانی اگر در سیر زاید بود و
صاعد در افلاک خود و در یکی از اوتاد آنچه غذا باشد گران شود **ثمره هشتم** چون زحل در سنبله بود و سنبله
بیت ششم یا دهم باشد از طالع سال تا فصل گران کند خوردنیها و اگر در میزان بود و زحل قوی تر بود و شیر طلب کنند
طعام را **ثمره نهم** اگر صاحب طالع در وتدی بود و صاعد در افلاک و زاید در سیر و عدد و حساب دلیل
گرانی نرخها کند اما وقت پدید آمدن گرانی را بدانند در سال جهان که اگر کوکب دلیل در طالع بود اول گرانی کند
یعنی در بهار و اگر در وسط السما بود تابستان گرانی کند و اگر در سابع بود تیرماه گرانی کند و اگر در رابع بود
زمستان گرانی کند و اگر در مایل الوتد افتد کی تفاوت کند **ثمره دهم** قوت دلیل رجوع در مایل و سیر او در
او و در اوتاد دلیل عزیزی باشد و بودن او در حظوظ خود دلیل طلب داشتن بود و بهمین سبب است
که چون زحل بمیزان رسد از خوف قحط طلب معیشت کنند تا لاجرم گرانی میکند که صاعد است آنجا در فلک
خارج مرکز و هر آینه دفعی گرانی بکمال رسد که زاید بود در سیر اما ضعف دلیل که از هابط شدن بود و نقصان
سیر بودن او در مایل الوتد یا ساقط دلیل ارزانی و خواری بود و بودن او در وبال یا هبوط دلیل کم التفات
مردم باشد والله اعلم بالصواب **شعبه سوم در احوال علوی چهار اثمار ثمره اول در مقدمه**
دلایل بادها بروج بادی اند و شمس و مشتری و عطارد و دلیل باران و آبها بروج آبی اند و زهره و عطارد و قمر
پس اگر وقت تحویل سال یا فصل این کواکب درین برجها باشند درین سال یا فصل بادها بسیار وزد و
از جهت عرض کواکب دلیل باد و باران بهار و بی حساب خاصه که قمر زاید النور بود و پس اگر مریخ با دلایل باد ناظر
سخت تر باشد و باد سرچها بود و اگر زحل باشد بادها حرارت کنند و در دو سرد بود و با نم و نکم قمر همین باشد
و اگر زحل با دلیلها باران جمع و باران آهسته بارد و سرد شود و بیحه بارش آن بود و اگر مشتری باشد بارانها
با نفع بود و بزرگ قطره و معتدل باشد و بادها خوش وزد و گرم و اگر مریخ باشد بخارها خیزد و رعد و برق باشد
و مریخ در برج بادی و آبی نقصان آبها بود و زیادتی بادها و در تابستان سمومها وزد و اگر عطارد و آنجا بود باد
و باران باشد و رعد و برق بود **ثمره دوم در فتح الابواب** فتح الابواب آنست که دو کوکب بهم نگرند که خانهای ایشان
در مقابله همدیگر بود و پس اگر فتح الابواب زحل و عطارد و مشتری بود بادها وزد خوش و نرم و اگر یکی ازین دو برج آبی

بود باد و باران باشد و اگر در برج خاکی بود باد و سرما باشد و اگر در برج آتشی باشد ابرهای پریشان باشد و باد گرم
و گرد خشکی هوا مناسب وقت اما اگر قمر از زهره منصرف شود و بمریخ پیوندد تغیر هوا باشد بهمان نسبت که گفته شد از
باد و نم و سرما مناسب وقت و بروج اما اگر قمر از آفتاب منصرف شود و بزحل پیوندد سرما بود و تغیر هوا و اگر
یکی در برج آبی باشد بارندگی بود و در برج بادی باد چنانکه در پیش گفته شد و اگر زحل در برج بادی بود بادها
سخت وزد و اگر در برج خاکی بود سرما سخت تر باشد و اگر در برج آتشی بود تاریکیها بود و شکستن گرما در وقت
و اگر در برج آبی بود بارندگی با سرما باشد و باد در زمستان برف دمه بود و اگر آفتاب در برج آتشی بود گرما
گرم شود و اگر در برج بادی بود باد گرم وزد و اگر برج آبی بود ابرها و بخارها انگیزد و زود و متلاشی شود و اگر
در برج خاکی بود سرما بشکند و در تابستان اعتدال شود و اما اگر قمر در برج آبی بود سیلها آرد و در برج خاکی
سرما خشک در وقت و در برج بادی بادها دوزد و در برج آتشی تاریکی باشد و این همه احوال مناسب وقت زمانها
بود و اما هرچیزی باد و باران سرما و گرما اما پیوستن قمر زحل بقران در برج آتشی دلیل تاریکی باشد و در برج
خاکی دلیل سرما باشد و در برج بادی دلیل باد و در برج آبی دلیل آب و باران سردی اما اگر دلایل بگردد میان
افتد در مدلول تا درت کنند مناسب طبیعت خود و اگر فتح الابواب نزدیک اجتماع یا استقبال افتد یا نزدیک
یکی از دو تربیع قمر با آفتاب که آن را امرکزها خوانند دلیل قوت تغیر هوا بود و بارندگی بسیار خاصه که از کوکب یکی راجع
طالع یا استقبال بود و طالع برج آبی یا بادی و اگر برج خاکی بود سرما سخت تر شود و اگر آن کوکب راجع بود و تغیر
هوا و بارندگی بغایت شود اما عطارد چون در برجی بسیار ماند بهر کجا که بود ابرها انگیزد و علتها در هوا و قمر
آبها دلیلت چون آید بود در سیر و نزدیک بود باجتماع یا استقبال و صاعد بود در فلک اوج خود و آن
از پس تربیع اول او با آفتاب یا مقابله و از پس تربیع ثانی تا اجتماع چون این حال قمر نزدیک تحویل سال یا فصل
اتفاق افتد و قمر میان طالع و وسط السما بود و یا در ربعی که مقابل اوست دلیل آبها بسیار بود و در آن سال یا
فصل و اگر کواکب جمع شوند در بروج آبی باران بسیار آید و آبها بسیار شود و اگر در برج بادی جمع آیند دلیل
بادها و مخالف باشد اما چون زهره مشرقی بود در برج آبی دلیل باران بود و ابرها گشتن بود **ثمره سیم** صاحب
طالع یا فصل یا اجتماع یا استقبال چون این کوکب باران کواکب بکرار در بروج آبی و ناظر بوند دلیل بارانها بسیار
بود در وقت خاصه که طالع بروج آبی افتد پس اگر آن کوکب قوی باشد سیلها بارد و بارانها تیز و اگر زهره بود
ابرها سیاه بر آید و تاریک شود و بارندگی باندازه بود و اگر عطارد باشد رعد و برق بسیار شود و تاریکی
اما بارندگی کمتر بود و اگر زحل بود و باران ریزه باشد و آهسته و اگر مشتری بود تغیر هوا باشد و بخارها و گرمی
بارندگی نرم **ثمره چهارم** عطارد چون از برجی ببرجی نقل کند هوا متغیر شود مناسب وقت و مناسب برج از

گرما و سرما و باد و نم اما هر کوکبی را اثری بود در وقت تحویل بهر برجی ولیکن اثر عطارد ظاهرتر بود و چون
در وقت تحویل سال زهره و عطارد و قمر در حوت باشند آبها و بارانها بسیار شود و در آن سال وبا
مرو باشد **ثمره پنجم** چون شمس و قمر با زهره از خانهای عطارد و ابر باد و باران نها باشند و باد و اگر عطارد با
زهره بود یا ناظر باشد سخت تر بود **ثمره ششم** اتصال عطارد با زحل یا زهره با زحل دلیل سرما بود و ابر
و دمه و رعد و برق در هنگام و در غیر هنگام و دلیل بکشتن گرما بود اما تغیر هوا فاحش باشد **ثمره هفتم**
اگر زهره در تابستان شرقی بود گرما بشکند و ابرها پریشان برآید و اگر نزدیک تحویل آفتاب بجدی زهره شرقی
بود در زمستان سرد کند و دمه برف شده باشد و اگر تحویل فصل تیر ماه زهره شرقی بود ذنب و سرد کرده و دو نهال
باشد کمتر و نفر بود باحتراق که اثر کمتر کند و اگر نزدیک آفتاب بسرطان مریخ در جدی شرقی بود گرما قوی
شود و علامات شهب بسیار افتد و اگر وقت تحویل آفتاب بجدی در شعاع آفتاب بود یا شرقی باشد
اثر بشکند **ثمره هشتم** زحل در برج آبی دلیل خشکی سال بود و نقصان آبها و چشمهها و گرما شکستن تابستان
لیکن اگر مریخ در برج آبی بود دلیل خشکی سال بود و در برج آتشی بتابستان دلیل گرما و سموم بود و سوختن جاها
و در زمستان دلیل شکستن سرما بود و در بروج بادی همین حکم دارد اما کمتر و در برج خاکی دلیل شکستن سرما بود و در
وقت سرما و خشکی بود و در تابستان دلیل شکستن گرما باشد **ثمره نهم** نظر آفتاب با مشتری یا مریخ دلیل گرما
بود خاصه در برج آتشی یا بادی و نظر مریخ با مشتری یا نظر قمر با هر یکی از آفتاب و مریخ و مشتری همین حکم دارد **ثمره**
دهم اگر وقت تحویل سال یا فصل مشتری و زحل هر دو با هم باشند در برج هوایی باد وزد و در آن وقت و در برج خاکی
سرما بود و خشک و در برج آبی سرما بود و باران کمی و در برج آتشی شکستن سرما باشد و کدورت هوا و گرفتگی و در تابستان
گرما باعتدال بود **ثمره یازدهم** زحل در طالع سال یا فصل اجتماع یا استقبال دلیل زلزله و خسف باشد
خاصه که برج خاکی بود یا آبی و اگر عطارد با قمر یا او باشد یا زهره و ناظر بود خاصه نظر نحس سخت تر بود و احتراق
زحل در برج خاکی و قران نحسین همین حکم دارد **ثمره دوازدهم** مریخ در عاشر طالع دلیل نمودن آتشها بود در هوا خاصه
که آن برج بادی یا آتشی بود و منحوس شده باشد و اگر عطارد آنجا بود یا ناظر بود عداوت سخت تر باشد و
ذو ذوایب پدید آید و ذو ذنب و چون یکی از این علامات پدید آید و جرم نحس بسیار دور از برج فاسد اثر
فتنه زود تر و قوی تر بود و گفته اند اثر ذوابه در آن اقلیم و جهت و بلد ظاهر تر بود که آن علامت بر سمت الرأس
بگذرد یا در جایگاهی که او را بینند و در شهرهایی که منسوب بود بدان برج که در روی طالع شده باشد و شکلات
او باید در عاشر شهرها و اثر او را عظیم باید داشتن در فنا و عالم آن بزرگ که ثمره بطلمیوس را شرح کرده است
حکایت میکند در آخر کتاب که وقتی ذو ذوابه بنمود و در مصر و چند ساعت بگذشت پادشاه عهد نقل رفت

و رود نیل بسیار نقصان کرد و لشکرهای بیگانه در آمدند و ممالک را بگرفتند از وفا و قحط و حرب و قتل و نهبها
اما آنچه ما دیدیم آن بود که در وقت صبح شب هفت و هشتم شهر رمضان سنه اثنی و ستین و ستمایه هجریه ذو ذوابه پدید
شد در مشرق از مطلع اسد بوقتی که آفتاب در اواسط اسد بود و در این شب کسوف بود و تحت الارض قریب بود
صبح و بزرگی ذو ذوابه بمقدار ستاره ای بود و از وی دو دی سر بالا کرده و چنان می نمود که او می سوزد و دنباله
وی گستره و دنباله ای میشود و حرکت او احساس میشد در شبها و روزی بود از مغرب بغیر آنکه آفتاب از وی دور شد
و او بزمین میل بود در مشرق و اقلیم ترکستان و ختن و کاشغر و فرغانه و ماوراء النهر و خراسان بگذشت و به
غور و تر می بود و از طرف جنوب قبله ما پدید شد شب سه شنبه دوم ذو الحجه و مدت مکث او شصت و
شبانروز بود و چون اسد پدید شده بود اثر آن بود که در مشرق خلافها افتاد و حربها قوی شد
و لشکرها رسید و قحط گشت و بیماریها در بلاد پدید آمد و آن چنان گشت که گفتند گیاه و درویش بسیار
و از اهل و شباه هر که زنده مانده بود با لشکرها از مشرق و از ترکستان ماوراء النهر نهاده گرسنه و ماه بجامه
می آمدند تا بماوراء النهر رسیدند همه عاجز و گرسنه و ولایتها خراب می کردند و از مردم این خرابات و توانایی
داشت گرسنه می آمدند تا در شهر بخارا جمع گشتند و در دیه خرابات و در آن شهرها آشکارا گشت و رها کرده
آمد و شفقت برخواست و امکان آن نبود که کسی از دروازه شهر بیرون تواند رفت و خواست ظلم و خون عیان
بسر و از کسانی که بشهر بخارا آمده بودند از ولایتها با لا بعضی بخراسان کشته شدند و بعراق رفتند و بعد که رسیدند
بلا و شدت دیدند و لشکرها بیگانه که آمده بودند بماوراء النهر خرابی میکردند و ملوک و اکابر او را قتل کردند
بعضی را که اگر ماندند و توانگران درویش گشتند و در شهور سنه ست و ستین قران نحسین شد در سرطان تا بتاریخ
باضافت آن رفت بحضرت سال و باد و قحط و فتنه می بود و در خراسان آن اثر کرد که براق با لشکر عظیم بجیحون بگذشت
و شهرهای خراسان غارت کرد و قتل و اسیر بیرون آوردند و حرب قوی رفت و او را از یاد کالکشت بماوراء النهر بازگشت
و لعنت و باطل شده و شهرها بریزه چنان خراب شد که خشت از خشت جدا شد و آب سیاه بر آمد و قرب
هفت سال آن زلزله و در همه خراسان بیفتاد و بعد از نه سال که ختن و اقصا بیرون رفت در ماوراء النهر مردم و ولایتها با
که در بخارا جمع شده بودند لشکر ابا قا از خراسان در آمد و به سلخ جمادی الاخر سنه احدی و سبعین و ستمایه
قتل قوی کردند و عالمان و بزرگان و جوانان همه کشته شدند و باقی خلق را بکلیه بیرون آوردند و بطرف خراسان
روان کردند و چون خلق بسیار بود در ضبط نمی شد آوردن بیشترین از مردم گریخت و باز گشت و دیگر باره بخارا
خوش شد و انبوه اما آنچه مردم از چون کشته شده بودند بیکان و جوانان بفروختند و باقی گرسنه بر
سر زمین بیرون آمدند و از بیت که از ختای بخارا خلایق در ولایتها بیرون همه از بخارا خرابی می شد

اما بعد از آن غارت مردم جمع می شدند و بنجا باهزده کرت دیگر غارت کردند تا چنان شد که در روی جرد
موش نمی جنبید و مقصود که گفته شد این حالات راه ذکر غارت و اسیر شدن فرزند خود کرده بوده و چون
اورا بعد از دو سال در سیاه کوه بخریدیم که بنده شده بود لیسر روضه مقدسه امیرالمؤمنین علی علیه السلم و قصیده
غرا در مدح حضرت امیر بر سر روضه ادا خواندم شب آدینه که اصحاب بغداد حاضر بودند و هر دو قصیده
در دیوان اشعار بنده ثبت است و ذکر اسیری این پسر در دیباچه زیج عمده که ساخته ام رفته است و ما که در این
اقالیم افتاده ایم سرگردان مانده و بسبب این است و پانزده سال از غارت نیکجا ما گذشته است نتوانستیم
جمع بیاییم و آرام بگیریم گوشه و هر روزی به لحظه خبری بیخ دل می رسد که بسبب آن غم و اندیشه می شود و
نقصانا و مرگ می بریم و در تدبیر کار خود عاجز مانده ایم حیث تدبیر که تدبیر بدست کس نیست اللهم احفظنا من
ما الشدائد والبلایا آمین یا رب العالمین **ثمره سیزدهم در تغیر حال هوا بسبب قرب بعد کواکب از آفتاب**
چون قمر از اجتماع بیرون آید تا تربیع آفتاب رسد تری کند و از تربیع تا باستقبال گرمی کند و از آنجا
تا تربیع ثانی خشکی کند و از تربیع ثانی تا اجتماع سردی کند اما قمر از اجتماع تا استقبال زاید النور است و از آنجا تا
اجتماع ناقص النور و قول دیگر آنست که قمر از تربیع اول تا تربیع ثانی زاید النور است و از تربیع ثانی تا تربیع اول ناقص النور
از آن جهت که نور و ظلمت بوقت دو تربیع در جرم او مساوی است چون از تربیع او بگذرد نور بر ظلمت غالب
شود تا تربیع ثانی و از تربیع ثانی ظلمت غالب شود تا تربیع اول اما سه کوکب علوی چون از احتراق بیرون آیند
تا بمقام اول تری کنند و از آنجا بمقابله شمس گرمی کنند و از آنجا تا مقام ثانی خشکی کنند و از آنجا تا احتراق سردی
کنند پس اما زهره و عطارد از احتراق تا مقام اول تری کنند و چون راجع شوند باز در تا احتراق رجعی گرمی
کنند و از احتراق تا باز مستقیم شوند خشکی کنند و از آنجا باز تا احتراق سردی کنند اما اگر کوکبی دلیل سردی شود و دیگری
دلیل گرمی و دیگری دلیل تری و دیگری دلیل خشکی حالها مختلف در هوا پدید آید بحسب قوت و ضعف هر کوکبی
و امتزاج ایشان پس در آن وقت احتیاط باید کرد و احکام مناسب امتزاجات کردن و تفریق کردن قوت
هر یک را از دیگری تا احکام صواب رود و نگاه باید داشت هوا را ساعت بساعت چنانکه در دیباچه کتاب یاد
کرده ایم **ثمره چهارم در تغیر حال هوا بر وجه طبیعی** اگر هوا صافی باشد وقت طلوع و غروب آفتاب و دایره
تمام کرده بود و در رنگ و سرخی آتش ماند یا شعاع او کشیده نماید دلیل باد بود و اگر سیاه و دود
نماید یا سبزی نماید یا درخش و سپیدی نماید گرد او دایره باشد دلیل بارندگی بود و سردی هوا اما پس از
اجتماع یا استقبال سه روز بنگرند در موضع قمر و همان صفتها که در شمس گفته شد در قمر طلب دارند اگر موجود
بود حکم همانست که در شمس گفته شد و اگر گرد قمر دایره نماید و آن دایره خیال باشد که پنداری حرکت نکند یا

می جنبد اثر او قوی تر باشد اما چون آفتاب از نقطه جدی بگذرد و در همه عالم سرما شود جهت آنکه برودت که در
هوا بود و چون آفتاب میل بشمال کند از حرارت او برودت منهزم شود و روی بشمال آرد و سردی در عالم پدید آید
به موضعی بجنب او و آن اندک برودت که پیوسته در هر صبح پیدا شود علت همان حرارت آفتابست که چون
آفتاب خواهد که طالع شود برودت شب از اثر حرارت او روی بهزیمت نهد سردی در عالم پیدا شود خاصه
هر موضعی اما اگر کواکب ثابته از آنچه هستند بزرگتر نمایند دلیل باد و باران باشد و بارندگی و اگر [illegible]
که آن شهابها گویند دلیل باد بود و باد از آن طرف وزد که شهاب رفته بود و اگر از هر جهتی جهند بادها
مضطرب جهد و بی ترتیب باشد و در اول تشرین قوس قزح در جنوب بینی که هوا صافی بود دلیل سرما باشد اگر هوا
صافی نبود دلیل صفا هوا باشد و در مشرق دلیل سرما بود و وقتی که هوا صافی بود و اگر هوا صافی شود در
صافی شود رود ابر آن در پیش آن تیغ و **شعبه چهارم در احوال قحط و حرب و وبا و عدد و شمار ثمره اول در دلایل حرب**
از وجه کلیات دلیل فتنه و حرب مریخ و زحل و دو سهم حرب باشد و آفتاب دلیل پادشاهان و مشتری دلیل مدعی
و خارجی و زهره دلیل مصالحه و قمر دلیل رسول پس اگر وقت قران مشتری و زحل میان این دو دلایل نظر یا
اتفاق بوده باشد در مدت آن قران حربها و فتنها افتد پس اگر مشتری مستولی بوده باشد در قران مدعی و خارجی را وجود
بود و اگر مریخ وقت تحویل سال قران در آن خانها قران در خانها مشتری باشد مدعی خارجی لشکر جمع آید اما وقت
پدید آید تا بر آن باشد که نشانها طالع قران یا برج قران یا اثنا عشریه برج قران بود یا در طالع سال باشد غرت
یا مدعی و خارجی شوند و اگر مریخ بمشتری ناظر بود و خوف بیشتر کنند و اگر مشتری در عاشر طالع سال بود خارجی بتخت ملک
بنشیند و اگر در دیگر خانها بود و قوت نباشد و اگر در خانه نهم بود بگریزد و اگر در چهارم بود در آن بلد پایتخت
باشد و اگر در دوازدهم بود در ماند و بگیرندش و اگر در هشتم بود باطل گردد اما اگر مریخ در آن وقت شوم مشتری
نقش کند زحل و عطارد در حال او دور زهره ساقط فتنها عام گردد و حرب و قتل افتد اما اگر مشتری ضعیف بوده باشد
در وقت قران و مستولی زحل افتاده مدعی ضعیف باشد و خروج مدعیان و قومها یکان بود و زود باطل شوند اما اگر
مریخ در خانه زحل بوده باشد بوقت قران مدعی و خارجی برخیزد و باطل کنند مگر در جدی که اندکی قوت کنند اما در وقت
خروج مدعی اگر زهره نیکو حال بود صلح رود و اگر در آن وقت نظر عطارد باشد بمودت هم دلیل صلح انجامد و اگر
در قمر نیکو حال بود رسول فایده دهد و اگر بد حال بود بسبب فساد شود آن سال است اگر در طالع سال قران بود در زمان
قران مریخ قوی حال بود و منقول از موضع خود در مدت آن قران فتنها عام باشد و قتلها و اگر ضعیف بود مقبول گردد
فتنها خرد و حربها شود خاصه که بعداوت ناظر بود برج اگر مریخ مقیم بود و لشکرها دل جمع کنند و اگر راجع بود در پس
و حرب و منهزم باشند **ثمره دوم در دلایل حربیات** تربیع و مقابله مریخ و زحل در وقت تحویل سال

با فصل دلیل قتل و حروب بود در آن سال یا فصل و اثر تربیع کمتر باشد و این احوال وقتی پدید آید که تسییر مریخ
بزحل رسد یا بشعاع تربیع یا مقابله او یا وتدی از اوتاد طالع بهر روز پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه مثل حرکت
وسط آفتاب بر توالی و بعد از آن بود که بعد میان مریخ و زحل تمام قدر بود که میان ایشان جسم یا شعاع نحسی بود
پس اگر چنین شد باید مرات که تسییر مریخ بزحل رسد تسییر آن و تدبیر بدان نحس رسیده باشد یا بشعاع نحس پس
فساد و شر در نوقت ظاهر تر بود و اگر دلیل فتنه قران نحسین بود در اول سال یا فصل فتنه زودتر ظاهر شود
و دیرتر دارد و ظهور مدعی خارجی باشد **ثمره سیم** مریخ تحت الشعاع در ابتدا آن فتنها و حربها انگیزد
شبخون برند و فتنها در نهان شود و اگر در وتدی بود از اوتاد طالع ابتدا و آن و تدبیر مریخ منقلب باشد سخت تر بود
خاصه که راجع باشد بشعاع و بدتر آنگاه بود که این اتفاق در اشهار طالع قران یا برج قران افتد **ثمره چهارم**
اگر مریخ در تربیع آفتاب بود وقت تحویل سال یا فصل قومی یاد ساده خلاف کنند و عداوت آشکار کنند و اگر
بمقابله آفتاب بود کار قومی قوی تر باشد و دشمنی و مخالفت آشکارا شود و فتنها و حربها افتد خاصه که برج
مریخ منقلب بود و هر آینه مریخ در نوقت راجع باشد پس اگر مقابله آفتاب از حمل باشد مریخ در میزان بود و او
منقلب است کار قومی قوی تر باشد و این ... تا وقتی بتخت رسد که جرم مریخ بزحل رسد یا تسییر مریخ خیانت کند شد
و خیانت ایشان ظاهر شود و درمانند و باطل شوند و باشد که وقت استقامت مریخ پشیمانی برند و از سر خیانت
برخیزند اما اگر مریخ سالم بود برابر اشهار طالع قران یا برج قران با خداوند طالع سال بود و دشمنان بتر شوند و بتازند
خاصه که در موضع بد بود مریخ و حرب انگیزد و اگر مریخ در تربیع آفتاب برج آتشی بگردد دشمنان پادشاه را از قلق
بیرون آیند و سه جهت دیگر حکم همین است و اگر مریخ بتربیع خداوند خانه آفتاب بود و قیاس همین باشد و مریخ را
از خانها غریب برج خانه بدتر از جوزا نیست چون از وبال بیرون می آید و در روی می کند و در هبوط می رود
برج خانه از خانها غریب بهتر از قوس نیست که از خانه خود بیرون می آید و در روی می کند و بشرف می رود
فی الجمله آنست که ضعف مریخ در ابتدات دلیل قوت ایشانست و قوت او دلیل سکونت فتنه **ثمره پنجم**
چون مریخ بوقت تحویلها سال و فصول بسهم السعادة یا بسهم الغیب نظر کند بعداوت دلیل دزدیها و خیانتها باشد
و کشتن و راه زدن و اگر بجای مریخ زحل بود وبا افتد و تنگی و خواست ظلم **ثمره ششم** در مبدا سال و فصل
بنگرند در برج اشهار طالع ولادت پادشاه یا اشهار عاشر او یا اشهار طالع جلوس و هر کدام که موجود بود
و مریخ در وتدی باشد از آن طالع خاصه در عاشر دلیل فتنه و اضطراب احوال پادشاه بود و بدتر آن باشد
که آن وتد موافق وتدی بود از اوتاد طالع **ثمره هفتم** اما اگر مریخ بوقت حرب در ربع مشرق بود از طالع
پادشاه و ظفر او را بود و اگر در ربع مقابل او بود ظفر خصم او را باشد و اگر هر دو مشرقی بود ظفر لشکر مشرقی را

باشد و سه جهت دیگر را حکم همین است اگر چند مریخ ضعیف بود او را بس پشت دارند ظفر یابند اما ابو معشر
میگوید که مریخ از ده درجه دلو تا ده درجه ثور مشرقی باشد و از آنجا تا ده درجه عقرب جنوبی باشد و
از آنجا تا ده درجه دلو مغربی باشد و از آنجا تا ده درجه ثور شمالی باشد پس مریخ در هر ربعی که بود از این
ربعها ظفر لشکر آن طرف را باشد و این حکایت از اسرار عرب می شمرند و ابو معشر در کتاب المحاضر نوعی دیگر
آورده است **ثمره هشتم** اگر بوقت آن که مریخ دلیل فتنه و حرب خواهد گشت در اول سال یا فصل سعدی
بوی نگرد خاصه بنظر مودت فتنها بقوت بود اما بفعل نیاید و اگر آن سعد مقبول او بود قوت او را دفع ...
آن سعد باشد و موضع وی اگر در خانها سعدی بود و چون آن سعد دفع کرده منفصل شد فساد باز آید و خطا ...
خیانت ایشان اگر مستقیم مانند ظاهر شود و اگر شود و بکاری برسند **ثمره نهم در احتراق مریخ و دو سهم** دو سهم
آنست که یکی را بروز و شب از درجه آفتاب گیرند تا درجه مریخ و از طالع بیفکنند و دوم را بروز و شب از درجه
مریخ گیرند تا قمر از موضع نحس بیفکنند پس اگر مریخ با یکی از این دو سهم بود و بنظر عداوت بنگرد فتنه و حرب پدید آید
خاصه که در وتدی بود و آن تدبیر آتشی بود **ثمره دهم** انفصال نحس با مریخ بود دلیل خطر و سعد نظرت
پادشاه باشد و لشکر او و نظر عطارد یا مشتری بود دلیل بسیار شدن خزانه پادشاه بود و در بسیاری لشکر
ثمره یازدهم قوت ذاتی مستولی بر سهم السعادة و سهم الغیب دلیل رنج بسی ملوک و سلاطین و خلایق باشد
قمر را پس در وسط السماء دلیل بابرکتی دولت ملکت پادشاه خاصه که قمر مقبول او شود و فرزندان آن سال ... آید
و با دولت آفتاب در وسط السماء دلیل ظفر ملوک بود بر اعدا خاصه که در نظر مشتری باشد **ثمره دوازدهم** چون
از اجتماع یا استقبال مقدم بیرون آید اگر بسعدی پیوندد دلیل خیر و سعادت و جهت خلایق باشد و فراخی ... خاصه که
نظر مودت بود و مقبول اگر بنحسی پیوندد حکم بر ضد باشد در آن سال یا فصل تا این عمل در سر اجتماع و استقبال مدت
خانگی باید کرد و اما چون قمر بعطارد پیوندد وقتی که از آفتاب منصرف شود و به نظر که باشد دلیل اراجیف بود
خبرها از یک مد و کسادی بازارها خاصه که عطارد نحس باشد و اگر قمر از نحسی منصرف شود و بعطارد پیوندد دلیل
بود در خلایق تفاوت نرخها خاصه که نظر نحس بود اما اگر از سعدی منصرف شود و بعطارد پیوندد دلیل اخبار خوش
بود و تیزی بازارها و فرح عوام و ارزانی نرخها **شعبه پنجم در احکام اشهار طالع قران و برج قران چهار ثمره دارد اول**
در دلایل کلی دلایل قران اصلست و دلایل طالع سال فرع او و دلایل فصل فرع و دلایل اجتماع و استقبال فرع
فصول و معتبرترین دلایل در احکام سال عالم اشهار طالع قران و اشهار برج قران است و صاحب هر یک و صاحب
دور در آن جهت که طالع قران و برج قران و دلایل دیگر بمنزله تخم و شکوفه است در وقت قران آن تخم در
زمین بود و چون نوبت بدان دلیل رسد آن تخم از قوت بفعل آید و احکام موجود شدن آن تخم اینست که اشهار طالع

قران یا برج قران بموضعی آن خبر رسد و دلایلی دیگر همچنین پس واجب آن کند که هر سال نگاه کنند و انتهاءات و سالخداه

و بعد از وی بصاحب دور و از کواکب متعلقه بکلیات سال از بین دلایل کنند و ما از قرانات قران صغری بخواهیم که حکم سال

از وی باشد و قرانها دیگر تحقیق در ضبط نیاید چون این مقدمه معلوم گشت در برج انتها در اول سال برج انتهاء معلوم

از برج قران که بر وی شمار پیش بیست و سالخداه و صاحب دور حال اگر سالخداه کوکب مستعلی باشد یا مشتری یا زهره

و قران و صاحب دور دلیل قوت حال پادشاه بود و اکابر و خداوندان دولت بر مضاعف شود و سعادت پادشاه

و بزرگان خاصه که سعدان ناظر باشند بسالخداه و صاحب دور و برج انتها خاصه که مستعلی مشتری یا صاحب دور

مشتری باشد یا انتها برج قران رسیده بود اما اگر زحل مستعلی بوده باشد و درین قسم مریخ بود و نکره بعد [illegible]

ظاهر شود از طبیعت برج زحل و مریخ و قتل و محاربه افتد و شدت خلایق بود و [illegible] پادشاه و اما اگر زحل در وقت قران

بوده باشد و درین وقت ضعیف بود و نقصان حال صاحب دولتان بود و آنچه بدو منسوب باشد اما اگر در آن وقت ضعیف بوده باشد

و در نیر وقت قوی بود احوال پادشاه و خداوندان جاه و اکابر و فراخی پدید آید خاصه که در انتها آنست طالع رسیده

بود و اگر سعدان ناظر بوند کار قوی تر بود اما اگر این دلایل در قران و سالی نگاه دارند حکمش همین طریق باشد **ثمره دوم در**

در دلایل جزویات چون انتها طالع قران با برج قران [illegible] رسد صاحب دور آن کوکب بود که ملک و تخت [illegible]

صاحب طالع قران صاحب برج قران [illegible] و سال سوم آن کوکب که ملک و تخت [illegible] پس همین [illegible]

سال هشتم صاحب دور [illegible] کوکب اول شود پس اگر برج انتها دوم برج قران باشد و او سعد بود و سالخداه [illegible]

حال صاحب دور سعد دلیل فراخی باشد و در آن سال کسب معاش نیکو و تری بازارها و روانی معاملتها و معاد

مردم باشد و اگر این دلیل [illegible] حکم بر ضد باشد اما چون انتها بخانه سوم رسد و سالخداه قوی حال [illegible]

سعد دلیل بسیار کاری مردم باشد با خویش و پیوند و بسیاری حرکتها و اشتغال طلب علم و طاعات و نیکی اعتقاد و [illegible]

بخانه سوم تعلق دارد و اگر دلایل [illegible] حال باشند حکم بر عکس باشد و اشتغالات فتنه [illegible] اما چون انتها بخانه چهارم رسد

و سالخداه و صاحب دور سعد یا مسعود بوند دلیل آبادانی خانها [illegible] و نیکی ضیاع و عقار و بسیاری کشت و زرع و [illegible]

[illegible] بسیاری ارتفاعات و عواقب امور محمود و آسودگی خلایق [illegible] اگر دلایل [illegible] حال باشند حکم بر ضد این باشد

پس [illegible] خانه [illegible] و سالخداه و اصحاب دوار چون [illegible] برج معلوم شده باشد [illegible]

انتها هر برج که برسد الکلام مناسب آن برج [illegible] چنانکه مثال [illegible] برج چهارم [illegible] سال [illegible] دهم انتها [illegible]

اصل سعد اما در نوبت انتها [illegible] نگاه دارند که این برج انتها در وقت قران [illegible]

یا ضعیف و صاحب [illegible] وقت چگونه است [illegible] اگر در وقت قران [illegible] بوده باشد [illegible]

رسد آن سعادت ظاهر شود و اگر منحوس بوده باشد همچنین [illegible] مناسب طبیعت خود [illegible] آن وقت اگر مسعود [illegible]

باشد همچنین [illegible] مناسب خود [illegible] و در نیر وقت نحس بود فساد افتد در منسوبات او از مردم و اجناس و چون

حال [illegible] بار نیکو شود اما اگر سعد بوده باشد و در نیر وقت نحس بود و سعادت در دلالات او بکمال رسد اما اگر منحوس

بوده باشد و در نیر وقت نحس بود احوال منسوبات او تیره گردد و اما اگر منحوس بوده باشد و در نیر وقت سعد بود [illegible]

او نیکو شود و در این حال مناسب طبیعت او و حکم سالخداه و صاحب دور همین باشد اما اگر در برج انتها کوکبی بود نحس [illegible]

منسوبات آن برج باشد و آن کوکب از طبیعت آن کوکب آن برج از مردم و اجناس و هوا و اگر کوکب سعد بود

عزیزی مدلولات آن برج و نیکی حال خلایق و هوا و نظر سعد و نحس در برج انتها که بوقت قران فتاده بود

نیکو اعتبار کنند اگرچه در آن برج کوکبی بوده باشد که سعادات را اثر عظیم است **ثمره سیم** اگر برج انتها طالع

طالع قران یا برج قران موافقت کند با طالع پادشاه و یا با انتها طالع یا عاشر او و یا با انتها [illegible] طالع یا طالع [illegible]

او دلیل قوت حال پادشاه بود و افزونی ممالک و خزاین و اگر دلایل سعد بوند پادشاه بنظر عدل دارد و انصاف اگر

نحس بوند ظلم و جور کند و مکروهات رساند بمردم **ثمره چهارم** اگر در حین قران یا طالع قران برجی که در وقت

قران سعدی بوده باشد خسوفی کلی یا کسوفی افتد یا آن موضع طالع کسوفات شود و یا در آن جا بعد قران نحسی افتد یا از

نحس نکبتی رسد دلیل بد احوال پادشاه بود و خداوندان دولت و خوف و بیماری ها و اختلاف مکروهات از طبیعت

آن دلایل و اگر در آخر قران این اتفاق افتد پادشاه را نکبت رسد و فساد و اکابر بود و تغیر احوال حادث و توانگران

و اضطراب ملک و اگر در برجی یکی از دو نیر بوده باشد بوقت قران خاصه اعظم چون انتها بدان برج رسد زیادتی

قوت حال پادشاه بود و نشود کار پادشاه و معارف علم خاصه که آن برج موافق او باشد و طالع پادشاه بود و حال

سال افتاده بود و حکم سهم السعاده همین است اگر سهم الغیب بود پادشاه تدبیرها کند در کارها و سعادت سهم الغیب دلیل

راهها نیک باشد و ضرب ارباب پادشاه و نحوست و ضد این باشد **شعبه ششم در احکام خسوف و کسوف [illegible]**

ثمره اول در دلایل او کسوفات را اثر عظیم است در احوال عالم خاصه این که در وسط السماء بود و کسوف بدایت

خود حضرت رساند ملوک و سلاطین و اکابر و حکام [illegible] ملوک و توانگران [illegible] و نقود و منسوبات برج کسوف

و طالع آن و خسوف بدایت خود حضرت رساند بخلفا و خاتونان [illegible] زنان حامله و بچگان [illegible] و نباتات و

آبها و منسوبات برج خسوف و طالع خسوف و کمیت حضرت کسوفات بقدر کمیت کسوفات بود مثلا اگر کسوف

کلی باشد اثر او عظیم بود و اگر کمتر بود اثر کمتر بود اما فاعل حضرت کوکب مستولی بود و طالع کسوف و خسوف در برج [illegible]

[illegible] بر احوال کسوفات وقت باشد که مدبر کوکب بود [illegible] حکم بر قوی تر نهند و دیگر [illegible] در مزاج شریک [illegible]

کنند اما از کواکب [illegible] وقت باشد که کوکبی مدبر [illegible] باشد و فعل او ظاهرتر بود و باز فعل کواکب علوی از سفلی قوی [illegible]

و کیفیت حضرت بصفت مدبر باشد اما در کواکب ثابته آن [illegible] بود و مدبر کسوفات که کسوف یا خسوف بر درجه طلوع

او اتفاق افتد یا در درجه قمر او یا در درجه طالع کسوفات شوند اما اگر مدبر کسوفات زحل بود مضرت از ظلم باشد و تنگی و ترس و فساد اشیا از مردم زحلی و زحلیان مستولی شوند و از ایشان مشقت و رنج رسد اما اگر مدبر مشتری
شود مضرت از مردم بهیئت امر معروف رسد و نهی منکر و راندن حد و قصاص و طلب حقوق شرعی و از اشیا
جزا خاصه اطعمه اما بسختی و زود و جزا رزان کنند و طبقات مشتری مستولی شوند اما اگر این هردو کوکب علوی مدبر با
باشند ظلمی پدید آید و در صورت عدل و ترقی ظاهر شود و بر صفت آن قحطی گردد و بر مزاج حضب و پیش کوکب
دیگر همین نسبت اما اگر هیچ کوکب مستولی نبود کیفیت مضرت از مزاج آن نیر بود و از ذوات کسوف و خسوف
چنانکه گفته شد و امکان دارد که چون کسوف کلی باشد یا بیشتر سطح او منکسف شود در بروج آتشی از ذوات
الاذناب چیزی ظاهر شود و مضرت آن افراط کند در فساد و ها افتد و حرب و مقابله شود و پادشاهان را
نکبت رسد و تبدیل شدن احوال ایشان بود چنانکه در پیش گفته شد خاصه که شمس و حال او بدین حال بود آخر قرانی
یا در آخر دوری قتلی فتنه‌ها وقتی که عالم مستعد فتنه شده باشد **ثمره دوم** اگر کسوفی یا خسوفی بود در درجه طالع شخصی اتفاق افتد
زیانی رساند تن و جان آن و بیم نقصان بصر بود و در تن جسم خاصه که در عقده و ذنب شده و اگر بر مرکز عاشر افتد در
احوال عمل و دولت بود و مالم از پادشاه و اکابر و اگر در بیت المال افتد فساد و ها باشد و معیشت و خوردنی خرجها
مضر حکم جهود و نیکی همین نسبت اما اگر کسوف یا خسوف در موضع نیرین افتد یا در موضع سهم السعاده بود در خوف بیماری
و علتها باشد و هلاک و فساد ها از خارجی بود و اجلی و اگر در موضع سهم الغیب افتد تو همها باطل بود و در رفتن عقل و نقصان رای
و تدبیر **ثمره سیم** قابل مضرت در کسوفات بروج کسوفات بود و طالع کسوفات و موضع مدبر به هر دو برج کسوفات
مدبر در بروج بهار دی بود مضرت و در مردم بود و بعد و حیوانات انواع طیور و رفتن باد ها و زیان کار و بودن
تنها و اگر در بروج خاکی بود مضرت در حیوانات بیم تکافته شد و نباتات و اشجار و خوردنیها و در بهار خرما
و بیم زلزله و خسف باشد و سرما و نقصان میوه و بدی آنها و اگر در بروج آبی بود مضرت در آبها بود و حیوانات
آبی و بسیار دریا و جواهر آبی و بارندگی و اگر در بروج آتشی بود مضرت در معادن بود و جواهر و زر و سیم
بودن گرما و بگشتن جوار و در وقت هر یک فساد و در سباع و گوسفند و بهبود و اسب باشد و مردم برق شهها
اگر مدبر در حمل افتاده بود فساد و مکروهها بود و خاصه در بهار پیدا از انواع گلها و میوه‌ها و اگر در میزان بود فساد میوه‌های تیرماه
باشد و تغییر هوا و اگر در دیگر بروج انقلاب افتد خرابی جاها باشد و تغیر عادتها و مردم بیم مضرت از طرفی **ثمره چهارم**
اگر مدبر زحل باشد فساد و انواع بیماریها بود که زحل منسوب است و بدیها است آید در هوا و سختی سرما
ابرها و میغها و بیم قحط و وبا بود و مضرت در حیوانات بزرگ بهار گریش ظاهر شود و فساد حال مشایخ
دودمانهای قدیم باشد و خاندانها قدیم و فقرا و گوشه نشینان و اگر **مشتری** مدبر بود

فسادها پدید آید از خشکی هوا و افتادن خصومتها و صلحها و
مردم را با ابر اگر مدبر طبع رنج منسوبست چون سها و انم و برآورد و ن
چون حمل و آنچه یاد کرده ایم و بودن
و هوا با عقدال گرد و بطلب شال بنحل خشی جون
بیماریها که جاها بود و در رفت و نقصان
و انبساط و اگر مدبر باشد و جاه و فراخی پدید آید و صلاح حیوانات
زاده لشکرها
و در دهها و خوف محوم ها بود و باد ها و اول
بارندگی و نقصان غلا سقف سبب فساد حال شک و دره بسیار شود
و بیماری در گوسفند و نرد و شکستن سرها در هنگام دیدن
زهره مدبر بود فعل او مناسب فعل مشتری باشد و ظاهر شود در مردم طلب تزویج و طرب و
معاشرت و تن درستی و دوری مضرت تا باشد که سبب شدن زنان و ناسازکاری کردن با
و خوردنیها و اگر **عطارد** مدبر بود مزاج آن کوکب گیرد که بدو پیوسته باشد یا مزاج موضع خود و ظاهر
از روی فعل آن کوکب و آن برج و تغیر هوا باشد و بادها و اضطراب و کرد باد و خلایق تیز خاطر شوند و حیلتها سازند
و اراجیف بسیار افتد و خطبها و قتالها بسیار نویسند و خیانتها اندیشند اما حکم کلی آنست که چون مدبر
کسوف خوف سعد بود و موضع خود را سعد گردانند تاثیر شر او بیشتر باطل باشد اما اگر مدبر ان نظر سعدان بود و خود
فساد و مضرت کمتر باشد و اگر نظر نحسان نحوس باشند تاثیر نحسان در شر زیادت گردانند طبیعت خود **ثمره پنجم**
در تاثیر مکان اگر کسوف و خسوف در آن شهر امری بود که منسوب باشند برج کسوف و خسوف و طالع هر دو و مسلطی باشد
هر یک آنرا در مقدمه نموده ایم پس بنگرند در برج کسوف و خسوف و طالع هر یک تا از کدام مثلثه است و آن
مثلثه و لیل کدام برج است از ارباع عالم و بدانند که تاثیرات در آن ربع بیشتر بود و بلاد او و بارکننده آن ناحیه
که برج کسوف و خسوف و طالع هر یک منسوب بود **ثمره ششم در مدت کسوفات** مدت تاثیر کسوفات
از ساعات مشتری تمام هر یک معلوم شود یعنی از ساعات ابتدا اما انتها را و پس بر ساعتی برابر کسوف یک سال
حساب کنند و هر دقیقه را بششم روز و در خسوف بر ساعتی یک ماه حساب کنند و هر دقیقه را یک روز مثلا اگر ساعات
تمام کسوف یک ساعت بود و ده دقیقه مدت تاثیر او یک سال بود و ده روز و در خسوف یک ماه
بود و یک روز **ثمره هفتم در معظم تاثیرات** این تاثیرات را وقتی است که اشتداد آن وقت قوی تر
باشد و دانستن آن از درجه حل آنست که ساعات زمانی که میان موضع کسوف و طالع کسوف است استخراج کنند
بدان طریق که بگیرند درجات مطلعی میان موضع کسوف و طالع کسوف و آنرا ساعات موجه کنند و بگیرند

که از دوازده چه نسبت دارد پس بر نسبت که این ساعات موجب آن بود به دوازده همان نسبت
بود وقت معظم تاثیر را با ساعات تمام
کسوف مثلا اگر ساعات زمانی سه
حاصل شده باشد نسبت او از دوازده
ربع بود پس معظم تاثیر کسوف بعد از
گذشتن ربعی باشد از ساعات کسوف
و در خسوف حکم همین است و اگر کسوفات
بر افق مشرق بود معظم تاثیر در
اول زمان پدید آید
و اگر بر افق مغرب
بود در آخر
زمان
ظاهر
شود

در احکام طالعها موالید بدلایل کلیات و جزویات و مفردات و
مرکبات عام و خاص در سعادت و شقاوت خارجی و داخلی و دوازده خانه **شعبه اول در کیفیت احوال**
مواليد بيخ الثمار ثمره اول در معرفت طالع مولود عبارت است از آن برجی که بر خط افق
مشرق بود وقتی که بچه از مادر جدا شود و دانستن درجه آن برج را با آلت حاجت بود و برج اتمی بهتر از اصطرلاب.

نیست اما اگر ولادت بروز بود ارتفاع شمس گیرند و اگر شب بود ارتفاع کوکبی از انچه بر اصطرلاب رسم کرده
باشند اما بعد از اصطرلاب آلات دیگر هست که بدان ارتفاع بدانند و ساعات ولادت معلوم کنند
از روز یا شب و از انجا طالع استخراج کنند اما اگر منجم حاضر نبوده و اتفاق نیفتاده باشد آن زمان فوت شود و دریافتن
آن ممکن نباشد پس استادان این صنعت طریقها یاد کرده اند و آنها را نمودار خوانند تا بدان علما در ضبط طالع تحقیق
شود و وقتی که منجم را خبر داده بعد از زمانی ولادت پس منجم آن زمان را تخمین کند و بگوید که روز یا شب چند ساعت
گذشته باشد و از آن ساعات درجه طالع و اوتاد درست کند و بر نمودار عرضه دارد و اگر موافق افتد طالع
تخمین را آن طالع اعتماد نماید و الا بدان نمودار که خواهد طالع درست کند و باید که تفاوت زیادت از
نیم ساعت یا کمتر نبود و اگر تفاوت جز این مقدار بود اصلا دشوار پذیرد و در طالع تخمین عمل نموده اند
چون میزان و معاریست و نمودارات بسیار است انچه بر وی اعتماد است نمودار مسقط نطفه است که
منسوب به هرمس حکیم و در بیشتر روایات ابن هرمس ادریس پیغمبر است علیه السلام پس قول او اینست که موضع
قمر در طالع وقت مسقط نطفه طالع ولادت شود و طالع مسقط نطفه موضع قمر باشد در وقت ولادت و بعد
از وی نمودار بطلمیوس است پس قول او اینست که هرگاه درجه طالع وقت مثل تقویم کوکبی شود که مستولی بود
جزو مقدم اجتماعی یا استقبالی شخصی از انسان بوجود آمده و بعد از وی نمودار استر است که آنرا زردشت
نسبت کنند و دیگر بزرگان اند او ایشان سکندرانی و ماشاءالله مصری و اهل هند و غیر ایشان هر کسی نموداری یاد کرده اند
و ما این عمال احتیاط آنرا نیاوردیم که مطلوب ازین مسوده احکامست لیکن در زیج عمده هر یک را روشن گفته ام
و مثالها نموده و طالعها ارتفاعی نهاری و لیلی و انچه بکار رسد آورده و جا که هیچ کتاب اگر حاجت باشد نگری
آن زیج مدست **ثمرهٔ دوم در کیفیت احوال مولود بوقت ولادت قول بطلمیوس** بر هفت که تا
در نفس آدمی بر هفت قوت است و هر قوتی منسوب بکوکبی **اول** قوت طبیعی است او بقمر منسوبست
ثانی قوت حیوانیست و او بشمس منسوبست **ثالث** قوت شهوانی است و او بزهره منسوبست **رابع**
قوت نطق و تذکر است و او بعطارد منسوبست **خامس** قوت غضبی است و او بمریخ منسوبست **سادس**
قوت نفسانی است و او بمشتری منسوبست **سابع** قوت ماسکه است و او بزحل منسوبست پس این هفت
کوکب در آسمان بمثال هفت چشمه اند بر روی زمین و چنانکه ثمرهٔ هفت چشمه زمین که هفت بحر است در جوف
زمین میرود و از انجا بعروق اشجار میرسد و هر شجری بقدر استعداد نصیب خود میگیرند و از آن رسیدن و قبول
کردن نشو و نما حاصل می آید همچنان اثر قوت نفس کلی بهفت کوکب می پیوندد و بواسطه فلک ثوابت و از کرهٔ
انوار کواکب بارکان اربعه میرسد و از آن اثر موالید موجود میشوند و مولود را این همه قوتها و استعداد قبولیت در

زمانی که ترکیب میکرد و بقدر حیات فلک و اشکال کواکب و حالات هر یک در آن زمانی ثمرات آن بمرور ایام
ترتیب این اجرام از قوت بفعل می آیند هر یک در وقت خود بمقدار قوت مؤثر در مبدا احوال استعداد و قوت
تاثیر که مولود راست چون مقرر شد که حیات و ممات و سعادت و شقاوت و خیر و شر و نفع و ضرر و امثال
این که از صفات انسانست آدمی را بر توزیع تمامست اما این قوتها اثر انوار و صفت کوکبست و اجتباء آن کنند که
ابتداء احوال کواکب در قوت و ضعف و موافقت و مخالفت معلوم کنند تا از انجا حالات مولود را استدلال
کنند و حقیقت آنست که سعادت مولود از قوت و موافقت کواکب است و شقاوت از ضعف و مخالفت پس کدام
کوکب با قوت تر بود در مبدا احوال اثر او در مولود ظاهرتر باشد اما اگر مریخ در وتد طالع یا در بود و آن برج مذکر
باشد و موضع حمل او آسمانی شد و اگر مولود مذکر بود و نیز این در برج مذکر خاصه بحکم شمس آن فرزند سلامت یابد و اگر
مولود مونث بود و نیز این در برج مونث خاصه قمر حکم تمام است **اما اگر زحل** در وتدها در بود و دلیل مولود
و وضع حمل باشد و تباه شدن مولود و اگر زحل و مشتری بود حکم همین باشد و اگر زحل در هشتم بود یا در بعد از وضع
حمل بیمار شود و عجب که معلول ماند و اگر در هشتم بود خوف مرگ باشد و مریخ و ذنب درین حکم بینه برابرند
ثمرهٔ سیم در صحت طالع ولادت حکم هر مولودی از طالع آغاز وجود او کنند و آغاز وجود مولود در زمان
سقوط نطفه باید کرد که باشد و دریافتن آن زمان در وسع منجم نباید اگرچه نمودار مسقط نطفه معلوم شود **اما** بجهة
بر طالع ولادت باشد جهت آنکه احکام بر توزیع نقصانی است و آن قوتها در سقوط حاصل است و طالع سقوط
نطفه را اثر بود اما وقتی که بچه در رحم بود چون موجود گشت از حالی بحالی عظیم تر از آن وقت پس حکم از آن
بر خواستن بر نشستن چون انجا صورت خلقت و تمام است پس در وقت باید شناختن کیفیت و کمیت حالات
مولود و قابلیت صفتها حمیده و ذمیمه او و چون این اصل معلوم شد واجب کند بر عاقل که مرتبت عقل و فضل
او دانسته بود و دانستن احوال کواکب و بروج در زمانی ولادت و از انجا دلیل گیرد بر سعادت و شقاوت
مولود اندر داخلی و خارجی و حیات و ممات و هر صفت که آدمی را در بود **ثمرهٔ چهارم در احوال مولود بعد
ولادت** بچه بعد از آنکه از مادر جدا شود اندر آن جهت که آدمی بر مثال نباتست
در قوت طبیعی پس چنانکه بر عود و علم انگور یا تا انگاه که در وی صفتها وی تمام شود بر مولود نیز هیچ
حکمی نشاید کرد تا در وقتی که در وی صفتها انسانی تمام شود چون حرکات و سکنات و بر آمدن دندان و
قوت نطق و امثال آن و این مدت چهار سال شمسی شود و این مدت تربیت خوانند **اما** دلیلها تربیت مولود
درین مدت دو نوع است خاص و عام خاص درجه طالع است و صاحب و مستولی بر وی از ارباب مثلثات طالع
و عام شمس است بروز و قمر است بشب از آن جهت که تعلق شخص بقوت این دو نیر است و قمر خود مخصوص است باحوال اطفال

ازان روی که بحکم مزاج قمر دارد خاصه که صاحب نوبت قمر باشد یعنی اگر مولود شبی بود صاحب نوبت قمر باشد
و اگر مولود روزی بود صاحب نوبت شمس باشد از دیگر فرد اربست پس اگر طالع و صاحب نوبت هر دو و هر دو
ارباب مثلثات طالع خاصه رب اول مسعود باشند و بعضی دیگر نظر خاصه کرده باشند و ناظر بوند هر یک در جایگاه خود مولود
مولود پیوسته تن درست بود و با اشتها و دراز عمر و عزیز میان عشایر و مردم و پاینده و تربیت تمام **اما**
اگر بعضی دلایل نیک حال بوند و بعضی میانه حال باشند تربیت مولود و احوال او بر توسط کرده مناسب آن دلایل
و مواضع هر یک **اما اگر** وقت ولادت کسوف بود و نیز خاصه هر نوبت بکسوف یا خسوف منحوس باشد یکی در بعد
ثامن یا رابع اگر آن کوکب نحس بود یا منحوس کرده خاصه در وتد طالع یا آن نیز بود زود میرد **اما اگر** صاحب طالع
و رب مثلثه اول محترق بود یا منحوس یا در ثامن یا رابع خاصه که آن کوکب نحس بود مولود زود میرد خاصه که
صاحب ثامن یا رابع مریخ باشد **اما اگر** نحس در وتد طالع باشد مولود غذا دشوار خورد و اگر قمر پس از اجتماع
یا استقبال مقدم بر طالع یا بعد از ولادت منحوس گردد ضرر او قوی باشد و اگر مسعود بود نفع او بسیار بود
اما اگر این دلایل بیشتر او در وبال بوند یا هبوط یا راجع یا ساقط یا محترق مولود دیر برآید و اگر قوی تر این دلایل
با قمر محصور بود میان دو نحس در یک برج یا دو برج خاصه که در وتد باشند مولود میرد یا بدست مربیان
و معیوب گردد و خوار و عیب او رسد و عیب او در آن عضو پدید آید که بدان برج منسوب باشد خاصه که برج قمر معوج
الطلوع بود و عذر آنکه در بیت ثامن بود **اما اگر** قمر با دلیل دیگر در میان سعدان باشند بسیار کسان تربیت مولود کنند بتخفیف
و تربیت تمام **اما اگر** زهره و قمر از طالع ساقط باشند مولود از مادر تربیت نیابد و بعد ترا که او بود که بجای شیر
و رابع و صاحب هر دو بد حال بوند و منصرف از صاحب طالع یا ساقط بوند از طالع **اما اگر** بعد از سه روز قمر
بسعدی پیوندد و در وتد خاصه که آن سعد زهره بود مادر یا دایه را شیر بسیار بود و نیکو باشد مولود و غذا نیکو قبول
کند و اگر بنحسی پیوندد بدین سبب نقصان کند شیر مولود و غذا نتواند کردن **شرح پنجم در اقسام تربیت مولود**
مدت چهار سال رب مثلثه اول از طالع دلیل تربیت مولود است از وقت ولادت تا مدت یکسال و چهار ماه
و رب ثانی دلیل تربیت اوسط است بعد از یکسال و چهار ماه تا تمام دو سال و هشت ماه و رب ثالث دلیل تربیت
آخر است و آن بعد از دو سال و هشت ماهست تا تمام چهار سال پس هر کدام ازین ارباب مثلثات نیکو حال
و سالم بود از نحس در مولود در نوبت تربیت او تن درست باشد و تربیت نیکو یابد و اگر بد حال بود حکم برعکس
نشیند خاصه که این کوکب صاحب ثامن بود و اگر راجع بود مادر یا دایه ترک او کنند **اما اگر** این کوکب
در عاشر بود و نحس یا منحوس باشد یا هابط بود در افلاک خود یا کوکب نحس بر صفت بود مولود از جای بلند در
خاصه که آن کوکب زحل باشد و اگر آن برج آبی بود در آب افتد یا در چاه و اگر برج بادی بود از روزن یا از دریچه

افتد و اگر برج آتشی بود در تنور یا در آتش افتد و اگر خاکی بود از دیوار یا از بام در افتد و اگر آن کوکب صاحب ثامن بود
مولود بمیرد و اگر صاحب ماه نحس بود عیبی در وی پدید آید در آن عضو که بدان برج منسوب باشد یا بدان کوکب نسبت
دارد و ما آنرا نموده ایم که حمل دلیل سر است و اطراف روی و برج طالع مثل او دلیل سر است و اطراف روی و اول
خانه اگر مسعود بود یا بنظری سعدی مسعود شده باشد و بصاحب طالع مودت با ناظر بود مولود از آفت برهد
و اگر به سعد صحبت یابد و اگر سعدی در وتد بود یا در سیم یا در ششم مولود به سبب آن آفت نیابد **شرح دوم در اخلاق**
مولود و شش قسم است قسم اول در دلایل سبب کلی بر اختلاف خلق مولود خوی بر مولود بود و خوها بسیار است
و هر یک خلاف یکدیگر چنانکه صور نعمان مردم الکن اصل همه سه قوت است یکی عقلی که منسوب بعطارد دوم غضبی که منسوب
بمریخ سیم شهوانی که منسوب بزهره و فروعات این سه اصل حد و نهایت ندارد و بسبب ممازجت این دلیل یکدیگر
با دیگر کواکب بود و شان این را بهر رضی **اما اگر** امتزاج عطارد با مشتری دلیل قوت عقل باشد و رای بهاء و طهارت و طلب
علم و نفع رسانیدن و امانت و دیانت کارها و عدل و انصاف و نظر کردن در حقایق اشیا و امور آخرتی و مانند این
اما اگر امتزاج عطارد با زحل دلیل ایها باشد و نظار و جستن علوم مطعون و پوشیده بود و نعوذ معانی باریک اندیشی
باشد و در کارها و چیزها **اما** اگر امتزاج با مریخ کند دلیل او بمکر و حیلت باشد و طلب حرب کند و حد لطف در کارها و
سماوات ... و عصب کند **اما** اگر امتزاج با شمس کند رای او بسروری و ملکی و ولایت
و دوستی علم سیاست و زور ... باشد و تکبر و نظر در کارها و حکومت بود **اما** اگر امتزاج با زهره کند
او بعاشرت بود و ... و طلب شعر و موسیقی و اصوات و الحان و مزامیر و اوتار و لطف و خوش سخنی و نیک
خواهی خلایق و نظر با بود دین و اسلام **اما** اگر امتزاج با قمر کند رای او بسفر بود و سیاحت و حرکت و علم حساب
و ملاحی و نظر بکارها و سفر دارد **اما** اگر ... دو یا سه کوکب اتفاق افتد با عطارد و مزاج همه را ترکیب باید داد
چنانکه نموده ایم و غالب را از مغلوب جدا کردن و معطی را از مانع و بنای خلاف بر آن نهادن و دیگر از شریک
او ... آن اتفاق ... **اما** اگر عطارد بذات خود قوی حال باشد در صورت طالع شخصی بود
... قوی کرده و مردم ... تدبیر او ... باشد **اما** اگر ضعیف بود مولود کم تدبیر
و ... کاران کمی بود **اما** اما اگر قوت عرضی دارد ... بود و مشهور و معروف گردد ...
اما اگر بعدی ... بود ... و اگر بنحسی ... بود ... آنچه دانند و دارد **شرح**
دوم در دلایل خاص و عام بر اخلاق دلایل خاص و عام درین قضیه دو نوع است اما عام
دلیل کواکب است و بروج گفته ایم و کواکب عطارد و زهره و مریخ و قمر شریک آن **اما** از بروج جوزا و سنبله
و میزان دلیل ... اند **اما** اسد و عقرب و جدی دلیل ... اند **اما** سنبله و میزان و قوس دلیل عقل اند **اما** ثور

و عقرب و حوت دلیل حمق اند **در دلایل خاص طالعست** و صاحب و مستولی بر وی و کوکب مرات حاضر
در وتد طالع یا عاشر بود و آن خانه موضع یا شرف او باشد بعد از وی کوکب مستولی است خاصه که صاحب
طالع بود و بعد از آن قابل تدبیر قمر بود پس هر گاه کوکبی در صورت طالع مسعود بود مدار خلق مولود بر مزاج آن کوکب باشد
و موضع او || اگر مسعود بود مدار خلق بر مزاج مستولی بود بر طالع او و موضع وی || اگر قابل تدبیر قمر مسعود بود
مدار خلق بطالع بود و صاحب وی اگر چه ساقط باشد پس بنگرند اگر دلیلها خلق مولود که عام اند در بروجی باشند
که موافق مزاج ایشان بود از وجه عام پس حکم اخلاق آن کنند بود از وجه خاص و عام کنند مثلا چنانکه عطارد در برج
تربیت بعقل از دیگر کواکب و در برجی بود که بعقل نسبت مولود را عقل کامل باشد چنانکه در ثمره امتزاج شرح
داده ایم پس از دلایل خاص و عام هر کدام دلالت قوی تر بود اثر او در خلق مولود ظاهر تر بود و آنکه ضعیف تر
بود اثر او نهان تر بود **ثمره سیم در دلایل جزوی اخلاق** دلایل جزوی بر اخلاق بسیار است بعضی از آن است
آنکه اگر دلایل خلق یا بیشتر آن در بروج ثابت باشند مولود حاکم بود و در کارها با وقار و جسته و بر رای
خود ایستاده و متواضع || اگر در بروج ذو جسدین بود مولود رنگ آمیز بود و مصنع و حوض کنند و در کارها
و معان || اگر در بروج منقلب افتد سبک و شاد دوست دارد و بزرگ باشی بود و بی التفات و خواهد که هر صنعتی
و علمی چیزی بداند آمیزنده بود با مردم || اگر دلیلها خلق یا بیشتر او در برج بهیمی بود مولود خلوت جوید و منفرد
بود از خلایق و اگر دلیل راجع بود رای گردنده باشد و بر یک چیز قرار نکند و در کارها متحیر باشد || اگر بر موضع
دلایل خلق نحسان مستولی بوند مولود را چیزها بی علم و بی مزه ها دوست دارد و بد بیها نا خوش با خوش کند و فعلها
و شیوه ها نا پسندیده را قبول کند || اگر زهره و مریخ از طالع ساقط بوند خاصه که در برج بهیمی باشند مولود
احمق بود و بد گو بر خلق و تهمت نهنده و دروغ ساز || اگر مریخ قوی بود و زهره شریک او و مولود مایل بود بطرب
و فسق و فجور و لهو و زینت بطریق عنف و زور و حیلت و عربده کننده باشد || قوت زهره را بود و مریخ شریک
او دلیل جمال جستنها کند || اگر لطف و شیرین سخنی و مزاح و بازی || اگر قوت مریخ را بود و شرکت عطارد مولود
دروغ گوی بود و بحث و خصومت و خلاف کند و سخن خود باشد و بر آن مجتهد ایستاده و در سخن تند و تیز بود ||
اگر عطارد قوی حال بود و مریخ شریک او مولود عجز کننده بود و مزور و در نفاق پیشه و تمام رغبت بتهمت و تکبر
|| اگر قوت زهره را بود و شریک او عطارد مولود جوینده عزلت بود و خلوت و طلب حکمت کند و حسن
گفتن و سخنان شیرین و خوش و معنوی گوید و غزل او دانند و بد مستی بود و واعظ شود و زننده ساز بود ||
اگر قوت عطارد را بود و زهره شریک او مولود شاعر بود و شاعره و مناظره و منادمت مایل باشد و واعظ
شود و سخنان نیکو و خوش گوید و طرب انگیز باشد و رقاص بود خاصه که دلیل در برج میزان بود یا طالع میزان

باشد || اگر عطارد در برج با وی ان بود مولود شعر خوان شعر گوی و نظر مشتری بدو قوی شود و اگر زهره در برج با وی ان
بود مولود قوال شود خاصه در میزان || اگر این قوتها اندر وی [illegible] تفاوت کند بسیار باید احتیاط کردن در
معارضه و تفریق آن و مستخرج و در وقت احکام **ثمره چهارم در حکم مفردات** باید دانست که مهارت طبع
در کارها از قوت دلایل خلق است و حماقت طبع از ضعف دلایل خلق و منفعت از سعادت دلیلیست و مضرت
از نحوست دلیل و شهرت یافتن از اوتاد و رفعت و قصور در افلاک و خمول [illegible] از سقوط دلایل و تحت
الارض و تحت الشعاع و عزت از شرف و ذلت از هبوط و راحت و صحت از خانه و رنج و زحمت از وبال و
شادی از فرح و اندوه از برج و حیرت و تفرق در کارها و پشیمانی از رجعت و بیماری از احتراق || اگر در صورت
طالع دلایل موصوف باشند بصفات پسندیده و در مواضع نیکو و قوتها ذاتی و عرضی [illegible] مولود را در جهان
شود و ارزنده بود بصفات و اخلاقی که شرف و کمال و فضیلت آدمی بر آن است از خارجی و داخلی || اگر دلایل ضعیف
و منحوس و ساقط بوند و تحت الارض و یا تحت الشعاع و هابط و در مواضع بد باشند خاصه که هیچ کوکب سعد
بطالع ناظر نبود مولود در مرتبه بهایم افتد و بی قدر و خسیس باشد و بد تر آنکه دلایل در بروج بهیمی افتاده بوند یا
برج کلب که گفتن اند و نه شنیدن خاصه که طالع یکی از این بروج بود **ثمره پنجم در مواضع عطارد**
اگر عطارد در خانه زحل بود خاصه در دلو مولود فکرها صواب کند و طلب علم فلسفه و طلب [illegible]
آنچه بر [illegible] ماند و اگر در خانهای مریخ بود مولود دشنام دهنده باشد و بد اندیش خاصه در حمل و عقد ساز
کننده بود و حدیث دیگر دوست دارد و اگر در خانهای زهره بود خاصه ثور مولود غزل گوی بود و دروغ
زن و تهمت نهنده و [illegible] و غرور و عجب آرنده و در میزان لطیف طبع بود و زیرک و بسیار مزاح و اگر در خانهای
مشتری بود خاصه در قوس سخن گو بود و دبیر بود یا منشی و مدرس و فقیه و در حوت حکیم و داننده علوم دقیق و اگر در
خانه قمر بود مولود معاملت نیکو بود و بیان [illegible] کاری باشد و عمارت دوست و مدقق [illegible] و عجب [illegible] خود
و اگر در خانه آفتاب بود مولود در خشم باشد و شیدا و بزرگ باشی و قهار و اگر در سنبله بود صاحب [illegible]
شود و عزیز [illegible] پیش ملوک و اکابر و مستوفی و فاضل بود و دبیر و داننده علمها و اگر در جوزا بود داننده حکمت باشد
و زیرک بود و محکم ثبات و فاضل و نقاش و ظریف و درست و عجب کار **ثمره ششم در دلایل بروج [illegible]**
هر گاه که طالع شخصی سنبله اتفاق افتد آن شخص بطبع مصالح خود را بسازد و خود را از مرتبهای عالی رساند بعقل
کفایت چون وزارت و نیابت و مانند آن || اگر طالع **ثور** بود حکم همین باشد و لیکن خود را منصب قضا
و حکومت و مدرسی و توانگری و وزارت || اگر طالع **جوزا** افتد مولود در کارها کاهل افتد و تعطیل بود مصالح
خود را از یاد ببرد و خود را از مرتبهای عالی بیندازد و در جاهای ادنی رساند و اگر طالع **قوس** افتد همین حکم دارد

ولیکن جود ورایی قدر کند پیش عالمان ومنجمان ووزیران واکابر اما اگر طالع حمل بود مولود خود را بدست خود
هلاک کند بسبب مبارزت ودلیری کردن وخیانت وسلاح دوستی وکارها ولشکریان اگر طالع میزان بود
حکم همین باشد ولیکن بسبب زنان وشاهد بازی وطرب ومعاشرت وراندن شهوت وتناول کردن غذاها وخوشیها
وچرب وشیرین اما اگر طالع عقرب بود مولود پیوسته خود را رنجه دارد واز کارها خود بجوز زحمت رساند
وخود بسبب بیماری وعلت وعیب شود وعلت آن همه مبارزت بود وخیانت ودزدی ودو دمهای کم عقل وتیز
خشمی وناپاکی وستیزکاری وامثال این واگر طالع ثور بود حکم همین باشد ولیکن بسبب بندگان وخدمتکاران وطلب
زنان وکودکان وداشتن وفسق وفجور وزر وسیم خود را معالجت بد کردن ودروغ گفتن وکاهلی وگرانکاری اما
اگر طالع دلو بود مولود دشمن انگیزد ودر آب افتد وحیوانات پرورد ودوست بود وبدکار باشد وطلب
طلسمات دارد ونکار وبحث بسیار بود وبخشنده واگر طالع جدی بود مولود کاتب بود وسخت کوشش در طلب مال
ومعاش وجمع کند ومال بود نگاه دارنده وکم خورنده وغذاها ناخوش خورد ومال گرد کند بسختی ورنج
اما اگر طالع سرطان بود مولود در حالت دوست دارد وسیاست والفت عوام ودیدن ولایتها و
مقامها وخوش کوهها ودریاها وریاست طلبد در میان عوام اما اگر طالع اسد افتد مولود بزرگی وملکی
خواهد ومتکبر بود وعالی همت وبزرگ باشد وصحبت سلاطین جوید وسروران ونزدیکان پادشاه وکارهای قدر
کند وخود را توانگر دارد واما این حکمها در ترکیبات تفاوت نکند والبته ازین معانی خالی نبود فصل ششم در
صورت ومزاج مولود بسه اثنا فرد اول در معرفت دلایل او صورت ومزاج مولود از روی کیفیات
بطبیعت کواکب بسیار بود وناظر بطبیعت مستولی بر طالع یا مستولی بر موضع قمر یا بر صاحب طالع اگر در صورت
طالع کوکب بسیار بود وقوی تر بود دلیل باشد بر این حال اگر یکی نبود مستولی بر طالع مدبر این حال بود واگر این
هر دو حاصل نبود حکم بر مستولی موضع قمر باشد واگر او نیز نبود مدبر صاحب طالع باشد اگر ساقط بود واگر این
همه دلایل حاصل باشند قوی تر را مقدم دارند ودیگران شریک او بوند چون این مقدمه معلوم شد دلایل هر
بیرا بکنیم فرد دوم در دلایل منفرد اگر مدبر این حال زحل بود واو مشرقی بود مولود سیاه چرده
بود ومایل بگندم رنگ وآبادان تن وسیاه موی وسپید موی وپاک وبردبار بود ومعتدل بالا وگران طبع
وغالب بر مزاج او سردی باشد اما اگر مغربی بود مولود گندم گون باشد وسیاه چشم ولاغر تن وخرد اندام اگر
موی وغالب بر مزاج او سردی وخشکی بود واگر مشتری مدبر بود واو مشرقی باشد مولود سپید اندام بود و
پاکیزه وبسیار موی وبزرگ چشم ودراز بالا وصاحب کم سخن وکم آزار وغالب بر مزاج او گرمی وتری بود
اما اگر مغربی بود رنگ او سپید بود ونیکو موی باشد وموی کمتر دارد وشهلا چشم بود وخرد اندام وقامت.

برمزاج او تری باشد واگر مریخ مدبر بود ومشرقی باشد رنگ او سرخ وسپید بود وازرق چشم باشد ونیکو
قامت وآبادانی تن ومیانه موی وغالب بر مزاج او گرمی وخشکی باشد واما اگر مغربی بود مولود خرد اندام باشد وخرد
چشم وسرخ موی وسرخ رنگ واندک موی کوتاه گردن وغالب بود بر مزاج او خشکی واگر زهره
مدبر بود واو مشرقی بود مولود پاکیزه روی وبشره نیکو بود وخوب صورت ومعتدل قامت وفراخ
تن وسیاه موی ودراز موی واندام مردان بزنان مانند باشد ومعتدل بود ونیکو شکل وخوش حرکات
وسیاه چشم یا شهلا چشم وقوی شهوت بود وبر مزاج او معتدل میان سردی وتری اگر مغربی باشد
رنگ او سپیدی بود که بزردی زند ومعاشرت دوست دارد وجامه زیب ولطیف طبع بود ونیکو قد و
بسیار موی وسیاه چشم وموع برانگیختن شهوت ناپاک وغالب بر مزاج او تری بود واگر عطارد مدبر بود
مشرقی باشد رنگ مولود گندم گون بود ومایل بسیاهی ومعتدل اندام بود وباریک تن ونیکو الفت وخرد چشم
ومیانه موی وغالب بر مزاج او خشکی باشد اگر مغربی بود رنگ او بسبزی زند از گندم گونی وزاغ
تن بود وخوب اندام وباریک آواز وچشم ودر خاک آرمنده وتیز فهم بود وغالب بر مزاج او گرمی وخشکی
واگر شمس مدبر بود مولود لاغر تن ورنگ او بزردی زند وبزرگ سر بود وقوی بصر ومعتدل قامت
وباشکوه وهیبت وغالب بر مزاج وی گرمی وخشکی واگر قمر مدبر بود ودر مشرق باشد مولود سپید رنگ
بود که بسبزی زند ونیکو منظر باشد ومتحرک وپاکیزه اندام وغالب بر مزاج او سردی بود واما اگر مغربی بود مولود فربه
باشد وزشت اندام ونیکو معیشت وبیماری ناک ورنگ او مایل بود بزردی وروشن ودراز موی بود
اعضا او در حرکت ودیر کام باشد وغالب بر مزاج تری بود واما یاری دهنده هر کوکب چنانکه
آفتاب یاری دهد در هیات رجال وفربهی وبزرگی قامت ودر گرمی وخشکی واجا اما قمر یاری دهد در اعتدال
هر صفتی تری وز اجساد وحرکات فرد سیم در احکام بر حالات پنج کوکب خمسه متحیره
چون اقبال زحل شریف بود مولود تن آور بود وتوانا وقوی جثه وچون مقیم راجع بود مولود قوی تن بود ودر میانه
قامت وجلد وچون راجع بودن مولود خرد بود وضعیف وچون مقیم استقامت بود مولود معتدل [illegible]
باشد وچون شعاع شمس بود مولود حسیس باشد ودون همت [illegible] ورسته نبود
اما اگر صاحب طالع بر ذروه فلک شد وبر بود مولود کشیده بالا باشد وتن او در طرف بالائی قوی تر بود
اما اگر در حضیض باشد مولود کوتاه قامت بود وخرد اندام وطرف زیر او قوی تر اما اگر در بعد اوسط بود
یعنی میان ذروه وحضیض نزدیک یکی از دو مقام مولود معتدل اندام بود وقوی میان کمرگاه واما اگر اتفاق
چنان افتد که صاحب طالع در اوج بود وبازده دیگیا اوج خاصه که رونده باشد ودر آن وقت هم بر ذروه فلک

تر و بر باشد بالای مولود از حد اعتدال بگذرد و در درازی و اگر این اتفاق در حضیض افتد بالای او در غایت پستی
باشد اما اگر از درجه طالع ابتدا از اوایل برج افتد مولود دراز بالا بود و اگر از اواخر افتد کوتاه بالا بود و اگر از
اوسط افتد معتدل قامت باشد اما اگر بیشتر دلایل درازی یا کوتاهی و فربهی و لاغری و قوت و ضعف و رنگ و
مزاج چون با همدیگر موافقت کنند مولود را از حد اعتدال بگذرانند در آن صفت و هیات و مزاج و رنگ نظر
با احتیاط باید کردن در وقت احکام **شعبه چهارم در احوال حواس و قوتهای نفسانی و آن چهار ثمره**
اول در حواس ظاهر پنج حس بینایی را اول حاسه سمع است یعنی شنودن آوازها از مکان
متوسط بهوا کلی و صدورت آن از گوش است و تربیت کننده او زحل است بشرکت مشتری **ثانی** حاسه بصر
یعنی دیدن الوان و اشکال و صدورت آن از چشم است و تربیت کننده او شمس است بشرکت قمر **ثالث**
حاسه شم است یعنی بوئیدن چیزها و دانستن بوی خوش از بوی ناخوش بسبب هوا و صدورت آن از بینی است
و تربیت کننده او زهره است بشرکت مریخ **رابع** حاسه ذوق است یعنی چشیدن طعامها و دانستن طعم از ترش
و با مزه از بی مزه و صدورت آن از زبان است و اطراف دهان و تربیت کننده او عطارد است بشرکت قمر
خامس حاسه لمس است یعنی دانستن نرم از درشت و گران از سبک و این قوت در همه پراکنده است و
بیشتر او در سر انگشتان است و تربیت کننده او قمر است بشرکت زحل با هر کدام ازین کواکب قوی بود و در
دار خانه ششم و هشتم و از نحوس آن حس که بدو منسوب سالم باشند و بکمال و اگر ضعیف بود ناقص باشد
و با عیب و اگر دلایل در او تا دو بود و با همدیگر ناظر حواس در غایت نیکی بود و بر ترقی باشند اما دلیل حسی
از ین حواس از تحت الشعاع منصرف شود و بعدی متصل گردد یا آن موضع که بیرون آید و بموضع نیک رونده بود
یا از حضیض در بر رفته و از رجوع بر استقامت شود یا از شعاع آفتاب بیرون آید آن حس که بدو منسوب
باشد قوت او زیادت باشنده بود و نقصان نپذیرد اما اگر احوال دلیل بر خلاف این بود آن حس را خلل افتد
و در نقصان او اثرا اتفاقی ظاهر شود که نوبت ترتیب نوعی از انواع بدین دلیل رسد و آن از سبب قوت و
ضعف دلیل باشد در وقت ولادت و در هر وقت که نوبت بدو رسد **ثمره دوم در حواس باطن**
همچنانکه حواس ظاهر پنج است حواس باطن نیز پنج است و در هم و صفت ایشان خلاف بسیار است پس پنج مشهور
آنست که **اول** قوت وهم است و او را خاطر نیز گویند **ثانی** قوت مصوره است و او را مخیله نیز خوانند
ثالث قوت متفکره است و او را مدبره نیز خوانند **رابع** قوت حافظه است و او را ثابته نیز خوانند **خامس**
قوت ذاکره است و او را ناطقه نیز خوانند و این حواس باطن اگر چه هر یکی بصفتی و فعلی مخصوص است چنانکه
حواس ظاهر اما افعال این حواس مسلسل است بیکدیگر و یک فعل را تعلق تمام است بدیگری و آن دیگری موصوف

نشود و بدان صفت عالی عقل و نفس بعالم محسوس نیاید و معلوم غیری نشود و ما را غرض این است که هر یکی ازین
حس بکوکبی منسوب است بحسب تجربه چنانکه قوت وهم منسوب است بمشتری و قوت مصوره منسوب بمریخ و
قوت متفکره منسوب بزهره و قوت حافظه منسوب بزحل و قوت ناطقه منسوب بعطارد پس هر کدام کوکب
که قوی حال بود از ین پنج کوکب بقوتهای ذاتی آن حس که بدو منسوب بکمال باشد و اگر ضعیف بود آن حس نیز
ضعیف باشد و چون کوکب بقوتهای ذاتی و ضعف این حواس را هم بدان طریق استدلال کنند که در حواس
ظاهر گفته شد در اتصال و انصراف و این حالات دیگر که در دلایل حواس ظاهر یاد کرده ایم در زیادت و نقصان
از حواس آن اصل نگاه دارند **ثمره سیم در دلیل عقل** و دو قوت دیگر است یکی را عقل عملی
و معاش خوانند دوم را عقل نظری و غریزی گویند پس آنچه بعقل عملی توانند شناختن یکی از بدی و ظلم از عدل
بدین عقل معلوم او شود که مصلحت او در کدام امر بهتر است از امور دنیاوی و عالم شاید تا تخصیص این بنظام عالم بود و
بقمر منسوب است **ثانی** عقل نظری است که بدو رسیده شناسد آدمی را در صفات خدا تعالی و حقایق اشیا و معقولات
رسد و نفرین کند میان حدوث و قدم و ارواح و اجسام و او منسوب بآفتاب پس هر کدام ازین دو کوکب
قوی حال تر بود در مولود آن عقل کامل باشد اما اگر این هر دو نیز قوی حال باشند بهمدیگر ناظر منظر مودت و بطالع نگرند
یا بصاحب مستولی یا بهر دو خاصه از او تا و این هر دو قوت در مولود بغایت و نهایت باشند و مولود
در امور دینی و دنیایی زیرک بود و دانا و هر مصلحتی را در وقت او کار در بجای او چنانکه باید و دانند و تا قوت
و اگر نظر عداوت بود کارها بعنف سازد و غلظت و در علم سیاست نیک باشد و اگر هر دو ضعیف باشند
و از طالع و صاحب او ساقط مولود بی تدبیر بود در کارها دینی و دنیاوی جاهل و مجهول باشد **ثمره چهارم در نسبت
قوتهای نفسانی بکواکب** قوتهای نفسانی بر سه قسم است که تربیت همه بدو بند اشخاص **اول**
روح طبیعی است که موضع او در جگر است و نتیجه او سه قوت است اول قوت غذا دادن دوم قوت
بالیدن سوم قوت توالد و تناسل اما فعل این روح در چیزها کثرت طلبیدن است و مشتهی تعطیل در کارها
و کاهلی و دیر بی ارزو و در شهوت بودن و راز نگاه داشتن و نهانی و صبوری جستن و او از تاثیرات قمر است بشرکت
زهره **ثانی روح حیوانی** موضع او در دل است و نتیجه او دو قوت است اول فعل کردن دوم دریافتن انفعال
اما هر چه آدمی را خشم است و قهر کردن و بغض و حسد و کینه و طمع و شجاعت و تفوق جستن و تحمل و قاعده بزرگی
بدو منسوب و او از تاثیر آفتاب است بشرکت مریخ **ثالث روح انسانی است** و او را ناطقه نیز خوانند و قول بعضی
آنست که موضع او دماغ است اما در حقیقت او در امتناع کرده اند و هر قومی را در وی قولی است و محققان
گفته اند که او از عالم غیب و ارواح است و تعلق او در آدمی نه چون تعلق قوتهای دیگر است و این غمناست که آدمی را

از حیوانات جدا کند و او را باری تعالی بخود اضافت کند **ونفخت فیه من روحی** و دیگر فرمود **قل
الروح من امر ربی** و هرچه طلب علم است و ادب و حکمت و سعادت آخرت و جستن نجات از علایق
رسته کاری طلب داشتن از علم طبیعت تا پیوند و بعالم آخرت و معاد و قصد و صفت این روح مجازی
عقل نظری و نظری بعضی گفته‌اند که او همان عقلست و تربیت کنندهٔ او عطارد است بشرکت مشتری پس اگر این
کواکب قوی حال باشند و بهمدیگر ناظر خاصه از او تا دایر [illegible] قوتها در مولود عظیم بود و در تزاید و ظاهر اما آن اصل را
نیز نگاه دارند که در آخر ثمره خواهیم [illegible] گفته شود و در زیادت و نقصان بسبب اتصال و انصراف دیگر حالات
دلایل   قوت دیگر است که آنرا خارج طبیعت خوانند و آن قوت بسبب [illegible] مزاج و باطل شدن تحقیق آن است
و او خاص زحل تعلق دارد و بعضی کسان گفته‌اند که شریک حمل قمرست و از روی خاص شریک زحل آن کوکب است
که دلیل موت مولود باشد **ثمره پنجم در عارضهای فهمها و فعلها** این حالات از ساقط بودن قمر و عطارد است
از همدیگر و سقوط هر دو از طالع و صاحب وی اگر در برجهای بهیمی باشند بدتر باشد و مولود بخنا حقی بود
و جاهل خاصه که طالع برجهای بهیمی بود و اگر نحسان بدین ناظر باشند و ایشان نحوس باشند در مولود بسیار بماند
از انواع صرع اما اگر طالع روزی بود و زحل بر مرکز وتد باشد خاصه وتد طالع مولود را جنون ظاهر شود خاصه
که برج ثور باشد اما دیوانه ساکن بود و کم آزار و خود اگر طالع شبی بود و مریخ بر مرکز وتد خاصه وتد طالع
حکم همان باشد که دیوانه شود و دیوانه مضطرب و متحرک و بدکار و آن بتر باشد که قمر و عطارد چنان باشند که گفته شد
اما اگر مریخ در برج عاقبت بود و زحل شب خاصه که یکی از این دو در سرطان شد یا سنبله یا حوت یا یکی از این
دلایل وتد طالع بود و در سعد و دماغ مولود رطوبت غلبه کند خاصه که این نحس مستولی بود و در موضع قمر و عطارد
و قمر منصرف بود از اجتماع یا استقبال و همچنان اگر در عقده ذنب باشد پس مولود را دیوانه و پری زده [illegible]
و هر علت که بسبب عشق و مانند آن بود ظاهر شود و ترس و هول و هیبت پدید آید در وی خاصه که مریخ در طالع
راجع بود و در موضع خود نا مقبول شود و از وی [illegible] یا با ذنب بود پس ممکن باشد که مولود خود را از ترس
خیالات هلاک کند و بسیار مصالح خود را زیان آید و خاصه که طالع میزان یا حمل بود **ثمره ششم** بودن زهره و مریخ
مذکر را فزایند و رز مذکر مردان و در طالع زنان میل کرده‌اند شهوت زنان بفعلها مردان و اگر این دو در برج مونث باشند
میل گردانند مردان را بافعال زنان و زنان را بافعال مردان **ثمره هفتم** بودن زهره و مریخ در برج در افزایند
گفته شد و افعال مردان و زنان خاصه که متقارن شده باشند و اگر در برج مونث باشند و در غایت زنان را بغایت
کنند و مردان را بفعل زنان بدارند **ثمره هشتم** اگر طالع مولود عقرب بود و زهره در طالع و زحل هم بدو ناظر بود و فعل
زنان کنند یا مخنث باشد و اگر مریخ در ثور بود و طالع ثور باشد حکم همان بود و زینت کنند و باشند اما اگر زهره در طالع

صفت آنکه از عقرب یا ثور آن زن شهری کند و لباس و روش و شکل مردان دارد و اگر در طالع عقرب بود
و مریخ در ثور یا طالع ثور بود و زهره در عقرب همان اثر کند در زنان و مردان که گفته شد **ثمره نهم** اگر عطارد
و زهره و مریخ در برج مونث باشند خاصه در سنبله یا حوت یا عقرب و زحل بدیشان ناظر بود
خاصه زهره و عطارد و مولود اگر مرد و عنین باشد و اگر این دلایل در برج مذکر بود و مولود زن باشد عقیم
و بمردان کم رغبت نماید خاصه در سنبله و میزان که هر دو برج عقیم‌اند و اگر این دلیل در برج مذکر و مونث
باشند و با همدیگر ناظر و نحوس بد و بعضی در ششم بود و بعضی در طالع و زحل در ششم بود و با دلایل ناظر باشد
خاصه بعداوت مولود فاعل و مفعول **ثمره دهم** بودن زهره و مریخ در برج مونث و عطارد و سهم ناظر و کی
انها در ششم بود و بغلامان و خدمتکاران میل بود و بسیار رغبت باشد در کسان و خاصه که دلایل ضعیف بود
و اگر زهره ساقط بود مولود کم شهوت باشد و این دلایل بعضی بصاحب پنجم بصاحب دهم نگرد مولود عاشق
پیشه بود و بامردان و اگر این دلایل در برج مذکر باشد و ناظر بطالع مولود عاشق بود و درین فعل نیز شهوت باشد و اگر
از طالع خانها مریخ بود مولود دلیر باشد درین فعل و اگر خانها زهره بود کمتر کند و پوشیده و اگر خانها عطارد
بود افعال او بر توسط باشد و امردان و زنان را دوست دارند اما اگر مریخ در خانها زهره بود یا زهره در
خانها مریخ یا هر دو در خانه یکدیگر بوند مولود نیز شهوت باشد و بلید کار و همه نوع و هر کس بر وی و مولود
حکم طالع زن همین باشد و اگر صاحب طالع در ششم بود و آن برج بهیمی باشد مولود با حیوانات جمع آید و مشغول
نزدان خاصه که عطارد و زهره ناظر بود **شعبه پنجم در احوال عمر مولود و هفت ثمار ثمره اول در مقدمه بیان عمر دلیل**
بیرون شهوت بیشتر بشناختن احوال اعمار بخداوند است تعالی و تقدس اما بزرگان این صنعت شریف بتجربه
و قیاس اصول یاد کرده‌اند و آن دو دلیلست یکی هیلاج دوم کدخدا و هیلاج دلیل روح است و کیفیت عمر
کدخدا و دلیل جسم است و کمیت عمر اما اول کسی که در کیفیت و کمیت عمر سخن گفت هرمس بود و بعد از وی بطلمیوس
که تلمیذ او بود و بعد از آن بزرگان دیگر چون هیلاج و دلیل روح است که کدخدا و دلیل جسم نظر و مرافقت بود
با هم لفظ و تشخص باشد اما حکما و طبیبی گفته‌اند که اعمار مردم همچون نفس است بحرارت بود و چندانکه عمر برود و جسد قبول
و امراض بود و باشد عمر مولود و نیز به انجام رسد با بحرانی پیش کم آن و ابو معشر در کلیات اعمار میگوید که اگر میلاد
اتفاق افتد بوقت تحویل قرآن سعلی و طالع یکی از دو خانه زحل و مشتری باشد و در مولود بسیار بقای آفتاب
هیلاج بود و ماه در مولود لیلی قمر هیلاج بود و هر یکی از این دو هم حدود که او باشند و کواکب دیگر قوی حال بودند
و او را ناظر باشد و بسعود ممکن باشد که مولود سالها اقران [illegible] سلی عمر یابد و آن دویست و چهل و هشت سال بود
و تقریبا اما اگر چنین اتفاق بوقت قران کبری عمر یابد و آن نهصد و شصت سال بود و تقریبا عمر نوح ع

باستشهاد آورده است اما قول جمهور آنست که چون آفتاب هیلاج بوده در خانه یا شرف خود هم
او کدخداه بود عطیت کبری خود دهد و آن صد و بیست سال باشد شمس پس اگر قمر بود ناظر بود بنظر مودت
از وی چه پنج سال دیگر افزاید و همچنین زهره هشت سال و عطارد بیست سال و مشتری دوازده سال
مبلغ صد و هشتاد و پنج سال باشد و هرچه نحس ساقط بود از کدخداه واجب کند که مولود بدین عطیت
برسد و او شیخ مریم برین قول است اما اهل روزگار دریافته‌اند که عمر مولود از صد و بیست سال که عطیت کبری
آفتاب است بگذرد و این قیاس شاید که آفتاب هیلاج بوده و در خط خود تا درجه دهم که کدخداه باشد و اگر هیلاج دیگر
کدخداه بود باید که سالم بود از نحوس در طالع و کواکب دیگر نیکو حال باشند و بطالع ناظر اما اگر احوال قمر را
بود و آن شرایط ممکن شده باشد که مولود صد و هشت سال عمر یابد که عطیت کبری قمر است **نمره دوم در طلب هیلاج**
متقدمان پنج اصل را ذکر کرده‌اند که هر یکی از آن هیلاج خوانند اول نیر اعظم است که چشمه قوت حیوانی و
مایه زندگانی است و ثانی نیر اصغر است که چشمه قوت طبیعی و مایه کون و فساد است و ثالث و رابع تابع این
دو اند و این جزو مقدم است و سهم السعاده و خامس درجه طالع است پس باید چون درجه طالع محقق شود و اوتاد و
مواضع کواکب اگر طالع روزی بود نظر با آفتاب کنند اگر او را در طالع یابند یا دهم یا هفتم یا یازدهم یا هشتم
یا نهم پس او شایسته بود به هیلاجیت و اگر درین بیوت نبود نظر بقمر کنند اگر او در طالع بود یا دهم یا هفتم یا یازدهم
یا چهارم یا پنجم یا دوم یا هشتم یا سوم و هیلاجیت شایسته بود الا اگر او نیز که و تابع هر دو بنگرند
پس اگر طالع اجتماعی بود در روزی یا شبی اول بجزو اجتماع بنگرند اگر در اوتاد بود یا مایل الاوتاد و پس او شایسته بود و
هیلاجیت والا بسهم السعاده بگرند اگر او نیز در اوتاد و مایل الاوتاد باشد شایسته بود بهیلاجیت و اگر نبود بگذرند
او نیز گویند اما اگر طالع استقبال بود در روزی یا شبی نخست بسهم السعاده نظر کنند اگر نشاید بعد از آن بجزو
استقبال بگرند و اگر این هر دو هیچ نیز نشاید پس هیلاجیت بر درجه طالع ثابت باشد که او بطبع هیلاجست
اما در طالع شبی قمر مقدم بود و بعد شمس اگر در اوتاد یا مایل الاوتاد و نهم و سوم نبود بعد از وی شمس نظر کنند
اگر او نیز در اوتاد و یا مایل الاوتاد نبود به تابع هر دو بنگرند بهمان صفت و ترتیب که یاد کرده‌ایم و اجتماع
یا استقبال مقدم را در روز و شب اعتبار کنند اگر این چهار اصل نشایند درجه طالع هیلاج باشد و اگر درجه
طالع هم نشاید مولود را عمر نباشد اما قول متقدمان آنست که در طالع روزی یا شبی اگر آفتاب در ربع مذکر و برج
مذکر بود شایسته بود هیلاجیت را الا در خانه دوازدهم و ششم اما قمر بروز و شب بالای زمین یا بزیر زمین
اگر در ربع مونث و برج مونث بود شایسته باشد بهیلاجیت و در نهم شاید اگر برج مونث باشد و آفتاب
نیز در نهم شاید اگر برج مذکر بود که فرح اوست و قمر در سوم نشاید بروز و شب که فرح اوست اگر برج مونث باشد

اما قول دوروتیوس آنست که آفتاب در بیت هفتم نشاید که هیلاج باشد اگر برج مونث بود و در بیت ششم
شاید اگر برج مذکر باشد و یاد کرده‌ایم در شجره اول که ربع مذکر از درجه طالع است تا درجه عاشر و آن ربع دیگر
که در مقابل اوست اما درجه عاشر تا سابع ربع مونث است و آن ربع دیگر در مقابل اوست و بدانند که [illegible]
اختلاف اقاویل درین عمل بسیار است آنچه پسندیده‌تر است و محقق است
[illegible] شایسته‌تر [illegible] از دو وجه باشد یکی به اوضاع چنانکه تقریر
رفت دوم کدخداه و این چنان بود که اگر هیلاج بموضع شایسته
بود چون او را کدخداه نباشد و همچنین درجی بود که درین
پس بهیلاجیت نشاید که از هیلاج تنها مولود عمر نیابد
تا کدخداه نبود [illegible] اندر زیج حقیقت هیلاج و کدخدا
دو مسطر اند در صورت طالع جهت تعیین
از برج غیر برین چنانکه نموده شد پس این
اقاویل را در طلب هیلاج از آنچه طالع نهم
و ترتیب هیلاجات ثبت کرده‌ام در توضیح
شایسته‌تر از روزی و شبی از آنچه در پیش
گفته شد و مسطر اول از آنچه طالع که
که هر یکی نوشته شده و طالع روزیست
و مسطر دوم که بسیاری نوشته
شد طالع شبی است و درین
عمل انجا بسیار کشیده
اند اندرین مختصر رفت
و معانی در وی جمع گمان
آنست که درین عمل
هیچ کتاب دیگر چنین
نباشد والله اعلم
بالصواب

ثمره سیم در طلب کدخداه چون هیلاج جست بر یکی از ان پنج اصل ثابت شود بروی کدخداه طلب دارند
وکدخداه آن کوکب بود مستولی بود بر موضع هیلاج از ارباب حظوظ او و ناظر باشد اما اگر برو درجه
نباشد بر جهت جایز بود اما بعضی گمان اتصال محل با منزوداه داشته اند اما اگر شمس با قمر هیلاجیت نداشته
باشند و در حظ خود بوند او لیز باشند کدخدائی اما دقت باشد که در صورت طالعی برج اصل هیلاج باشند
بموضع و کدخداه پس حکم بران نهند که از همه قوی تر باشد بمحل کدخداه و کثرت هیلاج دلیل کند بر قوت حیات
مولود و سلامتی مزاج و صحت بدن و خوشی زندگانی و بسیاری کدخداه دلیل عزت و رفاهیت تن درستی

بزاد ادستی

و بر ورش یک **ثمره چهارم در مکث عمر** هرکوکبی را چهار عطیت است اول عظمی دوم کبری سیم وسطی چهارم
صغری اما عطیت عظمی بر دور دو نهایت بگذارند و باقی را در موالید وکدخداه عطیت عمر بحسب موضع خود دهد
چنانکه اگر بحقیقت وتدی بود از اوتاد و طالع سالها که عظمی عطا کند و اگر بحقیقت مایل اوتاد بود سالها وسطی
کند و اگر بر حقیقت زایل اوتاد بود سالها صغری عطا کند اما اگر سعدی بکدخداه ناظر بود از درجه وتدی سالها
صغری خود در عطیت کدخداه زیادت کند و اگر درجه مایل اوتاد نگرد ثلثان عطیت صغری زیادت کند و اگر
از درجه زایل اوتاد نگرد ثلث عطیت صغری زیادت کند اما بعضی بزرگان گفته اند اگر آن سعد از وتد نگرد سالها
صغری زیادت کند و اگر از مایل اوتاد نگرد و بعد ماها زیادت کند و اگر از زایل اوتاد نگرد و بعد
سالها و روزها زیادت کند اما اگر نیرین ناظر بوند بکدخداه و نظر مودت زیادت کنند در عطیت چنانکه گفتیم
نظر عداوت بهمان نسبت کم کنند از عطیت کدخداه و اگر نحسی بکدخداه نگرد بعداوت از وتدی سالها نحس
خود از عطیت کدخداه کم کند بهمان نسبت که در زیادت کردن سعدان گفته شد اما نظر مودت نحسان کم
زیادت نکنند ولیکن در خوبی بخشش را فزاید مناسب نظر و موضع و قبول بود و سعدان نظر عداوت کدخداه
اگر کدخداه قوی با مولود خوشش بخشش باشد و جای جست پاکیزه و فراخ روزی ترتیبها نیکو باید و کدخداه
عطیت عمر خود تمام کند و اگر ضعیف باشد مولود تباه بود و نه خوشی زندگانی و کم ترتیب و عطیت
خود تمام نتواند کردن اما اگر کدخداه محترق بود بکدخدایی نشاید کرد نخانه با در شرف خود بود و مولود
بود ناظر اما اگر آن سعد که بکدخداه ناظر بود و قوی حال باشد و نظر قبول بود از مایل اوتاد چهار دانگ سالها
صغری خود در افزاید و در زایل اوتاد دو دانگ عطیت صغری خود اما اگر ضعیف بود نا مقبول ماه و روز
زیادت کند اما حکم نحس همین باشد اگر ضعیف بود و نا مقبول سالها کم کند نه ماه و روز و اگر قوی حال
بود ماه و روز کم کند اما ابو معشر در موالید کبیر آورده است که اگر موضع هیلاج یا کدخداه پیش از مرکز وتدی
بود تا غایت پنج درجه آنرا هم از حساب وتد شاید که دارند اگر از آن برج بود و نه از برج پیش از وی و ما
بسیار طالعها و موالید در نظر آمده که استادان معروف در استخراج هیلاج و کدخداه و دیگر دلایل
البیوت را اعتبار نکرده بودند و بر جهت دلکاه داشته و در بعضی طالعها دیده شد که حکم او از صاحب
او کرده بودند اگرچه درجه طالع آخر برج افتاده بود و التفات نکرده بدان پنج درجه که پیش از برج
است کانرا درجات ضعف و میته خوانند و درجات چنو گویند و در بعضی طالع دیده شد که چون درجه طالع
بعد از یازده درجه برج افتاده بود و حکم آن طالع از صاحب مستولی او کرده بودند و صاحب بیت بطالع
را شریک او کرده همچنین بر دوازده خانه ابو المحامد غزنوی در کفایت یاد کرده است این نوع را و جمهور آنرا

واگر درجهٔ طالع اوایل برج افتاده بود و ثانیه برج حکم دارد و صاحب وی کنند و متقدمان بر آنند که پنج درجه
پیش از هر بیت ضعیف بود چنانکه گفته شد یکی آنکه فلک بحرکتی که کند با عمق ارند و دعوی میکنند که چون کوکب از
پنج درجه بود بیت گذشته نزدیکی بود و شده باشد و چون شود پنج درجه بیت دیگر رسیده باشد آن بیت باز در وی بود
نیافته بود پس این جهات نه از این نسبت اند و نه آن آن خانه پیش این را ضعیف باشد و گفته که کوکب در دو بیت
قوی تر باشد اما بعضی از اصحاب گفته اند که در طالع هر درجه که خواهی که بشناسی قوت طالع از اوایل برج بود و بعضی گویند
که از آغاز قوت طالع پیش از آن درجه او بود و پنج درجه و نهایت قوت وی اول پنج درجه بیت دیگر باشد و گفته اند
وی و بعضی گفته قوت طالع از درجهٔ طالع بیت دیگر اما اصح آنست که آغاز قوت طالع از اول بر بیت و نهایت
قوت بر درجهٔ طالع و نهایت قوت آخر برج اگرچه درجهٔ طالع آخر برج افتاده بود و جهت آنکه قوت طبیعی هر
برجی میکند بی نسبت مدار در برج از کوکب بطالع در آید آغاز کند از مزاج خود و قوت دادن طالع را باز برج طبیعت
طالع و چون به درجهٔ طالع رسد قوت و نسبت برج بکمال رسیده بود و چون از آن درجه بگذرد قوت او روی بنقصان
نهد تا در آخر برجی بسلیمی شود و چون برج دوم اشتغال کند آغاز کند از قوت خود ظاهر کردن مناسب بیت
دوم همچنین در هر دوازده خانه و طالع پس بحکم این قول کوکب در هر بیت که بود حکم او را همان بیت کنند اما
بعضی کسان گفته اند بر حسب را اعتبار کنیم بهمین طریق که گفته شد وقتی که بر حالها ظاهر کنیم و بر حالیده و سعادت و نحوسات
خارجی او و قسمة البیوت را اعتبار کنیم وقتی که حکم بر حالهای باطنی مولود کنیم و سعادت و نحوسات داخلی او اما استخراج
هیلاج واجب کند قسمة البیوت را اعتبار کردن جهت آنکه این عمل داخلی است اما در استخراج کدخداه
خلافست بعضی گفته قسمه را اعتبار کنیم که این دلیل عمر است و عمر از جمله قوتهای باطنی است بعضی گفته اند که در طلب
کدخداه بر حسب را نگاه داریم و دیگرها را بر حسب اعتبار کنند شاید چنانکه گفتیم که او دلیل بخت است و احوال
خارج بدن اما در اصح آنست که در طلب هیلاج و کدخداه قسمة البیوت را نگه دارند و دیگرها اعتبار کنند
که هر دو دلیل از قوتهای باطنی اند و اگر دلایل دیگر را بر حسب اعتبار کنند شاید چنانکه گفتیم اینست حقیقت
در این علم **ثمره پنجم در معرفت صور تمیز طالع و مواضع کواکب** طالعها که واقع شود از سه نوع بیرون
نباشد یا قایم بود یا مایل یا زایل و صفت این تفاوت عروض بلدان شاید اما طالع قایم آن بود که طالع برجی
افتد و مرکز برج دوم از برج دوم و مرکز برج سوم از برج سوم همچنین تا دوازده خانه طالع اما مایل چنان بود
که طالع برجی بود و مرکز دوم او از برج سیم افتد و مرکز سوم او از بیت چهارم پس مرکز عاشر او از برج
یازدهم بود اما زایل چنان بود که طالع برجی افتد و مرکز دوم او هم از این برج افتد و مرکز سوم از برج دوم
باشد پس مرکز عاشر او از برج نهم بود **مثال طالع قایم** طالع نزد ما سیزده درجه و عاشر او سرطان

پانزده

پانزده درجه و مشتری در نهم بود درجه و پنجاه و پنج دقیقه و زحل در پنجم پنج درجه و چهل و نه دقیقه پس
مشتری را آخر قسمت چهارم است منسوب و بر حسب در درجات حسف و زحل در چهارم منسوب پس حکم
مشتری از همان برج کنند و حکم زحل از چهارم **مثال طالع مایل** طالع جدی است به درجه آخر و مرکز
دوم او در شش درجه حوت پس عاشر او میان برج و از عقرب و مرکز ثانی عشر او قوس بود و از جدی شش درجه
و مریخ در جدی درجه و زحل در جدی ده درجه پس مریخ در این صورت طالع در بیت دوازدهم بود
حکم وی از انجا کنند اما که قسمة البیوت را اعتبار دارند و زحل در بیت دوازدهم بود و حکم او از انجا
کنند **مثال طالع زایل** طالع سرطان افتد اول برج و مرکز دوم او هم سرطان باشد تا در بیست و سه درجه عاشر او
او حمل بود و از حوت بود اول برج و مشتری را در بیست و پنج درجهٔ سرطان بود و آفتاب در اواسط حوت پس
حکم مشتری از دوم طالع کنند بقسمة البیوت و حکم آفتاب از دهم طالع پس از اینجا معلوم گشت که کوکب
وقت باشد که از یک برج دو برج منصرم باشد چنانکه مریخ در مثال طالع مایل که جدی است که طالع است اما منسوب در
یازدهم پس اگر مریخ درین صورت با اول حوت بودی در طالع بودی چون مرکز ثانی از شش درجه حوت
فرض کرده ایم اما چون طالع قایم افتد مولود با وقار باشد و قد او در اعتدال مزاج و معتدل جهت آنکه
اوتاد دلیل چهار طبع اند پس راستی اوتاد دلیل اعتدال مزاج باشد اما اگر طالع مایل افتد مولود دراز بالا
بود و کوتاه قد و منحرف مزاج و رای گردان و کم ثبات اما اگر طالع زایل افتد مولود کاهل و دراز بالا و گران گوش
و بر حال و بر قول خود ثابت بود **ثمره ششم در کیفیت عطیت کواکب** گفته اند عطیت کبری آفتاب
مقدار درجات یک ثلث است از دور فلک و آن صد و بیست درجه است هر درجه را سالی نهاده اند
پس عطیت کبری او صد و بیست سالست **اما** حکم قرص آفتاب است که عطیت او هم یک ثلث است و چون
قدر دوازده درجه در محاق می افتد این مقدار از صد و بیست کم کرده اند باقی صد و هشت سال ماند بعد
هر درجه سالی گرفته اند پس عطیت کبری او صد و هشت سال است **اما** عطیت صغری آفتاب مقدار درجهٔ
شرف او ست بهر درجه سالی پس نوزده سالست **اما** عطیت وسطی او مجموع ربع عطیت کبری و نصف عطیت صغری
او ست آن مبلغ سی و نه سال و نیم باشد و بقول دیگر عطیت وسطی او نصف کبری و نصف صغری او و بیست و پنج
سالست بعد ازانچه او در هر قرنی که با اجتماع بود و با آفتاب بیست سال باید تا در همان جزو مجتمع شود **اما**
عطیت وسطی مجموع ربع عطیت کبری و نصف عطیت صغری او ست چنانکه در آفتاب گفته شد پس مبلغ آن
سی و نه سال و نیم بود مثل آفتاب و بقول دیگر نصف عطیت کبری و نصف صغری او ست و آن شصت و شش
سال و نیم **اما باقی کواکب دیگر را** عطیت کبری مثل درجات حدود هر یک است از حدود و مصریان **اما زحل**

در جزوی که محترق بود بعد از هشت سال یا در همان جزو یا احتراق رسد پس عطیت صغری و بعد از این لها کرده
و برج را در پانزده سال این حال افتد و مشتری را در دوازده سال و زحل را در سی سال و عطارد را در بیست سال
پس افتد و سالها عطیت صغری هر یک است اما عطیت وسطی هر یک ازین پنج کوکب نصف صغری و نصف
کبری او باشد لیکن هیچ خلاف نیست و بدین را در عطیت وسطی کسانی که خلاف کرده اند بدین قیاس کرده و ما درین
جدول نموده ایم **فصل در تعدیل عطیت کدخداه**
بزیادت و نقصان و غیر آن
که اگر کدخداه بر حقیقت وتد بود عطیت کبری بدهد و اگر بر
حاق مایل الوتد بود عطیت وسطی بدهد و بر حاق زایل الوتد
بود عطیت صغری بدهد اما اگر کدخداه از درجه وتد در
گذشته باشد و او را ابعد افتاده از آن وتد نقصان
بعد از تمام عطیت او کم باید کردن و حکم مایل و زایل
و کواکب زیادت کنند و کم کنند و همین باشد
و این عمل تعدیل قسط خوانند و خلاف بسیار است
درین عمل آنچه پسندیده تر است این طریق است
اگر کدخداه میان وتد و مایل الوتد افتاده باشد بعد بگیرند از درجه وتد تا درجه کدخداه و درجه سوا از هشت
نام نهند باز نقصان کنند و عطیت وسطی از کبری آن باقی را تفاوت نام نهند باز درجه وتد تا زایل الوتد کم کنند
و باقی را اساس نام نهند پس مسافت را در تفاوت ضرب کنند و بر اساس قسمت کنند قسط بعد کدخداه او [illegible]
حاصل اند سال و ماه و روز و ساعات و دقایق پس آن قسط را از تمام عطیت کبری که خداه کم کنند آنچه باند عطیت
معدل او بحسب بعد او از درجات وتد **مثال** طالع قوس بچندین ح و و مشتری که مایل الوتد از جدی بود این ب کط
و مشتری کدخداه در قوس بچندین ی ه درجه طالع از وی کم کرده ایم باقی ماند مسافت این ه ه محلول آن
ساعات این ع ۲۳ سالها وسطی او از کبری کم کردیم باقی ماند تفاوت یا د و این سی و سه سال بود و دو [illegible] ماه
سالها را در دوازده ضرب کردیم و [illegible] ماه این جمع کردیم شد همه ماه چندین ۴۵۲ پس درجه طالع از درجه
مایل کم کردیم باقی ماند اساس این ا ح ل بیج دو درجه و دقیقه محلول [illegible] این ۲۵۱۲ پس مسافت را
در تفاوت ضرب کردیم گشت مضروب این ۹۹۲۳۹ این را بر محلول اساس قسمت کردیم خارج این ۳۹ و این
همه ماه بود و کسر ماند این ۱۹۱۴ پس ماهها را بر دوازده قسمت کردیم حاصل آمد چهار سال آن کسر و این

ع ه ۳ ۳ ایام ضرب کردیم شد مضروب این ۹۹۸۱۵ هم بر آن اساس قسمت کردیم شد خارج این ۳۴۷
و این همه ایام بود و کسر ماند این ۶۴۴ ایام را بر سی قسمت کردیم حاصل آمد ماه چندین ۱۱ و روز چندین ۷ بر آن
کسور را درین ۲۴ ساعات شبانروز ضرب کردیم مضروب این ۱۵۴۵۶ بر همان مقسوم علیه قسمت کردیم شد
خارج این ع ساعات و کسر ماند این ۲۳۶۰ در شصت ضرب کردیم و هم بر آن مقسوم علیه قسمت کردیم حاصل آمد این
لط دقایق پس مبلغ ازین عمل باشد چندین د یا ره لط و این چهار سال بود و یازده ماه و هفده روز و [illegible] ساعت
و نوزده دقیقه پس این تعدیل را از تمام عطیت کبری مشتری که هست چندین عط کم کردیم باقی ماند این عد ب یب [illegible]
و این هفتاد و چهار سال بود و دو ماه و دوازده روز و [illegible] ساعت و یازده دقیقه و سالها قمری باشد هفتاد و شش سال
و سه ماه و بیست روز و [illegible] ساعت و یازده دقیقه پس این است عمر طبیعی مولود باشد اما بعضی کسان مسافت را
که خداه اگر بعد با مایل الوتد و همین عمل کنند آنچه حاصل آید از تعدیل آن را بر عطیت وسطی افزایند **اما** اگر کدخداه میان
مایل الوتد و زایل الوتد باشد عمل همین است لیکن عطیت صغری از وسطی کم کنند تا تفاوت حاصل آید **اما** اگر کدخداه
میان زایل بود و آن وتد که بعد از وی بود همین باشد لیکن تمام عطیت صغری را تفاوت نام نهند و قسط نقصان او را
تمام از وی کم کنند **اما اگر در زیادت و نقصان** سعود و نحوس است که حصه هر یک را همچنین معین کنند پس اگر سعد بود
در وتد بود عمل همان است اما اگر در مایل یا زایل بود طریق این است **مثال** درجه زایل این یح رکح تقویم زهره این
ح ب د از درجه زایل کم کردیم باقی ماند این [illegible] و این مسافت است محلول و بعد فاق این ۹۲۳ زهره چون
منسوبه در مایل الوتد است در نوبت عطیت صغری او که هشت سال و هشت ماه بود و مقبول بعضی در زایل
هشت روز پس عطیت زایل او را که هشت روز است از هشت ماه کم کردیم باقی ماند تفاوت این [illegible] بیست
ماه و بیست و دو روز محلول این ۲۳۳ و این هم روزها بود و پس درجه مایل الوتد که هست این [illegible] سط
از زایل که هست این یح رکح کم کردیم ماند اساس این [illegible] محلول اساس و بعد فاق این ۲۵۹۹ پس مسافت را در
تفاوت ضرب کردیم گشت مضروب این ۲۱۵۰۵۹ این را بر اساس قسمت کردیم گشت خارج این ۱۰۳ ایام
کسر ماند این ۱۰۶۳ از این کسر ساعات و دقایق بیرون آوردیم حاصل این [illegible] پس آن ایام را با
بردیم و با همه یکجا جمع کردیم شد چندین [illegible] و این سه ماه بود و دوازده روز و دوازده ساعت
و بیست دقیقه چون زهره میان مایل و زایل است منسوبه این تعدیل بر عطیت [illegible] زایل که هشت روز است زیادت
کردیم شد چندین [illegible] و این سه ماه بود و بیست روز و دوازده ساعت و بیست دقیقه و این
قسط زهره است که زیادت کند در عطیت مشتری پس این عمل بر عکس عمل اول است که مسافت از زهره گرفتیم
ایم درجه زایل او را در مایل است اما مثال دیگر آورده ایم در نقصان که نحس در زایل است در وتد و مایل او



مثال حاصل باشد مثال درجهٔ زایل این د ر ک درجه عاشر این و کو مه تقویم زحل این ح ج ل درجهٔ زایل از وی
کم کردیم باقی ماند مسافت این ا ر د مجلس و این کو ۶ پس عطیت صغری زحل که سی سال است در و
نصف جیب زایل سی و نه بود پس سی و نه از آن سی سال کم کردیم باقی ماند تفاوت این کط ، و این
نه سال بود و یازده ماه سالها را در دوازده تا ماه شد و یازده ماه را با آن جمع کردیم شد مبلغ چندین
۳۴۹ ماه پس درجهٔ جیب زایل زو تد عاشر کم کردیم باقی ماند اساس چندین ا ح ج مجلس و نه فاضل
این ۲۳۵۹ پس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم گشت ۳۴۶۰۷۶ بر اساس قسمت کردیم شد
خارج این ۱۴۲ و این همه ماه بود و کسر همان این ۵۹۲ پس ماهها را بسال بردیم حاصل آمد چندین یب د
دوازده سال و چهار [ماه] و از آن کسور ماه و روز و ساعات و دقایق حاصل کردیم چندین [illegible]
با آن سالها و ماهها جمع کردیم مبلغ چندین [illegible] و این دوازده سال است و هفت ماه و سه روز
و چهارده ساعت و پنجاه و شش دقیقه پس این مبلغ را از عطیت کبری زحل کم کردیم که زحل میان اول و میان
وتد است باقی ماند این بود کرط د سال و ماه و روز و ساعات و دقایق پس این قدر عطیت که نقصان کند از عطیت
کدخداه چون این عمل اندک دقیق است بسبب تفریق کردن سال و ماه و روز او را مشرح نمودیم شعبهٔ ششم در
احکام جیب طالع و شانزده اثمار ثمرهٔ اول در مقدمهٔ احکام چون بر طالع مولود حکم خواهند کرد اول دلیل
طلب دارند و حکم بر دلایل مستولی نمایند حکم بر صاحب طالع نشیند اگرچه ساقط بود و در درجه طالع اما اگر مستولی
از یکی زیادت بود قوی‌تر را مقدم دارند دیگران شریک او باشند اما اگر در صورت طالع کوکب بسیار باشد حکم
کلیات مولود از بسیار کنند و اگر مستولی از یکی بیشتر بود قوی‌تر را مقدم دارند و دیگر از شریک او و دلیلها خاص و
عام را نیکو اعتبار کنند و این اصول در سر دوازده خانه واجب اند اما ارباب مثلثات طالع و بروج دیگر
را نیکو بدانند که رب اول دلیل ثلث اول و رب دوم دلیل ثلث وسط عمر و رب سیم دلیل
ثلث آخر عمر پس هر کدام کواکب از این سه دلیل قوی‌تر بود احوال مولود در مدت تربیت او ظاهرتر بود اما رب سیم
شریک اول و دوم بود در خیر و شر و چون نوبت بدو رسید این دو شریک او باشند نگرند تا ناظر بوند که معاون نمایند
بحسب نظر و ارباب مثلثات هر دوازده خانه را حکم همین است اما مردم که در اول عمر درویش بوند و کم سعادت
و در میانه عمر یا در آخر عمر توانگر شود و سعید یا در اول عمر توانگر بوند و محترم و در میانه یا آخر عمر درویش بی حرمت گردند
و چند نوع دیگر که در این صورت اتفاق افتد یک سبب این است و حکم عمل و عزل و سفر و حضر و آنچه بدوازده خانه
منسوب است همین باشد در اول عمر و یا میانه و آخر عمر ثمرهٔ دوم در احکام مستولیان اگر مستولی بر طالع زحل باشد
و او قوی حال و مولود دور اندیش بود و زیرک و قوی رای و صبور و متحمل و رازدار و متانی و محب بزرگان و

وزراء و آبا و اجداد و املاک خویش و قبیله و مایل بود بر زراعت و عمارت و اگر ضعیف باشد مولود ممسک
بود و حسود و کینه دار و ستیزه کار و دون همت و طماع و خوار و رنج کش و بیچاره و با تشویش و تنگ اندوه
دار و تنها باشد و کند کارها سخت و دشوار و نامشفق بود بر آبا و اجداد و قبیله [illegible] اگر مشتری با او
بود یا ناظر بود مولود مشایخ و علما بود و اهل تحقیق و زاهدان اهل ورع و خیر کننده باشد و عزیز مردم
و نیکو رای و خوش خلق و درشت گوی و راست قول غلیظ و با ادب اگر مشتری ضعیف بود مولود محتاج باشد
و غیبت خوان و نمام [illegible] و بدبخت [illegible] و مزور و باطمع اگر مریخ با زحل بود و یا ناظر بود
مولود بی تمیز بود و محنت کش و بد دل [illegible] به محضر و مانع خیرات و مقصر در کارها و غلبه کننده
و مغضب و دشمن مردم نیک و بخت کوشش و اما حاجات بر آرنده باشد و اگر مریخ ضعیف باشد مولود زیان
کننده بود و راهزن و کسب او از خیانت و ظلم و آزار بود و خدا ناترس باشد و از شر و جور باک ندارد و
بی شرم و بی نام و ننگ بود و شریر باشد و او را دوستی و دشمنی نبود و باشد که کور و کشاف و مرد کش باشد
خاصه که زحل نیز بد حال بود و از سعادت دنیا و آخرت بی بهره بود و اگر زهره با زحل بود و یا ناظر بود مولود
با زنان چندان حریص نبود و کارها نیک دوست دارد و صحبت مشایخ طلبد و حسود باشد و صعب زندگانی و
از مردم رمنده و غیرت برنده بود بر ازواج و دوستان و اگر بد حال بود مولود حریص باشد بر زنان بخیل و بی
و بی تمیز بود و با پیرزنان و زشتان صحبت دارد و میخواره و نکوهیده مردم باشد در کارها و اگر عطارد
با زحل بود یا ناظر بود مولود طلبنده نیکی و خیرات بود و کارها پوشیده و عجب کند و فتان و تیغ حکمت باشد
و عاقل بود و علم فلسفه و هندسه و طب و نجوم و آنچه دقیقت نیک داند و عالم دوست بود و اگر عطارد ضعیف
باشد مولود حقیر بود و دشمن [illegible] و ساحر و کاهن و تعویذ نویس و فریبنده مردم و عقل وی دخالق
و حاجات از وی وا شود و بخیل بود و غیبت خوان باشد اما اگر مشتری مستولی بود بر طالع و او قوی
حال باشد مولود صاحب منصب بود و ولایت دارد و نیکوکار و عابد و آسان گیرنده کارها و معتدل
خود و عالم و مدرس [illegible] و امام [illegible] و داننده قواعد دیانت و آبادانی و پاکی دوست دارد و عبادت جایها
سازد و اسباب تحصیل مهیا کند و کریم طبع و دوستدار مردم باشد و با حیا و عفیف بود و دانا و مرد و عادل
و رحیم و محب استادان و مربیان بر اهل و قبیله مشفق باشد و اگر ضعیف بود زیادت و بزرگی و حکومت جوید
و سبکسار بود و منافق و شادوست بود و نام جوی و کم اعتقاد و معجب و کاهل در کار دین و طاعت و خویشتن
بین بود و از خیر آنچه کند بروی مردم کند و با نفاق جدال دوست باشد و کم شفقت و بی حق استادان و مربیان
و مردم عزیز نفس و زهد ریا کند و پوشیده اسرار بود و اگر مریخ با مشتری بود یا ناظر بود مولود حاکم گردد

با قاضی و درشت گوی و جنگ‌جوی باشد و غلیظ خوی بود و خصومت کننده یا امیر لشکر باشد یا قاضی لشکر
یا محتسب و حرب دوست دارد و تقوی طلبد بر مردم و خداوند امر و نهی باشد و خشم گیرنده و
انتقام جوینده و قصاص خواهنده بود و اگر مریخ ضعیف بود مولود ستیزه کار باشد و پیوسته تشنه
دزد و دلیر و پشیمان شونده و بی وقار و رای گردان و بمراد خود رونده و متلف بود و مضطرب الحال
و کم تمیز باشد و دست نهنده و کم آواز و خوف باشد یا بر روی خلق کند و رغبت نماید بتسخیر کواکب و دعوت
و جن و عفاریت و علم سیمیا و مانند این و اگر زهره با مشتری بود یا ناظر مولود بسیار خیر بود و دیندار
و دوست دارنده اهل بیت و اقربا و مسلمان و راست کار باشد و در دین معتبر و دیانت بود و پاک باشد
و پاکیزه سیرت و صورت بود و در دین و مذهب با اعتقاد و توانگری دارد و پیوسته متبسم باشد و تازه
روی و مطایبت کننده بود و اگر زهره ضعیف باشد مولود نازک مزاج و ملول و خوش عیش و حریص زن باشد
و راننده شهوت بود و تلف کننده مال در فعلها و زنان کند و لعب و هزل دوست دارد و با طاعت
باشد و درست گرفته مردم و اگر عطارد با مشتری بود یا ناظر مولود عالم بود و در علوم و ادیان یگانه باشد
و امام و مفتی و واعظ بود و معنی شناس و تیز خاطر و نیکورای و خوب تدبیر و پسندیده و مشورت و نیکو ظن و دیانت
و امانت دارد و با ادب و مهذب و نیکو اخلاق بود و روا کننده حاجات مردم و مصنف شود و در هر علمی که
رغبت و تعلم آلی بود و معقولات و مشروع و منقولات و اگر عطارد ضعیف بود مولود بد زبان باشد و بد بیان گوی و
حقیر بود و در نظر خلق و بی خردگان بیکی و اهیت و حکمت برد و مضطرب الحال و نرم سخن باشد و در عناد و طول امل و قبول
و حیلت ساز بود و در وی رو نویسنده مکیلها و طومارها و نقاش کننده بود و خاتمها سازد و اما مریخ
مستولی بود بر طالع و او قوی حال بود مولود لشکرکش شود و امیر و حاکم و صاحب ولایت بود و دلیر و جنگ
کننده و مردانه باشد و سلاح دوست و متغلب و سیاست و جبار باشد و مایل بود بر اقلیمها و درشت و در خطرهای
عظیم در رود و سالاری و مهتری جوید و خشم آلود بود و تند و ناشکیبنده بود و بر ضعیفان و زیردستان و اگر
مریخ ضعیف بود مولود دشنام دهنده باشد و بی شرم و مردم سخت گوی و بی رحمت و خون ریز و بد فعل
و کینه کش بود و حسود و دزد و فتنه دوست و مشنع و ترسنده و عذاب دهنده بود و حرام خوار و خانه سوز
و دیوانه شکل و خیال باک باشد و اگر زهره با او بود یا ناظر مولود شادکام زید و خوش عیش و معاشرت
کننده بود و راغب بشهوت حرام اما عاقل بود و با تمیز و برآرنده حاجت بود و کریم طبع و نیکوکار و شاه باز
و ایجاد کند و سر کند و اگر زهره ضعیف بود مولود بسیار آمیزد با زنان و کودکان و ستیزه کار بود و در شهوت
و او را خوب و زشت یکسان باشد و در وی دروغ زن بود و خاین و سفیه و طول امل فاسد عقل باشد و با بناه و ییرد حرام

الی

و فسق و فجور و هزل بازی و اگر عطارد با مریخ بود یا ناظر مولود در علم سلاح نیکو داند و مبارز و لشکرکش شود
و پر دل در جنگ و حیلت ساز بود و حاضر جواب و صاحب طبع باشد و ضبط کننده کارها و چیزها و بد فعل باشد
و زود فهم و فریبنده و بد کننده و با دشمنان به نیکی و نیکویی کننده و با دوستان جوینده قصاص و انتقام باشد
و حاجت برآرنده و صاحب رای بود و صد بیت و مکر کننده باشد و اگر عطارد ضعیف بود مولود در سر باشد
و پشیمان شونده و داننده حیلت و فریب خلایق و بشتاب کار و پلید شلوار با امردان موزون باشد و انگیختن جنگ
زدن و طراری و دزدی و قمار دوست و دانستن طلسمات و حیلتها و تسخیر کواکب و سحر خواندن و عربیت اما اگر زهره
مستولی بود بر طالع و او قوی حال بود مولود منعم بود و پاکیزه و با زینت و لهو دوست و بکار دارنده عطرها
و نیکوکار بود و لطیف و ظریف و داننده کارها و صحبت ساز باشد و سخت غیرت بر اهل بیت و غذاهای خوش
و لطیف و پاکیزه خورد و خوش خواره بود و با لطافت و دوستی دارد بر بها و دوست دهیها و بسیار خیر باشد
و راست کار و راست قول و بخشاینده و خوب صناعت و خوش صورت و نیکو سیرت و فرمان‌بر و درس دوست
گیرنده و داننده اصوات و الحان و شعر و معانی آن بود و یاد کرد خدای بود و صلب در دین اسلام و مذهب
مایل بود به زبان و لباسهای زنان و خوش حرکات باشد و شیرین لهجه و دوست و در بود و مطیع یکان و مشفق برادران
و خواهران و اقربا و بندگان و کریم طبع بود و اگر زهره ضعیف بود مولود معاشر باشد و مایل بفسق و فجور و عاشق
شاهد بازی و مساحقت و راندن شهوت بزنگ و بد و طرب کننده باشد و هزل گوی باشد که زننده ساز موسیقی
بود و قیادت دوست دارد و عطرساز بود و در جمع مشکل و مشنیو زنان و مخنثان و خادمان و مسخرگی کند و خدمت
سلطان و ترازو داری و ریا و حیله فروشی باد در آزار بود و نامهربان بر خویش و اقربا و بدگمان باشد بر مردم اهل بیت را
عدا یا بد خورد و اگر عطارد با زهره بود یا ناظر مولود صناعت و زینت کار باشد و زیرک و تیز خاطر و شاعر و سخن پرداز
و بدیهه گوی و حاضر جواب و نیکو اخلاق و خوش صحبت و نیکو مجالست و ممیز و ندیم پیشه و شیرین سخن و حیلت
ساز و با وجاهت و عالم و حکیم باشد و نیکو ظن و خوش الفت و جوینده دوستی و برای نیکو باشد و عاقل
بود و معلم و متعلم باشد و صحبت با شرفا و اهل فضل دارد و نسبت با نیکان کند و با امردان و غلامان در آمیزد و
غیور بود و اگر عطارد ضعیف بود مولود باطل پیشه و بد کار و فاحش سخن بود و کم حیا و دور خانه و دروغ
و نمام و فریبنده و بد روغ و بد رای باشد و بدخواره و دور اندیش در خبث و بد سیرت بود و خطا و تشنیع
و بجا گفتن و غیبت کردن و سالوس باشد و بی عاقبت و در بند خوردن حلال نبود و نه عاقبت را اما اگر عطارد
مستولی بود بر طالع و او قوی حال بود مولود عالم و عاقل بود و فاضل و ممیز و دبیر و نقاش و داننده
فلسفه و کلام و احکام نجوم و طب و مناظره بود و شعر او سخن بلاغت سازد و مصنف بود در علم و صناعات و

مستوفی باشد یا وزیر و صاحب تجربه بود در کارها و کافی معاملات باشد و فایده دهنده
خردمند و نیکو طبع خورده دان و مؤدب و نویسنده اسرار و واعظ باشد و تعلیم فروشی و معلم و مدرس
دوست دارنده خواهران و برادران و اقربا و شفقت برنده بود بر خلایق اگر عطارد ضعیف باشد مولود زرق
کننده بود و کاهل و دروغ فروش و هجا کننده و منافق و بدزبان گوی و جاهل و احمق و را بیهاده خطا افتد و
گناه بدبرد و بحد وعده شود و بعقل خود کار کند و زود از راه برود و در کارها چندان تیز دارد و خرد
طرار بود و دزد و را بهاره و در معاملات و راستی مردم را غلط اندازد و وعده دهنده بود و بیشتر
آن خلاف کند و دشمن برادران و خواهران و اقربا بود و کم شفقت باشد و بیگانه دوست و کم ثبات و
با هیچ کس یک نخواهد خاصه که در خانه زهره بود و بعد از آنکه راجع باشد اما اگر شمس مستولی بود بر طالع
و او قوی حال باشد مولود شاه و حکومت و سروری طلبد و خود را با شکوه دارد و عز و جاه و رفعت و شرف
یابد و شریف نفس باشد و با شجاعت و دلیر و با وقار و توانگر نماید خود را و عالی همت بود و کم التفات
عادل و مایل کارهای آخرت و منصف بود و تقویت کننده ضعفا و زیردستان باشد و دستگیر و بخشاینده بود
و تربیت کننده فرومانده‌گان و عاجزان باشد و مشفق بر حق آبا و اجداد و خویشان و دوستان و مهربان و کریم طبع
باشد و حق گزارنده و دارنده نگهبان مردم و طلبنده انصاف و اگر ضعیف باشد مولود خویشتن بین و خود را
و سخن بزرگان گفتن و تفوق و بزرگی جوید و جاه و مال دوست دارد و بی رحم و نامراد و نامشفق بر آبا و اجداد
و استادان و مربیان و ظالم بود و دنیا دوست و کاهل در کار دین و مذهب و امور آخرت و اگر زحل
با دشمن بود یا ناظر بود مولود جبار باشد و کبر و کیاست عظیم دارد و سخن کم گوی باشد و پوشاننده انصاف و
بجهد و زور کارها در شب برد ستاند و دود و عمارتها عالی و حصنها سازد و اگر زحل ضعیف بود ظالم باشد و
رنج کش و محنتهای کار مردم و در زحمت از خصمان و حاسدان و قلیل الطرب باشد و خزانه‌ها کند در املاک و معیب بود و
بحد مغرور و اگر مشتری با شمس بود یا ناظر بود مولود عادل باشد بکار خود و در وقت کند آنچه کند و …
بود و در وقت و بعد کند و ملک‌دار و حاکم یا قاضی باشد و عالم و پاک دین و دیندار و راست کار و نیکو خواه بود
و توانگر و جواهر شناس با بصارت و فراست و هنرمند و نامو… و جوانمرد بود و بطبع حلیم و در …
و منصب در وقت و بخشاینده باشد و مردم دار و توانگر و بخشنده و جابر و باشد که وزیر یا شاه شود و اگر مشتری
ضعیف بود مولود ظلم کند در صورت عدل و بخل در صورت جود و خود را رستگار و مشفق نماید و نفاق کننده
باشد و دهنده وعده و دروغ و کارها او همه بر دوریا بود و به جا خود کند و اگر مریخ با شمس بود یا ناظر بود
مولود قاهر بود و تخت حمایت و با سیاست و مظفر بر اعدا و خصمان و جمع آرنده لشکرها و خداوند طبل و علم و

و ولایت گیر باشد و امر و نهی او در موضع بود و کرم و بخل او بجا خود باشد و اگر مریخ بد حال بود مولود خونها
کند و لشکرها و یاران او خلاف کنند و ترسنده و منهزم باشد و دزدی و جنایت کند و خدا ناترس باشد
و جاهل و امیر دزدان و لشکر شود و اگر زهره با شمس باشد مولود پاک دین بود و متعبد و عادل و داد دهنده و عیش
و با لهو و زینت و عطرها دوست دارد و راغب بود بر زنان و مناکحت و دارنده شهوت بود و خوش منظر
باشد و خوش خورنده و نیکو پوشنده و معاشر بود و توانگر و کریم و عاقل و مقبول الهام و طبعها و سازنده صورتها
و مرصعات و پیرایه و حلیتها بود و آرایش جا جهاز بود و اگر زهره ضعیف بود دشمن دار زنان بود و کم شهوت
باشد و شهوتهای جوید و معیشت و چون مردم او با شمس بود در خوردن و آشامیدن و پوشیدن چندان غلو کند
و صورتها و خوب باشد و اگر … محترق بود و جور کننده باشد و ظالم بر زنان باشد که زنان و جاریها …
بود یا بود و دستها و بالا ک شود خاصه که راجع باشد و در موضع بد باشد و اگر عطارد با شمس بود مولود زیرک و
عاقل بود و دریابنده معانی و معقولات و علم آلهی و عارف بذات باری تعالی و امور آن جهانی و بدانند علم حساب
و دبیری و انشا و استیفا و صاحب رای بود و مردم دار و نیکو بصیرت و در بیشتر علوم و صناعت بدانند و
در نقاشی و صورتگری و مذهب و جوهر شناسی و دانند رسوم و قواعد ممالک بود و امثال این و با فصاحت
باشد و نازک طبع بود و تیز خاطر و با ادب در حرکات و سکنات و قول و فعل او با اعتدال باشد و مقبول …
و اسباب معیشت و مصلحت مهیا باشد و اگر عطارد ضعیف باشد مولود غدار و مکار بود و ظالم و سخن
مردم بود و احمق شود و اگر عطارد محترق بود مولود بیماری ناک باشد و مستولی و دبیر و ظالم بود و اگر مشتری
در … بود و ترش باشد مگر راجع بود که در دی خبر نبود و مولود را ای کردان باشد و وکیل و کار کننده مردم شود
و اگر نامقبول بود بی تدبیر و عاجز بود و اگر قمر با شمس باشد یا ناظر بود مولود متحرک باشد و کاهل و در کارها …
انگیزد و آنچه او را نخود باید کردن بدیگری حواله کند و سفر دوست باشد و حاکم گردد اما کم ثبات بود و زود سیر
باشد و باشد که ولایت دار شود و با هم صحبت پادشاه و بزرگان در کارها و دینی و دنیایی نیکو تدبیر باشد و عقل …
معاش و تجربها او پسندیده باشد و اگر قمر بد حال بود مولود خسیس همت باشد و صحبت عوام جوید و مجلس …
اگر نخواهد و سفر با بی رضای او بسیار کند و در خدمت بزرگان و سروران و رسولان و یکان شود و اما اگر قمر مستولی
بود بر طالع و او قوی حال بود مولود بحکومت برسد و ولایت داری بطریق خلافت و نیابت و رسول …
بود و داند علم مساحت و طب و سواری و صنعتها لطیف بود و شناسنده خواص اشیا و صاحب تجربه و …
بود و معاملات دان و متحرک و شتابکار و تیز رفتار بود و کاهل بود … و مقبول عوام باشد و مشفق بود بر برادران
و خواهران و برادران و اقربا و سبک روح بود و محبوب و خوش کالبد و اگر ضعیف بود مولود کم خرد باشد و

وکاهل و مکار و کم ثبات و مجهول و بی فرهنگ و بد صنعت و کذاب و فالگوی و صیاد و پیک و جاسوس و قواد و
و انکار و جاه کن و بی زحمت در حق اقربا و مادران و خواهران و دون همت و بیمارناک و کم معیشت بود و اگر زحل
با او بود یا ناظر بود و مولود مزارع باشد و بستانبان و حمام دار و سقا و حکیم و طبیب و دارو فروش بود و کلکار
و اگر زحل ضعیف بود و مولود کریه المنظر باشد و تاریک دل و کارهای خسیس کند و سخت کش و رنجنده بود و کم خرد
و طبیب و فالگوی و راه نشین و اگر مشتری با قمر بود یا ناظر بود و مولود نایب قاضی بود یا نایب وزیر و رسول بزرگان
کارساز خلایق با امانت و دیانت و معلم شود و طبیب و معالج و زیرک باشد و مشفق بود بر اقربا و دوستی کننده
باشد با بزرگان و اهل خیر و توانگران و اگر مشتری ضعیف بود خادم مسجد بود و خانقاه و کاکن علما و صلحا و تزویر
کننده و سالوس و خواص بود و اگر مریخ با او بود یا ناظر بود و مولود لشکری باشد یا سر سپاه یا جاسوس و رئیس
لشکر و سازنده سلاحها بود و انواع جوشنها و سوار چابک بود و بدرقه کاروان شود یا سر و سرداران و جلیت
ساز بود و بزرگتر عوام و فرزند خلایق باشد و اگر مریخ ضعیف شد مولود چهارپایان دارد و با دزدان یار شود
و خیانت کننده باشد و شاگرد مسافران و تجار و کرابه بان شود و طباخ یا آهنگر یا قصاب و مانند این و اگر
زهره با او بود یا ناظر بود و مولود امیر مطربان شود یا سازنده سازها و طرب و داننده علم موسیقی و رقاص
بود و بادیه پیما و بافنده یا عطاری کند یا مشاطگی و مقبول بود و در کار باغ و بستان نیکو باشد و اگر زهره ضعیف باشد
شاگرد مطربان بود و رسول و کارساز زنان و جولاهه بود یا ریسمان باف یا حلوا یا چینی فروش یا سازنده زینتها
و اگر عطارد با او بود یا ناظر بود و مولود دبیر شود یا عدل و قبالها و خطها نویسد یا نایب دیوان شود یا مهر صناعت
و دیوان شود و بزرگتر عوام بود و اهل بازار یا کاغذگری کند یا نقش جامه و کتابت و دیوان و در علم مساحت و
خط و نقطه و دایره مهارت دارد و باشد که دلال و صباغ شود و اگر عطارد ضعیف بود و مولود دست باب شود یا کاتب
یا دوام یافد یا حصیر بافی و نقب جزها سازد یا دو رو دکری کند بار و تاب اما اگر ازین مستوفیان هر کدام
در عقده راس بود قوت و سعادت او زیادت گرداند و در دلایل نفوذ اما اگر در عقده ذنب بود کم کند
قوت او را و ناقص گرداند مدلول را اما این احکام در اوتاد و مایل الاوتاد تفاوت بسیار کند و مواضع
هر یک و نظر قبول و رد و مودت و عداوت چون نمودیم احکام هر یک در قوت و ضعف در بارها
وقت امتزاج نیک احتیاط کنند و غافل نباشند از آنچه بارها یاد کرده ایم و هر کجا نظرها مختلف جمع آید در
امتزاج آن فکر کنند و قوی تر را مقدم دارند

ثمره سیم در احکام کلیات طوالع

بدانکه اگر درجه طالع و مستولی بر وی و صاحب طالع و ارباب مثلثات و نیرین و اوتاد طالع و سهم السعاده و
صاحب وی این همه قوی حال بوند و نحوس از ایشان ساقط مولود در بیشتر اوقات درست بود و سلامت و

و اقبال

و قوی حال و متنعم و آسوده خاطر و محترم و توانگر و مقبول خلایق اما اگر این دلایل بر ضد این باشند حکم بر ضد افتد
و اگر بعضی قوی و بعضی ضعیف باشند حکم بر حسب آن کنند اما اگر صاحب طالع با قمر یکی ازین دو از سعد
بازگردد و بسعدی پیوندد مولود از اول عمر تا آخر خوش گذراند از آنجهت که انصراف دلیل کوکبی را نماید
بر اوایل عمر و اتصال دیگری را نماید بر اواخر عمر و هر فراخ که میان انصراف و اتصال افتد دلالت نماید بر اواسط
عمر و اگر صاحب طالع یا قمر از نحس منصرف شود و بنحس دیگر متصل گردد احوال مولود از اول تا آخر عمر ناخوش گذرد
و اگر از سعد منصرف شود و بنحس متصل گردد از اول تا آخر عمرش ناخوش گذرد و اگر از نحس منصرف شود و
بسعد متصل گردد اواخر عمرش خوشتر باشد اما این حکم را در همه دوازده خانه طالع نگاهدارند

ثمره چهارم در دلایل جزویات

قول بطلمیوس آنست که سعادت بزرگتر مردم از کوکب ثابته بود که در عظم اول یا دوم
بود یعنی اگر بر درجه طالع اتفاق یا درجه عاشر یا درجه حادی عشر یا درجه نیرین یا درجه سهم السعاده و لیکن عاقبت
آن جید باشد خاصه که کوکب نحس بود اما از بودن کوکب نحس بود اما از بودن کوکب ثابته برین درجات درجه
طلوع او نخواهیم اگر عرض دارد و از بودن او بدرجه عاشر درجه ممر وی تا جرم او آنجا بود

ثمره پنجم اگر طالع مولود
موافق طالع قران افتد یا اوتاد او موافق جزء قران افتد یا اوتاد او موافق جزء و قران یا مثلثات او و مولود تنها
و بزرگ برسد از مزاج آن قران آن دولت و آن ملت و مولود از حاکمان آن مملکت گردد خاصه که مولود از
قبیله آن قوم

ثمره ششم اگر درجه طالع مولودی در درجه شمس افتد بروز از طالع دولتی یا ملتی یا موافق درجه قمر افتد
بشب از آن دولت یا ملت یا موافق سهم السعاده او و مولود سعادتها قوی یابد مناسب آن دولت و ملت

ثمره هفتم
اگر طالع مولودی اتفاق افتد در سال قران علویین و دلایل او را اندک قوت بود مولود سعادتها بزرگ یابد و عطایای
قوی از مزاج آن قران و معاونت وی اما اگر قویها دلایل بیشتر بود مولود خداوند منصب شود و حاکم گردد و در آن
قران و آن دولت پس از دوازده خانه طالع مولود هر کدام خانه و دلایل او که قوت داشته باشد سعادت و
دولت مولود از آن خانه ظاهر شود بر طبیعت آن کوکب دلیل و آن عطیت مناسب حال آن قران باشد و حکم مولود زمان
همین بود اما سعادت مناسب حال زمان باشد اما اگر این اتفاق در سال قران نحسین افتد حکم بر ضد این بود خاصه که
قران در سرطان باشد و هر چند دلایل طالع مولود قوی بوند عطیت نیکو نیابد که مزاج قران نحس مانع شود و بشکند
قویهای دلایل و این یکی از اسباب آنست که مولود را طالع ضعیف افتاده بود و او نیکو حال با دولت باشد
باشد که در سال قران زاییده بود و بعضی از منجمان ندانند که آن از کجاست و بچه دلیلست اما اگر طالع قوی حال افتاده بود
مولود را بحال نبینند چون در سال قران نحسین زاییده بود و هم ندانند که آن کم سعادتی از کجاست و بچه دلیلست

ثمره هشتم اگر درجه طالع مولودی موافق درجه سعدی افتد از طالع قران یا برج قران یا از طالع مولود صاحب

دولتها در جه عاشر وی موافق آن سعد افتد مولود از طبیعت آن سعد حظها نیکو یابد از کدخدایان صاحب دولت
و اگر بجای سعد نحس باشد حکم بر ضد افتد **ثمرهٔ نهم** اگر طالع مولود اجتماع کواکب بود مولود بدولتهای عظیم رسد
و قوتهای خارجی و داخلی او بکمال باشد و هر چند کوکب بیشتر بود حال قوی‌تر باشد **اما** اگر دلیل مزاج کودک قوی
افتاده بود و الا احتمال قوتهای کواکب نکند زود باطل شود و این تجربه در بسیار مولود افتاد چون زنده ماند
یابد صفات حمیده او بر طبیعت کوکب سعد بود یا کوکب مقبول در طالع و صفات ذمیمه بر مزاج کوکب نحس بود
یا کوکب نامقبول اما در هر خانه که کواکب در وی جمع باشند از دوازده خانهٔ طالع مردم مولود رغبت بجهة
طبیعت آن خانه نماید و هر کوکب که قوی‌تر بود و مقبول رغبت کند کار منسوبات او بیشتر مثلا اگر کواکب
در طالع جمع آمده بوند و عطارد مقبول باشد و شعر و مردم و حکما و فصحا و آنچه بعطارد منسوب باشد پیش او
ملازمت نمایند و جمع شوند بسبب عقل و علم و هنر و کیاست و فراست او و امثال آن اما اگر در بیت المال
اجتماع افتد و عطارد قوی حال بود مردم بازرگان و صناعت و ارباب تجارت و کیلان بزرگان جهان
پیش او بسیار آیند جهت معاملات و داد و ستد و بیع و شری مانند این قیاس همین است بروج دیگر را اما بروج
آتشی و خاکی و بادی و آبی را نیکو اعتبار کنند اما اگر طالع قران مشتری و زحل اتفاق افتد که آفتاب و مریخ و عطارد
و زهره باشند یا در برج قران و مقبول بوند و بجهة بر آن طالع زاید دعویها بزرگ کند و چه عجب که دعوی
نبوت کند خاصه که صاحب نهم عطارد بود و یا یکی از آن کوکب که در طالع بوند یا طالع یکی از دو خانه‌ها علوی
باشند آنگاه دعوی او بجای خود بود یا دعوی ولایت کند پس اگر مریخ مقبول باشد حربها قایم شود و جهانها سخت
بود مولود و اگر مشتری و زهره و مریخ نیکو حال بوند حصول دولت و پادشاهی بهترین وجوه باشد و بیشتر از اقالیم
او شوند و اگر مریخ نامقبول بود دزدیها و خیانتها بسیار کند و خرابی جاها و حرب و مقاتلهٔ بی حساب شود
ثمرهٔ دهم اگر آفتاب بروز در طالع بود مولود حاکم و ملک ولایت شود خاصه که مقبول بود و صاعد در فلک
خود و صورت مولود با هیبت باشد اما اگر قمر بشب در طالع بود و صاعد و در عرض شمالی و زائد النور صورت
مولود پسر او مخوف باشد و چه عجب که حاکم یا ملک دار شود یا خلیفه و نایب و حکم در آن شهر کند که بطالع
یا قمر منسوب باشد اما اگر آفتاب بروز در عاشر سهم السعاده و یا بصاحب طالع ناظر بود و مقبول باشد مولود حاکم
گردد بحسب موضع و نظر اگر طالع شبی بود و قمر در عاشر سهم السعاده یا بالشبه حکم همین شد اما اگر این اتفاق با سهم الغیب
افتد مولود حاکم شود اما نسبت کرامات و سخنان غیبی و کیاست و فراست **ثمرهٔ یازدهم** اگر طالع مولودی
مریخ بود و مریخ در طالع افتد یا نزدیک بدو بر سر او وی بود زخم و جراحت و نشانها باشد یا بر دندان
او مولود مشهور بود و خصومت کنند و غلبه جوید و صورت او به ترکان ماند و بود و مردانه باشد و جهت

دارد و

دارد و در علم سلاح جنگ داند و اگر نامقبول بود ترسنده و کم وفا باشد و فتنه‌انگیز و بی ثبات در کارها
و اگر راجع بود پشیمان شونده باشد در خیر و شر اما اگر زحل در طالع بود بر روی مولود خال بود و علامتها و سیاه
بر تن و روی باشد و اندوه و کین و زشت صورت خاصه که نامقبول بود اما اگر عرض کوکبی در طالع بود شمالی باشد
مولود فربه اندام باشد و اگر جنوبی بود لاغر اندام بود **ثمرهٔ دوازدهم** اگر در طالع مولودی سعدان حال نیک
بوند و نحسان نامقبول مولود احمق باشد و اگر کواکب در برج بهیمی باشند قوی‌تر باشند کار حماقت و مولود جنس
جاهل باشند **ثمرهٔ سیزدهم** چون در طالع دلایل نبوت قایم باشند اگر شقیان قوی حال بوند و قمر نیکو بود مولود دعوی
بزرگی در کودکی کند و جوانی و اگر آفتاب قوی حال بود و علویان قوی او دعوی در سن وقوف کند در کهولت و پیری
و قبولیت دعاوی او قبولیت دلایل باشد و پاکی لباس و خوی او از زهره و عطارد و طاعات و خزانه و عدل از
مشتری و شکر و نصرت او از مریخ و هیبت و حرکت همت او از قمر و حکم راندن و صلابت و سیاست او از آفتاب
و نکبت و شدت و ظلم او از زحل و قواعد رسوم و تدبیر او از عطارد و مدت دولت او از علویین و حکم این در
همان است که گفته شد و هست در زیادت و نقصان اما اگر وقتی اتفاق افتد چنین طالع قوی که [illegible] در وی بود
بدوری یا فصلی بفصلی نزد و دارد دولت آن مولود بکمال رسد و بیشتر از آبا و اجداد عالم صیت او گیرد و حکم او در دین
باشد مناسب دلایل قرانی مدبر آن دوره یا فصل **ثمرهٔ چهاردهم** اگر مولودی را مشتری در طالع بود مولود
دیندار باشد و با اعتقاد و عابد و امانت گذار و خوش صورت و اگر صاحب طالع بدو ناظر باشد حال قوی‌تر
بود و قوم را پیشوا گردد و اگر مشتری مقبول بود خلایق بدو رغبت نمایند و اگر مشتری بد و راجع بود کم اعتقاد
باشد و بی طاعت خاصه که عطارد ساقط بود و مردم دار نباشد **ثمرهٔ پانزدهم** اگر زهره در طالع بود
مولود ملتبس باشد و پاکیزه و خورنده غذاهای لطیف و خوب صورت و بد اندام بود خاصه که زهره بود در حد
طالع باشد و راغب بود بر زنان و مناکحت و اگر مقبول باشد زنان بدو رغبت نمایند و در دین اسلام پاک اعتقاد
بود و داننده علم موسیقی خاصه که در خانهٔ خود باشد یا خانهای مشتری و اگر در خانهای زحل بود داننده موسیقی
بود و نوازنده ساز و در دلو قوی‌تر باشد خاصه در دلو خانهٔ سوم یا نهم افتد و کریه المنظر بود و طلب فسق و فجور دارد
و در خانهای مریخ عالی رتبه بود و هزال و مزاح و بازی و طرب و خوش صورت بود و در خانهای عطارد طلب
کودکان دارد و در این احکام در ثمرهٔ اخلاق مشرح یاد کرده‌ایم و اگر صاحب طالع بدو ناظر بود کار قوی‌تر باشد
و مشهور گردد به روشنی که دارد **ثمرهٔ شانزدهم** اگر عطارد در طالع بود مولود فصیح باشد و زیرک خاصه
که مقبول بود و اگر راجع بود رای گردان باشد و بی ثبات و وعده و دهنده خاصه که برج منقلب و اگر در خانهای
زحل بود مولود حکیم و منجم شود خاصه زحل با او بود یا بدو ناظر بود و اگر عطارد بد حال بود مولود دغل بود

شود و رزاق و راه نشین و اگر عطارد در خانهای مشتری بود مولود عالم گردد اما کسان مدد و رغبت نمایند و حج
باشد و ناخوش لهجه و اگر در خانهای مریخ بود عوان شود ظالم و خاین و اگر منحوس بود شاعر و کاهن باشد و دروغ زن
و اگر مریخ با او بود یا ناظر بود امیر لشکر شود و اگر در خانهای زهره بود مولود غزل دوست دارد و در دروغ گفتن
و در شعر قوی تر باشد در دروغ و اگر زهره با او بود یا ناظر بود مولود مقبول باشد و ظریف و خوش سخن
بود و وزیر پادشاه و دبیر و عالم و عاقل و مصنف در هر علمی که داند و صاحب رای بود و رسنده به [illegible]
و معانی بود و داند علوم دقیق و معانی باشد و اگر در جوزا بود خط و بلاغت و فصاحت و کمال سد و نقاشی نیک
داند و معقولات و مصنف شود در هنرها خود و اگر سرطان بود دلیل قوت عقل معاش و رای و تدبیر نیک
در امور دنیاوی و بازرگانی خاصه در بحر و اگر قمر با او بود یا ناظر بود و متحرک باشد و حاضر جواب و عاقل و عالم
و در اسد بود تند باشد و تیز و با غیرت و ممسک و اگر با آفتاب بود حاکم ولایت و ملک و صاحب رای بود
و سیاست کننده و اگر راجع بود مفسد باشد و بد تدبیر و مردم آزار و ظالم اما اگر عطارد از طالع ساقط بود
منحوس باشد مولود الکن گردد خاصه که در خانهای زحل بود یا مشتری یا مریخ یا عیبی در اعضا او پدید آید بنحس
اگر زحل منحوس بود یا در خانهای او سبب از دواب بود یا افتادن جایها بلند و بیماریها و رنج
کش و اگر عطارد در خانهای مشتری بود سبب عیب و اما سهام بود و حرارت و رطوبت و اگر در خانه
مریخ بود یا مدد و منحوس شود سبب عیب ریشها بود و یا آهن یا آتش یا شکستن عضوی بود و اگر عطارد ساقط بود
و در برج بهیمی یا برج الکن بود مولود سخن نیکو تواند گفتن و در زمان او خلل باشد و بر چهار الکن را در منسوب باشد
کرده ایم و اگر در عقرب بود بد تر باشد و در سخن گفتن آب از دهان او بیرون جهد اما اگر قمر از زیر شعاع آفتاب
بیرون آید و بعطارد بپیوندد عطارد و زحل منحوس بود مولود سخن بد گوید و اگر قمر در بر چهار الکن باشد بد تر
بود و اگر در طالع بود و طالع عقرب یا حوت و قمر و زحل منحوس و عطارد ساقط یا منحوس زحل مولود سخن
گفتن درماند اما اگر صاحب طالع در طالع بود و هیچ کوکب بد ناظر نباشد مزاج مولود بر طبع صاحب طالع
و طالع باشد اما اگر کوکبی دیگر بود حکم همین است ولیکن ضعیف تر باشد و هر کوکب که در طالع بود و اگر راجع
مولود را ای گرد او بود و بد برها او چندان صواب نبود و اگر مستولی بر طالع راجع بود حکم همین باشد اگر نحس
بود اما بودن راس در طالع دلیل اجابت دعا مولود بود و طلب نیک بود و تقوی و طاعات و نشستن
خدا تعالی و کرامات فروشی و گفتن سخنان غیب که خاصه که راس با سهم الغیب بود و دلیل صحت و سلامتی
مولود بود اما حکم ذنب خلاف باشد و مولود بیماری ناک باشد و زرد چهره و با عیب و بد زبان و [illegible]
گوی و دروغ زن و بر اعضا او یا چشم او یا دندان او خلل باشد یا بر سر و روی یا بر گلوی او والله اعلم

شعبه هفتم در احکام مرتبت ثانی از طالع شش شمار ثمره اول در احکام کلیات

دلایل دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی بر وی و سهم المال و سهم السعاده و صاحب
هر دو و مشتری و کوکبی که در وی بود و ارباب مثلثات او پس اگر این دلایل یا بیشتر او قوی حال بوند و از نحس دور
بهم یکدیگر ناظر و بطالع و صاحب طالع یا مستولی طالع ناظر بود توانگر بود و فراخ معیشت و [illegible] و در آخر حیات
خاصه که دلایل در اوتاد و یا [illegible] یا مایل او تد و از مال معاش برخورداری بیند و [illegible]
او روز بروز بیفزاید و اگر احوال دلایل بر خلاف این باشد حکم بعکس بود اما سعادت این خانه و صاحب مستولی
و سهم المال صاحب [illegible] مال باشد و سهم السعاده دلیل بسیاری برخورداری بود و مشتری دلیل [illegible]
بود آسانی و مال حلال و ارباب مثلثات دلیل اوقات توانگری بود در [illegible] و اگر کوکبی در [illegible] بود حکم بر حسب آن باشد
و بودن دلیل بر اوتاد دلیل بسیاری مال بود و باقی آمدن در مایل او تد کمتر از وی و در زایل دلیل فقر باشد و تنگ
و در واند و هم و پیشیم و دلیل قرض بود **ثمره دوم در احکام جزویات** اگر صاحب دوم در طالع بود مولود در اوایل
و معاش بی رنج و مشقت حاصل آید و اگر مقبول [illegible] و اگر مقبول بود زود و از دست برود خاصه که راجع
باشد و اگر در وبال یا هبوط بود مال او از خیانت بدست آید و از [illegible] کارها [illegible] در دروغ گفتن و اگر راجع
ثابت بود مولود ممسک باشد و اگر ذو جسدین بود معاملت کننده بود و کریم او که خدایانه باشد و خرج با اندازه
حاجت و اگر برج منقلب بود اسراف کند و [illegible] باشد و اگر صاحب این بیت در برج زایل بود مولود به تکلف
باشد و در برج مایل خلاف این بود و اگر صاحب دوم در دوم بود مولود پیوسته در طلب مال باشد و کاسب
بود و مال او معاش به [illegible] رنج حاصل کند و اگر میان صاحب طالع و صاحب این بیت نظر مودت بود مال
معاش او آسان بدست آید و اگر نظر عداوت بود به رنج و سختی خیانت حاصل شود و اگر کوکبی که در طالع بود [illegible]
بود یا صاحب طالع او بعد کوکب کرده به کرم مولود و آن قوم بود که بدان کوکب منسوب بود و اگر کوکبی [illegible] که
در عاشر بود و مولود جوانمرد باشد و معروف در توانگری و در رابع ضد این باشد **ثمره سیم** بودن زحل در این
بیت مولود ممسک باشد و بد خواره و کسب او از کارها سخت باشد و دشوار و در طالع بود و آنچه جمع آرد [illegible]
نکرد و وصل نیابد و اگر چه حاصل آید بود اما نظر مودت صاحب طالع و صاحب این بیت یا دیگر کواکب [illegible]
مال آسانی آن در ما قرار دید و در یاری [illegible] و حکم آن بناسب کواکب باشد و اگر نظر عداوت [illegible] حکم بر عکس
سختی بود و رسیدن قوت او در روز بروز باشد **ثمره چهارم** بودن مشتری در این بیت مولود کریم بود و توانگر
و غذا او پاک خورد و مال حلال حاصل آرد و کرم او بجای خود بود و اگر مشتری با سهم السعاده بود و حال قوی تر باشد و اگر
[illegible] ناظر بود کم تر باشد خاصه که نظر مودت بود و قبول باشد پس مال او از پادشاه و وزیر و بزرگان حاصل آید

وخورنده وخواننده باشد واگر میان مشتری صاحب طالع یا صاحب این بیت نظر مودت بود مولود توانگر
شود بی رنج و دشواری و اگر نظر عداوت بود توانگر شود برنج و سختی و خواری و در عاقبت مال تلف شود و
اگر کواکب مشتری ناظر باشند مال او از هر نوع بدست آید و اگر عطارد درین بیت مشتری نگرد کسب از نادر کار
باشد و دبیری یا نیابت یا وکالت و اگر مریخ بدو ناظر بود مال او معاش از امارات و قضات بود و صاحب ... و اگر
نظر عداوت بود و مریخ و مشتری بد حال بوند و ناقبول مال او از دزدی شود و راه زدن و خیانت در صورت
امانت **ثمرهٔ پنجم** بودن مریخ درین بیت مولود کریم بود بر روی مردم و فراوان خرج کند آنچه کند و اگر میان او و
صاحب طالع یا صاحب این بیت نظر مودت بود مال او آسان بدست آید و اگر نظر عداوت
بود کسب او بزحمت بود و اگر مریخ بدحال بود مال حرام بدست آرد و زود تلف کند و اگر نیکو حال بود مال او از ذات
بود یا از امرا و بزرگان و لشکریان و اگر عطارد بدو ناظر بود قوی تر باشد و باشد که مال از دیوان داری بدست آید
یا از سلاح فروشی و ساختن سلاح و حرب یا محافظت چیزها و اگر زهره بدو ناظر باشد مال آسان بدست آید و کم
شبهت بود و اگر آفتاب ناظر بود از کد پادشاه حاصل آید و از جوهر شناسی و دار الضرب و اگر زحل ناظر بود مال
از کارهای دشوار حاصل کند و باشد که دزدی و راه زنی و بردهٔ خاصه کهن بود و اگر علویان بدو نگرند مال از بزرگان
آرد و اگر سفلیان نگرند مال از فرود دستان بدست آرد **ثمرهٔ ششم** اگر آفتاب درین بیت بود یا ناظر بود بصاحب
طالع مولود توانگر شود و نقد جمع آرد و کریم بود و عالی همت و بخت کوشش در کسب مال فراخ روزی باشد و مال او
از حکومت بود یا کارها که بپادشاه تعلق دارد یا معادن و اگر مقبول بود کار قوی تر باشد و پادشاه یا بزرگان او را توانگر
کنند و اگر میان او و صاحب این بیت نظر مودت باشد مال بزحمت و طلب حاصل آید و اگر نظر عداوت بود توانگر
شود اما بسختی و اگر زحل بدو ناظر بود مال او از ضمانهای بود و از سروری قومی اگر هر دو بدحال باشند مال او از نیابت
باشد و دهقانی و اگر مشتری بدو ناظر بود مال از امانت حاصل کند و معلمی و دبیری یا ساکی و نیابت و تجارت و اگر
زهره با او بود مال او از پیرایه سازی یا بازرگانی یا عطر فروشی از نخاس ... و اهل طرب و اگر قمر بدو ناظر باشد
مال او از نیابت و رسالت و رسول داری از فرستادن ... تجارت و از کاروان ... و مهتری عوام بود
و بهر بیست دلیل توانگری و صلاح خوردن بود و حکم برخلاف این بود اما قوت رتبت شش گانه اول جهت
دلیل توانگری بود در اول عمر و قوت رتبت ثانی دلیل توانگری بود در اواسط عمر و قوت رتبت ثالث دلیل
توانگری بود در آخر عمر و اگر میان این ارباب نظر باشد بمودت و نیکوحال باشند پس تا آخر عمر توانگر باشد و اگر
برخلاف بود حکم برضد افتد **شعبهٔ هشتم در احکام بیت ثالث از طالع چهار اثمار ثمرهٔ اول**
در احکام کلیات دلیلها او همین خانه است و صاحبه و مستولی بر وی و سهم اقربا و صاحب وی و زحل و قمر

و زهره و آن کواکب که در وی بود و ارباب مثلثات وی پس اگر این دلایل مسعود بوند یا بیشتر ایشان دلیل
کنند بر سعادت احوال برادران و خواهران و اقربا و اگر بهمدیگر ناظر باشند بنظر مودت دلیل سازگاری بود
میان ایشان و افزونی محبت و طلب یکدیگر و رسانیدن منافع و راحت بهم و اگر دلایل در اوتاد بوند دلیل بهتر
و کثرت برادران و خواهران بود و اما اگر دلایل نحوس بوند و میان ایشان نظرها عداوت باشد دلیل رنج
مشقت ایشان بود و خصومت و عداوت میان ایشان و اگر میان این دلایل و صاحب طالع نظر مودت بود مولود با ایشان جماعت
بود و قدم مولود بر ایشان مبارک باشد و اگر نظر عداوت بود و دشمنی افتد در میان و ناسازگاری و اگر در خانها نظر
بوند از همدیگر دور افتند اما بودن صاحب طالع درین بیت مولود مطیع ایشان بود و اگر درین بیت مقبول بود آن قوم
مولود را دوست دارند و اگر صاحب این بیت در طالع بود خویشان منقاد مولود باشند و اگر نامقبول و مجبر
و اگر ... باشند و اگر میان صاحب طالع و زحل و مشتری یا آفتاب نظر مودت بود مولود با خویشان بزرگتر
برادران دوست گردد و همدیگر منافع گیرند و اگر نظر عداوت بود حکم برضد باشد و اگر نظر صاحب طالع بقمر و
با زهره بمودت محبت باشد با خویشان خود و خواهران و در میان حرمت بود و در نظر عداوت ضد این باشد و این
دلایل در اوتاد باشند و آن برجها که بوند مولود را برادران شوند بعد از ولادت و خاصه که در ربع مذکر بود
و اگر در مواضع مؤنث باشند خواهران شوند **ثمرهٔ دوم در احکام جزویات** بودن یکی از نحسین
بهر کدام از این بیت دلیل مشقت یا مودت باشد خاصه که بدحال بود و اگر این بیت وبال یا هبوط او بود زحمت و مشقت
زیادت باشد مناسب آن نحس حکم ذنب همین بود **ثمرهٔ سیم** بودن مشتری درین بیت دلیل سعادت خویشان
بود و مبارکی قدم او برین قوم و تن درستی و صلاح و عفت و نیکی اشتغالات مولود با اطراف و مسعود بودن او و اگر
صاحب طالع با مشتری ناظر بود و حال قوی تر باشد و اگر قمر و زهره و مشتری نگرند احوال خویشان خود نیکوتر باشد
و مولود در حرکت و انتقال بسیار کند و در مساحت و موسیقی داند و اگر آفتاب مشتری را ناظر باشد یا زحل احوال
خویشان بزرگتر نیکو بود **ثمرهٔ چهارم** بودن عطارد درین بیت دلیل آن بود که تدبیر خویشان کند و مولود از علوم حکمت
خبری یابد و ... تجارت کند و معلم شود برادر و اقربا را بودن رأس درین بیت دلیل کثرت برادران و خواهران کند و
صلاح حال ایشان حکم ذنب عکس او بود اما حکم ارباب مثلثات چنانست که گفته شده است هر کدام قوی تر بود
احوال اقربا در وقت رتبت او قوی تر باشد **شعبهٔ نهم در احکام بیت رابع از طالع پنج اثمار ثمرهٔ اول در**
احکام کلیات دلایل او اول همین خانه است و صاحب و مستولی بر وی و سهم آبا و صاحب وی و سهم امهات و صاحب
وی آفتاب و زحل و زهره و قمر و کواکبی که در وی بود و ارباب مثلثات وی پس اگر این دلایل مسعود باشند یا بیشتر
ایشان بهمدیگر ناظر بوند و اگر نحوس باشند دلیل سعادت احوال پدر مولود و مادر او باشد و سلامتی و توانگری ...

توانگری و عز و جاه یافتن بود و از بنیان سازکاری پدر و مادر با هم و شفقت بردن و اگر دلایل ساو ماه قوی
زیادتی دولت و شهرت ایشان باشد خاصه که مقبول افتد **واگر قاسم مریخ بود** دلیل خیانت زن
و انباز باشد و افتادن خصومت و خصومی از بد آیدش باید در موقت امانت نهادن و در از گفتن و زن
خواستن و انبازی کردن و دوستی داشتن با بزرگان و شکر یابی با غیری جفت شدن و افتادن خصومت و خصم
رفتن زن و چیزی دزدیدن و تلف کردن و قصد و خیانت نمودن باشد که بر دست مولود خطایی و دو و شنیعها
او خطا افتد و تدبیرها نا صواب کند و فتانی و خصومت کننده شود و زنان بروی غضب رانند و مولود در بیع
و لواطه و راندن شهوت طبع افتد و معروف کرده و خود را در فتنها اندازد و از بدعتی اعتقادی خاصه در
مذهب **واگر قاسم عطارد بود** دلیل کند بر بسیاری بیع و شری و معاملت کردن و افتادن غربت و تجارت
و آموختن علم از طب و نجوم و احکام و دلیل قوت رای و تدبیر بود در معیشت و مروت کردن و مصنع و حیلت
سازد و دلیل علم فراست بود و شناختن مزاج مردم و مایل شود بغلامان و امردان و اگر نکاح کند زنی زیرک
و فاضله بدست افتد و گوشا و عاقله و کدبانو بود زنان در مولود بسیار متهم شود و او را بد گویند و زنان
کنند با او و دوری خاصه زن انباز و بروی اتفاق غلبه کند و او را نسبت بزنان حضور متهم افتد و مال او
بطراری ببرند و بزرق و فسوق او را بر نوشتن نویسد و مکر و سحر در قید آرند و بر زبان سخنان است بسیار
ثمره پنجم در احکام تسییر وتد عاشر اگر بر موضع تسییر وتد عاشر مشتری قاسم بود دلیل کند بر شغل و عمل خیر
و پیش آمدن کارها نیکو و با نفع و دلیل تواضع بود و رشت کاری و قبولیت بزرگان و خداوندان دولت
و معارف میل و میل آمور آخرت و کارهای نیکو و طلب صحبت ملوک و وزرا و حجاب و نواب و ائمه و قضاة و دلیل
راندن حکم بود و افزونی جاه و رفعت و منزلت و پیش رفتن با بزرگان و با سود و نمودن کرم و شفقت و توانگری
و شهرت یافتن بنام نیک و دوستی کردن با اهل طاعت و عبادت و زهد و علما و رغبت کردن بعلوم دینی و
توبه و ندامت و پوشیده داشتن اسرار و ناموس کردن و دلیل سعادت احوال پدر و مادر بود و پارسائی
و صحت و سلامتها و حرص بود بمال و منال و جاه و رفعت و حکومت و قرب بزرگان **واگر قاسم زهره بود**
دلیل کند بر عمل زرگری و جامه فروشی و عطاری و امیر مطربان و زینت سازی و بیع و شری برده و انواع [...]
و حیلها و ملازمت خاتونان و خادمان و جوانان و معاملت کردن با این طایفه مردم و افزونی جاه و زینت باشد
و خرمی از کذرا صحاب طرب و زدن مزامیر و اوتار و مشهور شدن جای یافتن منفعت از طبقات زهره و
از کار مردم خوب صورت و نیکو سیرت و لطیف طبع و تازه روی و دلیل بدین سعادت تمام بود و لذت تمام و خوشی
زندگانی و نشاط و عشق و تلطف با زنان خواهران و دوستان و عشرت کردن و مراد رسیدن و تمتع لذات

این جهانی باشد **واگر قاسم زحل بود** دلیل کند بر بسته شدن کارها و خوف از سلاطین و نزدیکان و شاه
سبب کارها کهنه و گذشته و دعویها و دریده و افتادن از چشم بزرگان و از شغل و عمل و منزلت و حرمت
و درهم و میراث ماندن و اندیشهای محال کردن و عزل و پیش آمدن کارها درشت و بخت و خوفناک و رسانیدن
شدت بمردم و ظلم و جور و خوض کردن بکارها و دشوار و بیم افتادن بود و از بلندیها و خوف از جایهای تاریک
و جایها و هولناک و مشغول شدن بزراعت و عمارت و آبادان کردن و جایها خراب و شهرت یافتن بجای خوف
موت مادر بود و یا بیماری ضعفا و **واگر قاسم مریخ بود** دلیل بر رغبت کردن بعلم سلاح و خدمت سلطان و امرا
و لشکر و طلب داشتن جاه و حکومت و جستن حرب و شخص کرد خدمت و پیش آمدن خصومت و افتادن
پیش امرا و ملوک و پیش آمدن کارها با خوف و بیم باشد از زخم و جراحت و مایل شدن بنصرت و قتل و رنجانیدن خلایق
و خیانت کردن و بدکاری و ظلم و خلاف با بزرگان و عوانی کردن و آزارها و در و بیم باشد از آتش و آهن و از سلاح
کردن و دلیل کند بر ساختن سلاحها و آلات حرب و سواری و دلیل اسیر شدن بود و یا بر زندان و خانمان و بر بود
و او پیش و مادر او را خوف بود از بیماری و قتل و تهمت **واگر قاسم عطارد بود** دلیل کند بر طلب صحبت
وزرا و سلاطین و اکابر و دبیران از که بفضل و شعر و مدح و وعظ و فصاحت و بلاغت و تکلم و انواع
هنرها و حرفتها و نیک و باشد که نیابت یا وکالت کند یا نجمی یا طبیبی یا دبیری کارها و دیوان با سبب صناعت
با کفایت و یا دبیری یا خواندن کتب بزرگان بود و شغل و عمل نیکو بدست آرد و دلیل شهرت و تجارت و دلیل
توانگری و تصرف جایها و کارها و باشد که بازرگانی کند و بیاعی و بیع و شری برده و طلب کند صحبت ارباب
قلم و مستوفیان و عقلا و مردم میز و اهل هنر و فضل و در علم و نوشتن و خواندن افتد **اما حکم نیرین بنت** [?]
که اگر آفتاب در اصل یا در وقت بعد بر یا قاسم که سعد باشد نظر بود و مودت زیادت کند طلب صحبت ملوک و
توانگری و شهرت و جاه و رفعت و قوت و عقل نظری و پیش رفتن کارها و مصالح آن جهانی و نیک رای
و برساند بحکومت و سروری و اثر او مانند فعل مشتری باشد **اما اگر** مدبر یا قاسم نحس باشد و آفتاب مدبر
ناظر بود بمودت از نحوست او کم کند و دفع شقاوت و نحوست بود **اما اگر** این احوال قمر را بود همچنان اثرها کند اما کمتر از
از آفتاب و زیادت کند در عقل و معاش و کارها این جهانی و اثر او مانند فعل زهره بود و بزرگی یابد بر عالم
الذین اما اگر مدبر یا قاسم نحس بود و قمر نگاه دارد از نحوست او بقدر قوت و قبولیت نظر **اما اگر** نظر نیرین بعداوت
بود نصرت رسد و فساد مزاج باشد چنانکه یاد کرده ایم در ثمره دوم از شعبه اول خاصه که نظر عداوت با نحس
باشد اما استیلا و کواکب بر او وتد یا بودن یکی از ایشان در وقت تحویل سال مولود بر وتدی از طالع اصلی
طالع تحویل همین حکم دارد و دیارها گفته ایم که احکام مناسب شخص باشد و شرف او مناسب سال عمر و قبول مرد

مدبر و قاسم در اصل و در وقت **ثمره ششم در مرتبه قاسم با دلایل اصل و نمودن مثالها**
شرط درین صنعت آنست که بوقت احکام بنگرند تا قاسم یا مدبر تا در اصل قوی بوده است بقوتهاء ذاتی یا عرضی
یا ضعیف بوده اگر قوی بوده است بقدر قوت در رسانیدن سعادت زیادت کنند و از شقاوت
بکاهند و اگر ضعیف بوده است از سعادت بکاهد و در شقاوت بیفزاید اما در سعادت و شقاوت قاسم
را با دلایل اصل چنان نسبت دهند که بنگرند تا قاسم و برج تسییر را با طالع اصل چه نسبت است یعنی قاسم صاحب
چندمین بیت است از طالع و موضع تسییر و قاسم بر موضع تسییر غیر از صحیح حظ دیگر دارد یا ندارد و با این برج
جایگاه بدست او را و باندازه سعادت و قوت و قبول و رد او احکام کنند و در اتصالات و انصرافات
و قبول و رد و هر یک نیکو تامل کنند در اصل و در وقت و بدانند که هیچ کوکب تسییرات را اعتبار بیش
هر کوکبی را اعتبار است که هر یک بر وفق دوری تمام کنند در دوازده برج طالع اصل بسبب [illegible]
هر کواکب منقلبه و نظرها و هر یک را با قاسم امتزاج دادن و همه طرف را ضبط کردن نگه داشتن و هر یک رسیدن
بقدر وسع و احکام بر دلیلها اقوی تر نهادن که اثر آن ظاهرتر بود **مثال** آورده شد از طالع میزان که درویش
گشته ام و نموده ام دلیلها و حالها که بسالها گذشته بود و برین فقیر پیش از تحصیل این علم و بعد از آن تسییرات
و تسییر کواکب و غیر آن و تقریر اتفاق افتاد از هر نوع چیزی از دستور خود ساختم بوقت احکام و قیاس کنند
از انجا و آن چنان است در طالع میزان که تسییر وتد عاشر گذشت این **جم** و در اواسط سال هفدهم با ول
رسید در حد مشتری و تسییر وتد رابع نظر وتد بود و حد عطارد و در وقت مشتری آخر جوزا بود در وی
و داشت که بیت شرف است و عطارد بقران او و زحل بسنبله بود و از روی ارادت بندگی شیخ الشیوخ
سلطان الشریعة والطریقة خلیفة الله فی الارض سیف الملة والدین ابی المعالی سعید المطهر الباخرزی قدس
الله روحه پیوست و در اصل مشتری صاحب بیت سوم که دلیل علم است و نقل کردن و اقربا و مشتری
از قران زحل و متصل تربیع آفتاب در اصل و تسدیس زهره از خانه نهم که جای فرح است و طرب و عطارد
از جوزا که نهم اصل است روزه تسدیس زهره و تثلیث زحل و مشتری این همه اسباب بنده را با علم موسیقی
آشنایی افتاده بود و آوازی خوش بود و شعری گفته می شد چون مشتری قاسم وتد عاشر گشت و درین
قوی حال شد پس علم شعر و موسیقی سبب شد این فقیر بحضرت شیخ قبولیت یافت و بوظایف
ساعتها او در مجلس وعظ از قول شعراء عهد مشغول گشت و گفتن قول و غزل و ترانه او در روضه و خلوتها
گرفت و از جهت که زحل در پنجم قوت ذاتی و عرضی دارد و صاحب بیت پنجم و چهارم است و صاحب شرف
طالع و مهر و سعد با او روز بروز قبولیت زیادت می شد و چون شهرتی پدید آمد آنرا حدا یا امیر سعید اتابک آن

که آفتاب صاحب برج تسییر عاشر است و منصرف از زحل و متصل بتربیع مشتری و در بیت هشتم که جای
اعدا است و خانه او اسد واحد دلیل دوستان است و ذنب در دو بیت بلکه جانب دوستان حسود
ضدیت و نفاق و خصمی پدید آمد چون بهشتم سال رسید از ایشان قصدها کردند و در عاقبت منکوب گشتند و دلیل
سبب ذنب در اسد و سقوط صاحب او از طالع و دوستان این فقیر بیوفا و ناسازگار بودند و چون ذنب در طالع
ایشان است فسادها که میکردند و می کشتند در آخر بدیشان راجع میشد و می شود اما در آن وقت که تسییر وتد طالع باخر
طالع رسیده بود بموضع مریخ در حد مریخ و تسییر وتد غارب بنظر او در حمل بحد زحل چون نقل کرد تسییر وتد غارب
بثور در حد زهره بوقتی که سال عمر بهشت رسیده بود و زحل بطالع آمده و زهره و قمر بقران او رسیدند از
زهره محترق شد غزا و والده افتاد و اشتهار طالع ثور بوده بعد از ان بود اسفر جنبش کرده و قوت کرد بسبب
اثر زحل و بدر بجانب بخارا رفته بود بطریق تجارت پیش شده و از شهر بخارا روی بجانب نهاده دو بار در
صحبت و درین وقت صاحب فرد از زهره بود و او در اصل بحمل بوده که برج مشرقی است و در وقت [illegible]
خود رسید چون در اصل زهره از زحل منصرف بوده است و عیار در عاقبت بدر میسر شد چون بنده بشهر
سمرقند رسید بخدمت مشایخ و عزیزان آن از جمله شیخ [illegible] حسام الدین قدس روحه که [illegible]
جا ماهها از رشیم را این فقیر را گوشه ترتیب کرده و او بجوانی خدمت پادشاهان اسلام کرده بود و مرید بجا نمود
و نظرها تربیت یافته و امروز در خانقاه جوانان را علم سلوک و مباشرت آموختی پس بنده را از خدمت و علم
تیر و کمان و از هر سلاحی چیزی حاصل گشت و طریق کشتی گرفتن و در بنده بوجولتی بود بحمد الله و در پیری مسعود با وقت
پس آن بزرگوار برکات فرمودی که انواع کار بستن سلاحها از تبنگ می آید که این شرها کمن و همت و آن بود که
بنده را بجا حاصل قید کند اما در آن ایام تسییر در حد طالع بعقرب بود و در حد مریخ و مریخ بعاشر اصل آمده
این اثرها کرد اما سبب آنکه مریخ راجع بوده است و ضعیف بدین علمها ثبات نداشت و بعد از مدتی
مدید بشهر جند رفته بود و درین ایام مشتری بطالع آمده بود و پس بر شهری و خانقاهی فرا دید که رسیده شد
حاکمان آن و عزیزان قبول کردند و مدتها بدانجا بود و خدمتها پسندیده کردند و قصه آن بیکرد و ذکر تحفی
در کردن بنده کنند چون بشهر تاشی رسیده شد که سر حد ترکستان است در کوهستان او بخدمت شیخی
رسیده شد نام او بابا [illegible] حسین گفتند اهل آن زمین که عمر او بقول بعضی بزرگان صد و پنجاه سال بیش بود در آن
ایام پیری شش ماه روی پنهان داشت از ترک هنود عبد الله نام و پیری با کرم مجرد بود در حضور و حاجی کرد او قدری
حلوا بر نان [illegible] پاره و در دهان بنده نهاد و حاضران گفتند بابا ترا ولایت بخشید و شیرین کرد ترا در دو لبها خلق
در روزی پر تو فراخ شد تا بدانی و عاقل باشی و بنده حمد کرد و بود سفر خطا که پیش بود خود تا او چه فرماید بعد از آن

گفت که باز گرد که کار تو آنجا گشایش پذیرد و بخت هنالی زن و خویش مجهور دیگر و بدین سبب پیوسته گاه
بعضی بود و عمر در صحبت ملوک و سلاطین و امرا و وزرا و اکابر گذشت و محافل و خلوتها و مشایخ و علما و صحبت
فضلا و حکما میسر شد و انواع نعمتها و لطیفه ها و بیمهای خوب و جاه و حرمت حاصل بود و هست بحمد الله و المنه
اما جهت بودن مریخ در طالع بسیار حال دست آمد که صاحب بیت دوم است و زر از دست رفت که
راجع است و در برج منقلب و هیچ وقت در خاطر نمی آید که مال جمع کرده شود تا بدین و رزین پیوسته بنده
درویش بود اما با وجود فی الجمله است که بهره شهرها و ناحیت که این فقیر رسیده در آنجا بزرگ و زمین فرغانه مشایخ
عزیزان بخششها کردند و خلعتها پوشانیدند و نظرها در مود و مدد و آن زمین فرغانه منسوب برج ثور و مشتری در نه
غارب درجه اول ثور بوده و قاسم زهره حیثیت زنا کرد و چون آفتاب در ثور است جاه و رفعت حاصل آمد و آن
زمین بهجت صفت توانگر از انواع نعمتها و آبها روان و فراخی معیشت و باغستانها در گشاده و مردم خوب
دوست و آمیزنده و کریم طبع و مهمان دوست و مسلمان باشند تا چون قران زحل و مشتری با میزان نزدیک به درجه طالع زحل
صاحب شرف طالع است چندانکه صفت توان کرد روزگار خوش میگذشت و این شهر و طالع درست چنین پیش بود
و طرق قلندریان عام گشته و سماع از مشایخ آنجا و صلاح و دانشمندی با بابا و اولاد شیخ کرده شود و ایشان
قبول کردند و چون و اینها و جوانان در روی شروع کرده بودند و این طرق که مقبول شیخ بودند نیستند بود تا
قران علویین در میزان شد زهره در میزان و مستعلی زحل کواکب را کرم در میزان بود الا مریخ که در جدی بود
و ذکر این قران با تاثیرات و در کتاب احکام قران کرده ام که شکوفه آن بدین قران خروج کرد و چندی پیدا و در کتاب
مذکور است در شجره و قرانات پس بحکم ابن الابل قوت زهره و عطارد و شبو و سماع در شهر ملک شایع شد و عام
گشت بسبب این علم بنده را در آنجا ابتدا قبول و شهرتی پدید آمد و صحبت معارف و اکابر حاصل گشت بسبب
نظر زهره و عطارد را صلاح بود و وقتی چیزی تصنیف کرده شدی از قول قرار زو بسیطها و مقبول افتادی و جلیتها
برسید اما چون مشتری در طالع محرم و زحل رسید وقتی که عطارد در قران از حمل رفت در طالع با جماعت حکما و جهلا
افتاد و در آن باره مقدم ایشان مهری بود و ربیع الدین با رحمة الله بنده را گفت که استعداد داری چیزی از علوم
حکمت بیاموزی که از هر نوع بحث می آوری معقول و در مدح حکما می گفت و دوم دروغشان اگر چه غرض او و خدمت
بنده بود اما نظر شفقت نیز داشت و مرا پیوسته در دل بوس معرفت تقویم می بود مدتی با یاران و با بندگی
روزگار شناختن تقویم حاصل گشت و در مدخل بحث کرده شد و چیزی از احکام و جایها معلوم گشت خوض رفت
در معقولات و علوم بدین نسق میگذشت تا قریب پنج سال برفت زحل بقوس آمد و اینها با زیطالع رسید و زحل
راجع بود و قران شد عطارد را با زهره در جوزا که نهم حمل است بحکم ابن الابل بقوس راجعت و در سر افتاد و بخارا.

بخارا

بخارا و چون مشتری صاحب ششم است و قاسم او بود و مشتری و قمر عاشر و در طالع بقران زحل پیوست بسیار
بخارا رسید و انواع بیماریها پدید آمد و بعضی کسان قصدها کردند و از بعضی دوستان آزارها رسید
نقصها نهادند پس روی بولد و خبا خود آلوده شد چون بنده بحضرت شیخ باز رسید در بخارا است
بوس و ناحاصل گشت فرمود که پیش حید تو زنی که استشفع جواب آمد که خاطرها در و شان باکر شیخ بسنده
و فرمود که در حق و زبان و حشیش است و قبول او لهاست و بعد از آن ترتیبها کردی با بنده و بجان خدمت او
اول مشغول گشت و شرایط و وظایف بجای آورد و حاسدان با بزرگان شدند و بنده را مال ساخت فرزندان
شدند و چون در صورت طالع هیچ کوکب بقوت تر از زحل و عطارد نیست و سهم از خود نظر قبول او بهرا
اثر ایشان در بنده ظاهرتر است و رغبت بنده بعلم شعر و نجوم بیشتر و عام تر پس بنده در تحصیل آن بنده و شب
روز بخدمت استاد نجوم معرفت و بنده هیچ چیزی می آموخت با یاران اصحاب شیخ گفتند که این علم ظلم الی
است که تو فقیری تو اول ما ساعت را با علم نجوم چه نسبت باشد و استاد را فرمودندی که او را استعداد این علم او را
فرصت از دست مده و بنده بطبع عاشق این علم در سر بود و چون سالها برآمد بدین نسق و تاریخ هجرت ششصد و
پنجاه و نه رسید شب یکشنبه بیست و چهارم ذوالقعده وقت نماز خفتن شیخ قالب خالی کرد قدس سره
روز و هفت روز بخود بودند پس این فقیر و صد هزار کس بهتر از این فقیر گشته دل بر پریشان سرگردان شدند
و هم در آن سال ختا فتنها افتاد و میان شاهان مغول حربها عظیم واقع شد و قتل و غارت و اسیر کردند و ولایتها
خراب کردند و بسیار شهرها مثل شهر بخارا از حدود و خطه و بارها شیخ بود و که فتنها موقوف بقیت ماست چون قدم
او زمیان بیرون رود عزیزان خیال پریشان شدند که اگر شوند آهنین با طراف عالم گردند بکدام جمعیت خاطر تا
و ختیت و راحت گشته بود و چون اصحاب شیخ بدین قران مبتلا شدند تا ماندن که غریب با یکبار رو و شدند سفر اختیار
کردند و هر کس که متاع و کالا داشت با بر بودند بضرورت ساکن شدند تا وقت غارت بزرگ شهر بخارا و در شهد
و خوف شدند چنانکه چیزی از آن در پیش دیگر بود اما در وقت وفات شیخ سال عمر بنده دو درویش بود و مشتری در
عاشر و رابع و سابع در حد و مریخ بود و قمر و مشتری درجه طالع در عقرب بحد زهره و زحل در حمل و مشتری در قوس
چون شهرتی شده بود بنده را بتحصیل این علم و حوادث در روزگار و دستها گرده و در هر روز فسادی ظاهر شد
و بنده ذکر آنها میکرد و در احکام سال اثر می نوشت و در تقویمها و همچنین احکام مولودها و آن همه راست می رفت
بیشتر آن پدید می آمد اکابر و ملوک عهد ترجیحها میکردند و تقویمها با احکام بحضرت ایشان می رفت بنده نیز و تحصیل
و مطالعه کتب زیاده میکرد اما نسبت آنکه طالع میزان است و در حد عطارد و عطارد در نهم و زحل در پنجم و مریخ
در طالع پیوسته در خاطر سفر بود و بجانب غرب خاطر بزیارت حرمین شریفین حج بی نوبت زمان ترجیت از سال

چهل و دوم برج رسید آن خاطر سفر قوت گرفت بسبب بودن مریخ در طالع اصل اما چون مریخ بوده است
نمی شد اگرچه بارها مستعد شده بود بنده و تقریر مواقع در آن است اما چون در تسییر عاشر و رابع و سابع
مریخ بود و از آن وی که صاحب نوبت شده بود بنده را یکبار برکند از جهت که اصل بسبب غارت کردن و اسیر
کردن زحل در این آفت بسته بود که دوازدهم است و فعل او در این بیت پریشان کردن است و آواره کردن
مولود و اسیری داشت بنده در ده سالگی هم طالع او بیران و باز گشت بدست کفار و سه کرت خواستند که بهند
راه کشند چون تسییر در حد طالع در حد زهره بود و درجه طالع هیلاج است و زهره کدخداه و قصد کشتن را بکلی
علت آن بود که تسییر وتد غارب نزدیک بود بر اصل المولود اما بسلامت گذشت که هیلاج و کدخداه قوی
بود اما چون طالع و مثلثات و عرض اند و دلایل درین بروج و مریخ در نوبت در طالع و رابع و از آن
زحل بیرون آمده سفر بنده از بخارا بجانب عرب افتاد به طلب فرزند اسیر و طالع بخارا حوت است و هشتم
درجه و مریخ در نوبت بر مرکز هشتم او بود و مشتری در حد جدی زهره و در دلو محترق و قرانی کرده بحوت
اما هنوز در محاق عطارد و بر او تحت الشعاع و مشتری و زهره و عطارد و آفتاب در عقده ذنب و اینها
طالع شهر بیران رسیده چون مشتری دلایل هیلاج بود بنده و تسییر او تا در مواضع بد بکلی خراب گشت فی الجمله
چون بنده بعراق رسید زحل بطالع در آمد آن فرزند در سپاه کوه حاصل گشت بسی کار و جهد و از آن
تاریخ برچندان که جهد میرود نمی باشد که سفر حجاز مسلم شود حق تعالی خواهد و در نوبت سال عمر شصت و پنج
رسیده است و هوس حج تمام می باشد که بسبب تیر از آنجا افتاده است بعد از غارت آن شاید امید که میسر
شود بدان مقام مبارک و آن فرزند هنرمند است تتمه از احوال کلیات ودلایل اما حکم کرده
در وسع بشر نباید از علی کل شی قدیر اما تتمه این شعبه آنست که دلایل اصلی که از کواکب و مراکز بیوت و سهام است
تیسیر از آنید هر سال که طالع تحویل کنند و برج انتها دانند تا معلوم شود که تسییر کدام دلیل بموضع سعد یا نحس رسیده
است و حکم سعادت و شقاوت مدلول از آنجا کنند و مناسب تتمه کار را یاد رفت چنانکه گفته ایم و پیش اما از
رسیدن تسییر طالع در سنوی و شهوری و تسییر طالع سال بسعود و نحوس سعادات هر یک حکم آن سال
و شهور و ایام کنند و نیک تأمل کنند این که تسییرات با تسییرات دلایل اصل موافق اند یا مخالف و در قوت
و ضعف سعادت و نحوست و احکام بر منفقی آن نهند پس اگر تسییر اعظم از حد سعد بحد نحس نقل کند
اگر قطع عمر نکند مضرت رساند از طبیعت آن موضع که در وی بود و آن بلا را بردارد و اما اگر تسییر کبری
از حد سعد نقل کند اگر قطع عمر نکند مضرت رساند از طبیعت آن موضع که در وی بود و آن بلا را بردارد
اما اگر تسییر کبری از حد سعد بحد نحس رود فساد و مضرت و با شهها و سالها باشد و اگر تسییر شهوری با تسییر

طالع تحویل از حد سعد در آید بر رحمت و روز ها محمود اما اگر تسییرات از حدود نحسان بحدود سعدان نقل کنند عمل
و مضرت و زحمت و شدت هر یک منتفی و صلاح و خیر و نیکی و صحت و سلامتی بدل شود والله اعلم بالصواب

شعبه پنجم در احکام زمانها و صاحب دوره و فردارات چهار شمار شمرده اول در احکام زمانها

حکمای یونان احکام نجومی را بر مرد اشارات گفته اند و اهل هند ازان جمله یکی زمانهای مولود است و این عمل
بابل نسبت کنند و فردار نیز خوانند و اصل این عمل بر عظیمت کبری آفتابست که صد و بیست سال است
پس این مدت را بر هفت کوکب قسمت کرده اند مختلف چنانکه قسم قمر از وقت ولادت است تا مدت چهار سال
شش از آن قسم عطارد است ده سال و قسم زهره است هشت سال و قسم آفتاب است نوزده سال و قسم
مریخ است پانزده سال و قسم مشتری است دوازده سال و باقی قسم زحل است تا آخر عمر پس هر کدام کوکب که در صورت
که در صورت طالع قوی تر بود و مولود در زمان استیلا و تربیت او نیکو حال بود و با دولت و سعادت خاصه کوکب
و طالع اما در چهار سال که قمر مستولی بوده بدن مولود را نمو و افزایش بود و هر لحظه از حال بحال گردد چنانکه غذاهای
باشد و میل به چیزهای آبی بود چون میوه ها و لبنیات امثال این بعد از چهار سال تا تمام چهارده سال مستولی عطارد
قوت فهم در وی و ترقی نهد و آغاز کند دانستن چیزها و دریافتن معانی و تعلم در وی پدید شد و پدید آید قوت
اخلاق و خاصیتها و اعمال و دانستن اسباب علم و نیک و بد و خیر و شر و خوف و رجا بعد از چهارده سال زهره مستولی گردد
تا تمام بیست و دو سال پس آغاز کند در مولود حرکت مستی و جنبیدن شهوت و آرزو و بودن بعشق و طلب
لذات و خوردن و آشامیدن و پوشیدن و فریفتن مردم و فریفته شدن انواع تصرفات جبلی است و لذات
این جهانی و عاقبتی کردن بعد از بیست و دو سال آفتاب مستولی شود تا تمام چهل و یک پس مزاج مولود قوت
گیرد و استیلاء جوید و قدرت بر چیزها و تکبر کند و حکم راند و از نزول لعب روی بر تابد بر اخفات نهد و میل
کند بخیرات و امور آن جهانی و ترحم و کرم پیش گیرد و به جا ایستد و بمروری جلب ... و بعد از چهل و یک سال تا تمام
پنجاه و شش سال مریخ مستولی شود و آغاز کند پدید آمدن بخل و حرص و سختی کوشیدن و درستی کردن
بدخو گشتن و در کسب اموال و معاش جهد نمودن و اندیشه کردن بسیار در کارها و آگاه شدن ضعف قوتهای
و حواس ها و پوشیده داشتن اسرار و عاقبت اندیشی و نقصان شهوت و لذات بعد از پنجاه و شش سال تا تمام
شصت و هشت سال مشتری مستولی شود و طلب نام نیک دارد و جهد بیشتر کند در کارها و دین فرو ماندن گیرد
از کارها و رنج و کردن و کمتر تواند رنج و مشقت کشیدن کارهای دنیایی و خود را مستعد و مورد پسندیده کردن
و خیرات و طاعات و رهنمون بود بعد از شصت و هشت سال تا تمام طبیعت عمر زحل مستولی شود و پدید آید در
مولود کسالت و دشواری حرکات و دوری شهوت و لذات و تمام مزاج سرد گردد و ماندگی و بسیلی و خواب بود

از حالات از مردم و طلب عزلت دارد و شبهای جمعه تعجیل کرده و بخت کشش در پنجشنبه شود و معلول حال
طلب از هر کس مثال است که بعد از چهار سال بنده را به دبیرستان فرستاده و در چهار تن نیکو کرده و در سال
ده بخط فرستاد و نداما میر رغبت بنده به اشعار بود و پدر مرد سپاهی بود و در علم استیفا دستی داشت و
مقول تجارت مشغول گشت و ترک آن کرده و بطرف سمرقند رفت این کرت عزم ترکستان کرد چون بنده به دوازده
سال رسید و پدر غایب بود شخصی در بخارا دعوی پادشاهی کرد و او را محمود نام بی کفشدوز می گفتند [illegible] پیش از آن بار او
بازگشت و او چهار ده روز پادشاه بود و او در خشم مشغول گشت و در آن سال [illegible] بود و در سرطان [illegible]
از دوم ذی الحجه سنه خمس و ثلاثین و سبعمائه بود و مردم بار از شهر بیرون آوردند و قصد قتل او و اسیری کردند اما
بعنایت الهی محمود لجاج نزد و از شهر خجند تا قاصدی فرستاد و مردم خلاص یافتند بعد از آن والده اندیشه کرد که
منجمان گفته اند که در طالع این پسر چنانست که بسیار سفر کند برضا و بی رضا خاصه بجانب مغرب و عاقبت
عظیم بود و باید پدر او را در آن سال بر اسماعیل سامانی برفت که امیر ماوراءالنهر و خراسان بوده است و معین
خلیفه آن عهد پدر او را از ترکان ولایت غور بوده و اصل پدر بنده از مضراب خوارزمی بود که معین بن مسلم
هرمزی بوده است در برانداختن دولت مروان علیه اللعنه که معروف است و او را مضراب جهانگیر خوانده اند
و او عظیم نیازبرد بوده و لشکرکش و توانا و دلیر و کریم و مولد و منشا او از قصبه [illegible] از مضافات زمین
خوارزم بطرف بخارا و او در عهد چنگیز خان آنجا بوده است و پدر بنده چهارم پدر است از مضراب غرض است که او را
با خویش و قبیله خود مشورت بود و گفت چون منجمان گفته اند که این بچه سفر بسیار کند و او دیده بوده است
قتل و حرق و غارت و اسیر کردن لشکر مغول [illegible] که اول رسیده اند و [illegible]
رای او بر آن قرار گرفت که بنده را موزه دوزی بیاموزد تا هر کجا رود در آبادانی و خرابی ضایع نماند چون قوی
را ضایع نماند و چون پدر او حاضر شود آنچه جواب پدر او بود آن کند [illegible] بنده را بحرفت موزه دوزی
فرستاد و این اقتضاء طالعست که صاحب طالع مشتری است و او در خانه ششم که خانه صنعت و حرفت است و دلیل کار
است پس علم بنده و مناسب آن شاد و [illegible] که قمر دلیل مادر است پس استاد موزه دوز مردی بود از خویشان
پدر بنده و او سغدی بود و خوش آواز و در پیش [illegible] شیخ قدس الله روحه چون دید که بنده را طبع و آواز
هست چیزی از علم الحان [illegible] بنده را بیاموخت و معروفست که اهل خوارزم در علم کلام و موسیقی نیکو
رسیده اند چنانکه در ماوراءالنهر علم فقه و تفسیر و احادیث چون استاد [illegible] بنده بدید در موسیقی رنجی
چیزی را بیاموخت و بصحبت شیخ [illegible] که [illegible] شمس الدین محمد [illegible] است که از مریدان [illegible] این حضرت
و در سفر است و در صحبت بنده را هفده سال بود و باقی احوال گفته شده است چون سال به بیست و دو رسید

مستوی

مستوی آفتاب شد طلعت ملوک و سلاطین را کار بر مبر شد و بسیار دوستان شدند و شهرتی پدید آمد تا
چهل و یک سال روز بروز احوال خوش و حرمت زیادت تر زیادت می شد چون بعد از آن مستولی مریخ گشت
با دو ارباب لشکریان معرفت افتاد و خود را در میان [illegible] خوف بوده شد و بحضرت پادشاهی طلب داشتند تا سبب
ضعف مریخ لطیفه در خاطر افتاد که ترک گشتن آن طلب این جهت آن میسر شد که هر دو [illegible]
بسیار قلعها برفت و قحط و حصارها ده و علم و خواست میوه در آن بلاد و سبب ضعف مریخ است که هر چند این
فقیر خود را به چیزی [illegible] مهارت در این ضعف بدرگاه و عزت بزرگان [illegible]
باند بانگاه و ذلت افتاده می بینید [illegible] مانده و قناعت گزیده تا ذلت نباشد که
هست [illegible] چون دریای [illegible] اما چون حکم سعادتی هست از روی کمال [illegible]
قضا و قدر [illegible] نهاده می جانیم و اگر چه آنچه لابد بود [illegible] اما مجرا است چنانکه [illegible] دست دشمن [illegible]
و از فضل آن کار را دیگر [illegible] الحمد لله والمنه لیکن چون مریخ ضعیف است [illegible] در آن [illegible]
نمی ماند و زود تلف می شود القصه احوال مریخ و خوف [illegible] تا مدت پنجاه و شش سال [illegible] مشتری
مستولی شد [illegible] و از دو خواجگان معرفت افتاد و چون مشتری ضعیف بوده است چندان سعادت نمی شد
و چون صاحب ششم است در خانه نحوس [illegible] فرزندان افتاد و بیمار [illegible] صاحب [illegible] آمد در زمین عراق [illegible]
رسید و بر سر [illegible] اگر عمر وفا کند بعد از شصت و هشت سال مستولی زحل شود و دیگر احوال [illegible]
کند و جنت عمر [illegible] که دولت دنیا خواهد و صحبت [illegible] دینی [illegible]
در رضای الله اعلم نمره دوم در [illegible] فردارات عمل فردارات [illegible] و او منسوبست باهل فارس [illegible]
این فردار در طالع روزی از آفتاب است و در طالع شبی از قمر و اهل این علم اصل او را بر هفتاد و پنج سال [illegible]
نهاده اند بر آن طریق [illegible] دلیل باشد بر حصول املاک [illegible] و آبادی و سعادت حال مولود در [illegible]
امور و اگر [illegible] طالع با صاحب طالع ناظر بود مولود ترتیب تمام یابد [illegible]
از ایشان [illegible] از ضیاع و عقار [illegible] باید و اگر صاحب طالع [illegible] ناظر بود [illegible] دلیل [illegible]
والدین باشد از زحل بود [illegible] و اگر نظر عداوت باشد [illegible] خدمت ایشان نکند [illegible]
نیابد و کم رحمت و شفقت بود و او نیز از ایشان تربیت نیابد و اگر دلایل از همدیگر ساقط باشند جدا
بود و در [illegible] میان مولود و والدین اما اگر مریخ بر مرکز [illegible] و بد حال بود دلیل موت پدر [illegible]
باشد و [illegible] در حکم [illegible] و اگر زحل بر مرکز افتاده بود دلیل شفقت ایشان بود و بیماری [illegible]
موت و اگر مقبول بود دلیل کشت و زرع باشد و عمارت نیکو نمره دوم در احکام جزویات

و صحبت

بودن مشتری درین بیت دلیل عمارتها و خوشی بود و ساختن مسجد و صومعه و دلیل توانگری پدران و مادران بود
و مبارک بودن قدم مولود بر ایشان و سعادت حال مولود و از روی ایشان یافتن تربیت و دیدن منافع از
املاک و نیکی عواقب امور و اگر صاحب طالع بدو ناظر باشد آبادانی جایها کند بدان خوشی و موافقت
بودن میان مولود و پدران و اگر عداوت بود نیکی کمتر باشد و اگر مشتری مقبول بود و آفتاب بدو ناظر
و زحل همچنین دلیل یافتن دفینه باشد و طول عمر پدران و توانگری هر یک **ثمره سیم** بودن آفتاب درین
بیت دلیل جاه و رفعت پدران و نیکی احوال املاک مولود و ساختن عمارتهای عالی و خریدن املاک و سعادت عاقبت
او خاصه از ملوک و اکابر و اگر آفتاب مقبول بود و صاحب طالع بدو ناظر بنظر قبول مولود در مقام پادشاه و
اکابر نشیند چون این بیت سعد بود مولود هر چند بزرگتر شود کار او قوی تر شود **ثمره چهارم** بودن زهره درین
بیت دلیل فسخ و نکاح پدر باشد خاصه که آفتاب بود یا زحل و آن نیز باشد که موافقت تمام شود میان پدر و
مادر خاصه که قمر درین بیت بود و نظرها مودت و دلیل سعادت یافتن مولود بود از پدر و مادر و از نفقات
و اگر زهره و زحل درین بیت محترق شوند مودت پدر و مادر باشد خاصه زهره بد حال بود و نامقبول درین
بیت و قمر شمس یا زحل بد حال بود و اگر زهره نیکو حال بود و مادر را وسیلتی کند و اگر مریخ درین بیت بود و محترق شود
پدر و مادر مولود را خوف قتل باشد یا خوف املاک را خوف خرابی و سوختن بود و اگر صاحب طالع درین بیت نحس
بود مولود بیجاگاهی بود ماند بناکام و اگر خانه وبال یا هبوط او بود و مولود مجلس شود و بسیار بنشیند **ثمره پنجم**
بودن عطارد درین بیت مقبول و زهره با او ناظر بود مولود جایها نقش سازد و اگر قمر با او بود جوی و حوض
پرورش آرد خاصه که برج آبی بود و دلیل رای و تدبیر پدر و مادر باشد و چشم اندیشها مولود از عاقبت کارها باشد و منافع
املاک و ساختن باغ و بستان کند تماشاخانه و اگر زحل بدو ناظر بود زاویه و خانقاه سازد و جایها خراب آباد کند
و اگر زحل درین بیت متمم باشد بد حال بود و ناظر باشد کوره خانه سازد خاصه که نظر نحس بود و در بزرگی عمارتها کند
و جایهای حصین سازد و اگر مشتری بدو ناظر بود در مدرسه و صومعه و مسجد ساکن و نشیننده شود و اگر مریخ بدو ناظر بود
در لشکرگاه و در میان کانها ساکن شود و اگر مریخ بد حال بود در مطبخ و حمام مقام سازد یا جایگاهی که آتش و آهن کار زند
و اگر آفتاب با او بود در سرای زن یا در جایهای بزرگان ساکن شود و اگر قمر بدو ناظر بود در باغها و جایها که آب
روان بود نشیننده شود و پس از کوکب هر کدام قوی تر باشد مولود را بمقامهای نیکو بود و هر کدام ضعیف باشد او را
بمقامهای منسوب و بد مناسب کوکب و دلیل دیگر و نظرها از مودت و عداوت مثلا اگر مشتری نظر کند بصاحب
طالع یا کوکبی که درین بیت بود بمودت آنچه مدرسه گفتیم سرای عالی بود و اگر نظر عداوت بود آنچه سرای گفتیم زاویه
باشد باقی بدین قیاس همین است چون منسوبات هر کوکب در حال قوت و ضعف نموده ایم اما اگر این برج خانه

بود مولود در عمارت و زراعت بود و نشیننده سرای خانه و اگر آبی بود حوض و کاریز و نهر و بندان سازد و نشیننده
باغ و بستان و اگر بادی بود قصرها و بادگیرها کند و نشیننده خانهها بالا گردد و اگر آتشی بود حمام سازد و درو دکانها
نشیننده جایها بود که آتش تعلق دارد و اگر صاحب رابع در برج زایل بود مولود از وطن اصلی دور افتد و در شهری
ساکن شود که بدان برج تعلق دارد خاصه که مقبول بود و اگر بیت سیم یا نهم بود مولود سفر دوست دارد و اود (?) در آن بلد
مقام سازد که بدان کوکب تعلق دارد و موضع او اما اگر صاحب طالع درین بیت بود مولود در مولد و منشا خود ساکن
باشد و اگر حرکت کند مناسب قابل آن سیر او کند و اگر مقبول بود درین بیت بد نموکی (?) باشد اما بودن قمر درین بیت مولود
را از مسکن اصلی بیرون برد و به انجا رساند که منسوب بصاحب چهارم است از جهات عالم اما انجا بود که صاحب طالع
بود یا بدانجا که صاحب نهم بود و یا بدانجا بود که قابل تدبیر قمر باشد بعضی بموضعی که منسوب است بدین کوکب از اقلیم و جهت
و شهرها و بقاع عالم و ازین دلایل هر کدام با قوت تر بود اثر او غالبتر باشد خاصه بوقت تربیت آن کوکب و اگر قمر کلی بجهة
ثابت دارد مولود سفرها کند بسیار و زود رود و هر تردیک (?) ماه در اول کتاب گفته شده است که از درجه عاشر دلیل
ایام طفولیت است و درجه رابع زمان کهولت است و از درجه رابع تا درجه طالع دلیل اوان پیری است پس هر کدام ازین
چهار برج که بزرین (?) سعود بود و احوال مولود در آن سن قوی تر باشد و طبیعت آن کوکب و موضع او اما اگر شرف
قایم نشیننده مولود در آن سفر بیش کند بدان اقلیم و ناحیت و بلد و دلیل گرفتن املاک بود و صلاح حال پدر و مادر و بودن
ذنب خلاف این بود و اما نظر صاحب طالع برب مثلثه اول بمودت دلیل تربیت یافتن مولود بود از پدر و مادر و بعد ... که
بدین ثبت تعلق دارد و اگر نظر عداوت بود حکم برعکس کنند و اگر نظر برب مثلثه ثانی بود این احوال در اواسط عمر بود و اگر
بیت ثالث بود در آخر عمر و کار و عاقبت با نظر قبول بود و باشد و عکس **شعبه دهم در احکام بیت خامس از طالع**

ثمره اول در احکام کلیات دلایل درین خانه است و صاحب و مشتری که بوی سهم الاولاد و صاحب وی آفتاب
و زهره و قمر و ارباب مثلثات و کوکبی که در وی بود و پس اگر این دلایل یا بیشتر ازینها قوی حال بود و بمودت بیکدیگر ناظر بمودت
دلیل بودن فرزندان بود و اگر در اوتاد بوند دلیل بسیاری فرزند بود و اقبال و جاه و شهرت ایشان و اگر احوال دلایل ضعیف
این باشد حکم بر ضد افتد و اگر این دلایل در برج مذکر بود و برج مذکر بوند فرزندان پسر زاینده در وصف خاصه دلیل قوی تر مذکر
بود و اگر بر ضد این بود دختران زاینده اما اگر سهم الاولاد در حظوظ آفتاب بود یا آفتاب بسهم ناظر باشد
فرزندان نشیننده و مقبل و اگر این حال با قمر باشد دختران زاینده و با دولت و جایی که کوکب دیگر همین است از مذکر و مونث و بعد
و نحس اما اگر خانه پنجم برج بسیار فرزند بود و آن مثلثه آبی است فرزندان بسیار شود و اگر برج هفتم بود و آن ... سنبله و
فرزند کم باشند اما نوع فرزند شش است و برج و زحل و عطارد و ذنب است پس بودن این دلایل در برج هفتم دلیل نقصان
فرزند بود و اگر این دلایل بصاحب پنجم بنظر عداوت یا درین خانه افتد فرزند کم زاینده اما زحل دلیل مرگ و موت فرزند بود

اگر بد حال باشد و مریخ دلیل اسقاط و قتل بود و اگر آفتاب بد حال بود و حکم همین باشد و عطارد و اگر نحس بود یکی از دو
نحس کند و ذنب دلیل نقصان فرزند باشد و اگر نحسان نظر عداوت کنند هم بود الا نکرد حکم همین بود اما اگر صاحب طالع
درین خانه بود و بد و مطیع فرزند بود و اگر نا مقبول باشد با کراه و جبر بود و اگر صاحب پنجم در طالع باشد حکم همین است
از طرف فرزندان و اگر میان دلایل مهر بود فرزندان دوست بود با همدیگر سازگار باشند و مطیع و اگر نظر عداوت بود
و خلاف این باشد و اگر از همدیگر ساقط بوند در میان فراق افتد از آن طرف که دلیل او ساقط باشد **ثمره دوم در احکام**
جزویات پیوستن صاحب پنجم با صاحب هفتم یا کوکبی که در وی بود دلیل بود بر آن فرزند باشد از جفت و اگر صاحب
ششم نگرد دلیل بودن فرزند بود از کنیزک یا خدمتکار و اگر یکی از زهره یا مریخ صاحب پنجم بود یا درین خانه باشد و صاحب
طالع مقارنت کند فرزند از معشوق شود خاصه که این دلایل که صاحب یازدهم بود یا صاحب یازدهم درین دلایل ناظر باشد
یا درین بیت بود و اگر دلایل فرزند میان طالع و عاشر بود مولود را فرزند در خوردی شود و اگر میان عاشر و سابع بود فرزند
در سن قوت شود و اگر میان سابع و رابع بود فرزند در کهولت شود و اگر میان رابع و طالع بود فرزند در پیری
شود **ثمره سیم در طرب و عشق بازی** اگر زهره درین بیت باشد یا ناظر بود یا صاحب او بود بسیار طرب
باشد و با فرح و بازی و مزاح و ظرافت و مزاح دوست دارد و عاشق شونده بود خاصه که عطارد با زهره بود
یا ناظر بود و بد بود و اگر مریخ بود درین بیت فسق و فجور بسیار کند و عشق بازی و فاحشه دارد و دلیر بود و در آن اگر مریخ منحوس
بود فساد و جنگ **ثمره چهارم** اگر علویان درین بیت بوند یا ناظر بوند یا صاحب این بیت طرب با بزرگان کند و در سن
کهولت و اگر سفلیان بوند طرب با جوانان و فرومایگان کند خاصه در سن جوانی و اگر سفلیان و علویان ناظر بوند
از جوانی تا پیری در طرب گذراند خاصه که زهره در میان بود **ثمره پنجم** اگر مشتری درین بیت بود یا ناظر بود
یا صاحب او بود مولود با علما و اهل ادیان دوستی دارد و اگر این بیت خانه زحل باشد یا صاحب [illegible]
عشرتها کند و سماع و رقص دوست دارد و نظرباز باشد و سوگند خورنده بود **ثمره ششم** نظر صاحب
پنجم با صاحب طالع دلیل عشق بازی بود خاصه که نظر قبول باشد و ممتنع نیکو باشد و اگر زهره درین میان
بود قوی تر و خوشتر باشد و اگر صاحب این بیت نزد صاحب طالع آید کسان مولود عاشق شوند
و او از ایشان بیزار بود و اگر صاحب طالع نزد وی آید مولود عاشق شونده باشد و منافع رساننده
قوم **ثمره هفتم** بودن قمر درین بیت دلیل سیاحت کند و اگر مشتری نگرد توسط کارها کند میان مردم [illegible]
و اگر عطارد درین خانه بود دلالی کند و خط نویسد و حامل نامها و اگر قمر و زهره یا عطارد درین بیت بد حال باشند
و نقل نو کنند میان صاحب طالع و پنجم با هیچ نوع کنند مولود قوادت کننده بود و جمع آورنده مردم از
خیر و شر **ثمره هشتم** حکم ارباب مثلثات است که در پیش گفته شده و اوقات ترتیب نموده گشت پس اگر

ارباب مثلثات سفلیان بوند با مریخ در دولت یا دولت کنند از اول در وقت ترتیب او ظاهر بود اما
بودن راس درین بیت دلیل کثرت فرزند باشد و [illegible] دلالات دیگر که درین بیت دلیل کثرت فرزند باشد
و [illegible] دلالات دیگر که درین بیت منسوب باشد و حکم ذنب خلاف این باشد و [illegible] حال فرزندان بود و خیانت
در رسالت و بدی عشق بازی و طرب **شعبه یازدهم در احکام بیت سادس از طالع پنج اشارت**
ثمره اول در احکام کلیات دلایل او صاحب خانه است و صاحب و مستولی بر وی و سهم مرض و صاحب
وی و قمر و آن کوکب که درین بیت بود و ارباب مثلثات و پس اگر این دلایل بیشتر ایشان مسعود باشند
و قوی حال سهم ظاهر و نحسان ساقط دلیل صحت و سلامتی مولود باشد و بی عیبی او و اگر نحس بد حال بوند حکم برضد باشد
اما اگر این دلایل بزحل منحوس باشند بیماری او از طبیعت زحل بود و از آنچه بدو منسوبست و اگر نحوس مریخ بود بیماری او
از منسوبات مریخ بود و اگر دلایل بموضع بد حال باشند بیماری یا عیب در آن عضو ظاهر شود که بدان برج نسبت دارد
مثلا اگر در حمل باشد یا در طالع بیماری در سر او [illegible] باشد و اگر در حوت بود که بکف پای تعلق دارد
اگر دلایل بیماری در برج آتشی بود سبب علت گرمی و خشکی شود و آنچه از ماده صفرا تولد کند و اگر در برج خاکی بود
از سردی و خشکی بود و ماده سودا و در برج بادی از ماده گرمی و تری چون خون بود و در برج آبی از سردی و تری بود و ماده
بلغم و عیب [illegible] کند مزاج دلایل با مزاج برج وقت امتزاج اما اگر صاحب طالع درین بیت باشد مولود خود سبب
بیماری و رنج خود شود خاصه که طالع ثور یا عقرب بود و اگر صاحب این بیت در طالع باشد مولود چنین وقت
تن درست باشد و در پرهیز نگاه داشتن جد بود و اگر میان این دو صاحب نظر مودت بود دلیل سلامتی
مولود باشد و اگر نظر عداوت بود مولود بیماری ناک باشد یا از سبب پرهیز نکردن بیمار شود و در زحمت رنج
باشد و اگر قمر در موضع نحسی بود یا ناظر نحسی بود بیماری ناک باشد خاصه که درین بیت بود یا در طالع و اگر سعد
سعدی بود مولود پیوسته سلامت باشد **ثمره دوم در احکام جزویات** بودن نحسان درین بیت دلیل بود
با عیب و بیماری بود از طبیعت آن نحس و اگر سعدان بوند تن درست باشد پیوسته بی عیب و اگر آن سعد
در نظر مودت نحسی افتد مولود با بیماری بود اما بیماری و شفا یابد و کم رنج بود خاصه که سعد مقبول باشد و اگر نحس
و اگر نظر عداوت بود بیماری و با نفرت بود و عیب دار شود **ثمره سیم** اگر آفتاب درین بیت بود و با کوکب
سماوی بود و نابینا شود و اگر در احتراق یکی از دو نحس باشد حکم همین باشد اما انجا سبب درد چشم بود و درد
پس اگر زحل محترق باشد فساد چشم او از خشکی دماغ بود و فرود آمدن آب و خیره گشتن و کوکب یافتن او چهره
و اگر مریخ محترق باشد فساد چشم از زخم بود یا آتش و رسیدن زخم و دارو و با تیر اما اگر آفتاب درین بیت
منکسف شود چشم نقص باشد خاصه در عقده ذنب و اگر شمس با ذنب بود و کسوف نباشد رگها و ابلها

در چشم او بدید آید و اگر شمس را این باشد [illegible] بود زمان و حکم قمر در هر دو همان بود اما کمتر از آفتاب و اگر قمر
بقران زحل بود مولود را آب فرو آرد و اگر در آن وقت ناقص النور باشد نقصان بصر او باشد یا سپیدی در چشم
یا پرده واقع شود و اگر بقران مریخ بود در کجا [illegible] بیند چون [illegible] ناخنه و جرب العین و عقرب و مانند این
و محتاج بدستکاری و آهن در چشم بردن [illegible] نظر آفتاب یا مقارنهٔ شمس بمودت مولود احوال [illegible] شود و آفتاب [illegible]
چشم او خاصه که این برج منحوس الطلوع بود یا طالع و آن [illegible] اول حمل است یا اول سرطان و اگر نظر آفتاب یا قمر
نحس بعداوت باشد دلیل نقصان بصر بود یا خیال باشد که چشم را تنگ کند چیزها را گونه بیند و اگر این دلایل
دلایل به حال ضد فساد و زیادت بود در بصر خاصه در چشم راست اگر این احوال قمر را بود نقصان در چشم چپ باشد

ثمره چهاردهم اگر صاحب طالع درین بیت بود مولود خود را در خدمت اندازد و یا بندگی [illegible] شود و اگر منحوس
بود بسیار و نهایت رسد و [illegible] کند پس اگر طالع یا قمر بمریخ نحس شود [illegible] و اگر بزحل نحس شود در بندگی
و بها افتد و نحسی اما اگر این بیت برج بهیمی بود و صاحب طالع درین بیت بود یا قمر مولود [illegible] کند و اگر این
خانها عطارد بود یا عطارد در بیت افتاده باشد و [illegible] برج مولود بیطاری کند و اگر برج آتشی بود و
صاحب طالع در وی [illegible] عطارد و مشتری ناظر درین بیت و این بیت یکی از خانهای عطارد یا مریخ بود مولود طبیب
شود خاصه که یکی ازین دلایل صاحب [illegible] بود یا صاحب عاشر [illegible] دلایل ناظر بود و یا شد که [illegible] شود
یا جراح یا حجام اما اگر این وقت نیز [illegible] یکدیگر ناظر باشند از خانهای زهره و عطارد با هم بوند و قمر ناظر خاصه که [illegible]
صاحب بیت پنجم یا یازدهم بود یا دهم یا عطارد یا قمر بود و مولود کحال شود و انواع شربتها سازد و یا شد که
عطارد [illegible] و یا مشاطه شود **ثمره پنجم در احوال بندگان** قوت طالع و صاحب وی و نظر صاحب ششم [illegible] قوت
و قوت سهم بندگان و صاحب او دلیل بود بر بندگان [illegible] و اگر آن قوت از خانهای [illegible] بود بندگان او را [illegible]
در رنج کش بوند و اگر آن قوت از سعدان بود بندگان [illegible] با او باعتقاد باشند و مشفق و ازیشان خیرها حاصل
آید اما دلیل بندگان سیاه زحل است و بندگان ترک مریخ و بندگان سپید [illegible] عطارد و قمر اما دلایل بندگان
عطارد و زهره و قمر بوند غلام و کنیزک او جوان باشند و خوب صورت و سپید پوست خاصه که شرقی
بوند و اگر خانهٔ ششم از خانهای عطارد یا زهره قوی [illegible] باشد و از برج و مشتری [illegible] ازیشان نفع حاصل آید خاصه
که یکی ازین دلایل صاحب [illegible] باشد بصاحب [illegible] نظر دارد و دولت و حکم مشتری نیز همین بود و اگر دلایل بندگان
زحل و مشتری یا مریخ بوند بندگان و کلان سال افتند خاصه که مغربی باشند و اگر دلایل بندگان [illegible]
بوند [illegible] بندگان [illegible] بسیار بوند و معروف گردند و در زایل [illegible] ساقط ضد این بود و اگر دلایل بندگان
در برج مذکر بوند غلامان باشند خاصه که ششم برج مذکر بود و اگر در برج مونث بوند کنیزکان او را و اگر

بعضی در

بعضی در برج مذکر و بعضی در برج مونث بوند بندگان از هر دو نوع باشند خاصه که برج ششم ذو جسدین
باشد یا دلایل در برج ذو جسدین بوند اما اگر مریخ و زحل دلیل بندگان بوند و با هم نظر عداوت کنند یا دلایل بندگان
بعداوت نگرند بندگان مرتد و گریزند و خیانت کنند [illegible] اگر بمودت نگرند بندگان [illegible] کار [illegible] و وفادار
اما اگر دلایل زهره و عطارد و قمر باشند و در خانها مریخ بوند و ناظر زحل خاصه [illegible] دلیل [illegible]
بود و اگر دلایل در خانها زحل بوند و در نظر مریخ حکم همین باشد و اگر دلایل مریخ نگرند و مریخ بدحال حکم
همین بود باشد و اگر دلایل در خانهای عطارد یا زهره بوند و مریخ یا زحل ناظر حکم همین باشد و دلیل [illegible]
غلامان [illegible] آمیز بود خاصه که از دلایل یکی صاحب ششم بود و حکم خدمتکار همین است اما اگر آفتاب [illegible]
دلیل بندگان او گردن کش باشند و با کبر و اصل بندگان بزرگان باشند که بر ممالک خود حاکم شوند و حکم
ارباب مثلثات گفته ایم [illegible] درین بیت دلیل تن درستی باشد و افزونی بنده و خدمتکار و بندگان
صالح [illegible] دلیل بیماری [illegible]
باعیب **شعبه دوازدهم در احکام بیت سابع از طالع و دوازده ثمار ثمرهٔ اول در احکام کلیات**
دلایل او همین خانه است و صاحب وی [illegible] و سهم تزویج و صاحب وی و زهره و قمر و ارباب مثلثات و کوکبی
که درین بیت باشد اما در طالع زنان آفتاب و زحل دلیل باشند بجای زهره و قمر و سهم تزویج از زهره [illegible] اگر
این دلایل قوی حال بوند و به یکدیگر ناظر و میان این دلایل و دلایل طالع نظر باشد بمودت [illegible] نماید بر سعادت از
مناکحت و برخورداری بود [illegible] و خوشی عیش و اگر دلایل [illegible] قوی تر باشد و قوت صحبت
[illegible] نکاح [illegible] خاصه که برج وقت حکم شرکت همین بود و اگر احوال دلایل خلاف این باشد حکم او بر عکس [illegible]
اما اگر صاحب هفتم [illegible] دلایل طالع ناظر باشد [illegible] زن مولود رغبت کند و اگر
دلایل طالع [illegible] ناظر باشد مولود [illegible]
در جان [illegible] اگر دلایل [illegible] طالع مرد باشند زنان مطیع مرد و زیر دست او بوند و اگر دلایل [illegible]
مرد منقاد زنان باشد و در حضور [illegible] حکم همین بود **ثمره دوم در احکام جزویات** اگر زحل درین خانه بود مولود زن [illegible]
بر کند خاصه که در آخر برج بود و مغربی باشد و زن زشت صورت بود و اگر مشتری باشد مولود زن [illegible]
خاصه که در میانه برج بود و عفیفه باشد و شیرین صورت بود و اگر مریخ بود زن [illegible] خواهد [illegible]
یا محبوب صورت بود و اگر در آخر برج بود و یا مغربی باشد زن [illegible] کند و اگر زهره درین خانه بود زن [illegible]
خاصه که در اول برج بود و خوب صورت باشد و لطیف طبع و خوش حرکات و اگر عطارد بود و زن
با فرهنگ خواهد [illegible] و سخن [illegible] اگر آفتاب بود زن [illegible] بود [illegible] بزرگان [illegible] بود یا

از اهل معروف و معیب صورت بود و اگر قمر بود زن از اعوام الناس کند یا از قومی فرومایه و مردم سفری
و اگر دلایل در بروج جهار خوب صورت بوند زنان او با جمال بوند خاصه که دلیل زهره بود اما اگر دلیل زن در حظوظ
خود بود او از اصل حسب و نسب بزرگان آن قوم افتد که بدان دلیل منسوب باشند و اگر دلیل در اوتاد بود زن او
از معارف و قحبه باشد و اگر در مایل اوتاد از مردم متوسط و در زایل از اصل بند و یا فرومایه و کم نام بود
و اگر در ساقط بود زن بدو رغبت نکند و او نیز زن طلب نکند اما اگر در اوایل برج بوند زن اندک خواهد
خاصه برج ثابت بود و اگر در اواسط برج بوند بسیار خواهد و نه اندک خاصه که در برج ذو جسدین باشد
و اگر در اواخر برج افتاده باشند زن بسیار کند خاصه که برج منقلب باشد و اگر در این بیت کواکب جمع آمده بوند
مولود زن بسیار کند و اگر صاحب بیت مستولی این بیت یا کوکبی که در این بیت افتاده بوند بسیار کواکب بکره مولود زن
بسیار کند و حکم برکت همین باشد **ثمره سیم** اگر صاحب هفتم محترق بود زن مولود بمیرد یا بیماری ناک باشد
و اگر راجع بود جدائی جوید و بیوفا باشد و اگر در مقام اول بود شوی را نخواهد و اگر در مقام ثانی بود قرار کند یا نزد
اگرچه نا خواهان بود و اگر دلیل از آن دلیل در آن طرف بود زن شاید باشوهر و حکم دلیل مرد همین باشد **ثمره چهارم**
اگر صاحب هفتم در مقام ثانی بود و از کوکبی مقبول منصرف شده و بصاحب طالع متصل شود زن از شوهر
دیگر بوده باشد پس اگر آن کوکب سعد بوده باشد و این که بدو خواهد پیوستن هم سعد باشد زن از هر دو شوهر
نیکی یابد و اگر هر دو نحس باشند بدی بیند و اگر یکی سعد و دیگری نحس بود حکم بر حسب آن کنند از نیکی به بدی افتد
یا از بدی به نیکی پیوندد و حکم مرد از دلایل همین باشد **ثمره پنجم** اگر میان صاحب طالع و زهره نظر باشد و
زهره در هفتم یا پنجم بود و مریخ در بیت ثانیه افتاده باشد خاصه در طالع بود مولود تیز شهوت بود و مولع بزنان
و عشق بازی باشد که زن مطرب خواهد یا لطیف طبع و طلب لواطه دارد و پلید شلوار بود و با زحل بود در
زهره حکم همین باشد و او را بیک دهره سیاه و سپید یکسان باشد و زن بردارد و اگر این حال در طالع زنان
افتد حکم همین بود و اگر بجای زهره عطارد بود مولود زن مریخ در زمین بی برکند و باشد که زن از آن طرف بر زبان
رفته باشد **ثمره ششم** اگر صاحب هفتم در ششم بود یا دوازدهم جفت او با عیب بود یا بنده یا غریب باشد
یا کسی سفله خاصه که در آن برج خانها زحل بود یا مریخ یا عطارد و اگر صاحب هفتم در نهم بود یا صاحب
طالع در نهم بود و دلیل بیت هفتم بود پیوند جفت مولود غریب باشد و اگر صاحب نهم در نهم باشد و بدلیل
بیت هفتم ناظر باشد مولود در غربت زن کند خاصه که دلیل در هفتم افتاده بود و اگر برج هفتم منقلب بود بود
کم ثبات باشد **ثمره هفتم** اگر صاحب کوکبی که در روی بود بصاحب سیم نگرد و صاحب سیم بطالع یا بصاحب
طالع مشتری ناظر باشد مولود زن از خویشان کند یا خویشان او را زن دهند و اگر صاحب هفتم بصاحب

هفتم نگرد

هفتم نگرد یا کوکبی که در روی بود یا نور صاحب هفتم بصاحب طالع دهد یا جمع کند مولود را زن بزرگان دهند
یا کارها و نکاح او سازند این احکام در مردان و زنان یکسان باشد اما مناسب نیکو نگاه باید داشت **ثمره هشتم**
اگر قمر در طالع مردان میان اجتماع و استقبال بود مولود در جوانی زن کند و اگر میان استقبال و اجتماع
افتاده باشد در پیری زن کند اما در طالع زنان اگر آفتاب بالای زمین بود در جوانی شوهر کند و اگر زیر زمین بود
در پیری شوهر کند **ثمره نهم** اگر صاحب هفتم سعد بود یا کوکبی که در هفتم باشد سعد بود و صاحب طالع از نحسی
منصرف شود و بسعدی متصل گردد مولود زن اول بگذارد و دیگری خواهد و هر دو نیکو باشند و اگر بنحسی متصل
شود زن دوم بد افتد و اگر صاحب هفتم نحس باشد و صاحب طالع که از وی منصرف شود نحس بوند و از بد
خلاص یابد و بنیک در افتد و این اتصال که ناظر نیز بود و عداوت نکند و جمع شدن انوار کواکب در هفتم
دلیل بسیار نکاح بود خاصه که کواکب در برج بسیار نکاح افتاده بوند **ثمره دهم** اگر دلایل در برج جوانی زنان دلایل
مردان بوند و دلیلها مردان در مثلثة الارض باشند مولود در جوانی زن کند جوان و اگر دلایل مثلثة الارض باشند
مولود در پیری زن پیر کند خاصه که دلیل خاص زحل باشد و دلیل خاص زن زهره در اوایل برج باشند و با هم ناظر
ثمره یازدهم در خصومتها اگر دلایل بیت هفتم و دلایل طالع ناظر باشند بمودت مولود را خصومت کم افتد خاصه که ایشان
بوند و اگر بعداوت نگرند خصومتها افتد خاصه که نحسان باشند پس هر کدام دلایل در حظوظ خود بوند ظفر از آن طرف باشد
و اگر دلایل هفتم و هشتم در طالع یا دوم بوند خصمان و بال یاری کرشان بود مولود گرفتار شوند و الا دلایل طالع
و دوم در هفتم و هشتم بوند مولود و بال یاری گران او و بدست خصمان افتند اما بهر طرف که نحوس باشند یا ناظر بوند
بدلایل خصومت از آن طرف خیزد و صلح از جانب سعدان پدید آید و حکم زن و شوهر و محاربه و لشکر همین است
اما در حرکت دلایل هر کدام که راجع بوند رسم جرت و نحیف از آنجانب باشد خاصه که مثلثة الارض باشند
و اگر محترق بوند فساد و نقص باشد و گرفتار شدن و هر سی اگر در و بال بود یا هبوط بوند در مانند و در کار
سوال حکم همین است **ثمره دوازدهم** اگر ذنب شند اقل این بیت نیکو افتاده باشد احوال مولود از زنان و از اهل
عز نکو بود و اگر رأس ثانی نکو افتاده بود در آخر عمر بود باشد و کواکب سعد و نحس از انزار ارباب مثلثات
اعتبار کنند جهت آنکه و نیز کانی یا ناخوشی بدان تعلق دارد و مراج نظرها و هر یک را با حمد بکره با صاحب
و مشتری بر طالع از سعد و نحس نگاه دارند اما بودن راس این بیت دلیل کثرت ازواج بود و عفت
و ستر و صلاح ایشان و بسیاری ثروت و علم و صلح خصمان و ضدان اما بودن ذنب دلیل عیب ازواج
بود و ناسازگاری و نقصان مناکحت و ضعف شهوت را غذن و خیانت شریکان و بدی حال خصمان
و ضدان و بی ستری زنان **شعبه سیزدهم در احکام بیت نهم از طالع و دوازده ثمره اول در احکام کلیات**

دلایل سیم و ستمی خانه است و صاحب وی مستولی بروی و سهم موت و صاحب وی و قابل تدبیر هر یک
و مرکز غارب و کوکبی که موت و صاحب وی درین بیت باشد پس اگر این دلایل یا بیشتر ایشان نحس
حال بوند و بعضی بیکدیگر ناظر و از نحوس خالی موت مولود طبیعی باشد و مولود پیوسته در امن و راحت و
فراغت و بی محنت زندگانی کند و اگر این دلایل نحس یا نحس باشد موت از طبیعت آن نحس حادث شود
پس اگر آن نحس زحل بود موت از بیماری های دراز کش بود و از آنچه بزحل منسوبست از شدت و فقر و فاقه
و تنگی و عجز و اگر مریخ بود موت از بیماریها خونی باشد و قتل و صفرا سوخته و فسق و خیانت و آنچه بمریخ منسوبست
و اگر آفتاب منحوس شود موت از بیماری باشد که بآفتاب منسوبست از قوت حرارت و از پادشاه اما
علتها در آن عضو پدید آید که ببروج و کواکب منسوب بود اما اگر سبب مرگ کواکب نحس باشد خاصه
در موضع نحس افتاده بود موت در صورت ناستوده بود و اگر سعد بود در صورت ستوده افتد
ثمره دوم در احکام جزویات احتراق صاحب هفتم یا مرگ غایب یا درجه طالع و دلیل طالع موت
باشد از حرارت یا از آتش یا از گرما یا از غضب ملوک خاصه که آن برج آتشی بود و اگر صاحب طالع مقارن
مریخ بود یا صاحب یکی از سعدان ساقط از نظر ایشان ازین جهت دلیل موت بود با آهن یا آتش خاصه که برج آتشی بود
و اگر صاحب طالع در هشتم بود صاحب هفتم نحس شود و سعدان ساقط باشند مولود بدست خصمان هلاک
شود از طبیعت آن نحس و برج **ثمره سیم** چون رأس الغول یا دیگری در درجه طالع با غارب یا هیلاج و
کدخداه بر رأس الغول یا با نقاطعه دیگر سعد بود و در هشتم بود و اگر آن وقت زحل بر مرکز عاشر باشد و با آفتاب
منحوس خاصه در جوزا بود مولود را بردار کنند و اگر زحل در رابع بود و مقابله آفتاب و بیت رابع یا عاشر
خاکی موت از زیر ماندن دیوار یا خانه بود و اگر برج آبی بود در آب افتد و اگر بادی بود موت از بلندیها
یا صلب بود یا رجم کردن و اگر زحل بود و با او هبوط بود و مشتری ناظر بعداوت موت از شکنجه
و ضرب و قتل بود و اگر برج آتشی بود موت از آتش باشد اما با وجود این اسباب اگر سعدی در طالع یا ثامن
باشد بتدبیر او و با تدبیر دلایل عمر قوی بوند در حد و سعود موت از وجه دیگر بود **ثمره چهارم** اگر صاحب
طالع و قمر منحوس باشند بمریخ و مریخ در طالع یا ثامن بد حال و یکی ازین دو نحس در برج بیابانی موت در
بیابان باشد از سباع خاصه که طالع یا بیت هشتم اسد یا جدی بود **ثمره پنجم** اگر قمر در دهم باشد و زحل
در چهارم و عطارد در هفتم منحوس بمریخ و صاحب طالع منحوس بزحل موت از غوغا و غلوی عوام
و خصومت باشد خاصه که زحل بد حال بود **ثمره ششم** اگر طالع حمل باشد و مریخ در سرطان و قمر در عقرب بود
و زحل در طالع مولود خود را بکشد یا بکشتن دهد و اگر مریخ در عقرب بود یا ذنب و زحل در سرطان و آفتاب

در میزان

در میزان باشد مولود در حرب هلاک شود و اگر مریخ در میزان بود گرفتار شود و اگر مریخ در میزان یا
عقرب بود بر مرکز متحرک یا تحت الشعاع بود مولود بقتل افتد **ثمره هفتم** اگر طالع میزان بود و زهره بر مرکز
غارب یا ثامن محترق شود و زحل در هشتم بود و مریخ در طالع مولود خود را هلاک کند بسبب زنان یا خصمان
و اگر زهره در عقرب بود و یا طالع حمل یا مریخ در ثور باشد و طالع میزان یا مریخ با آفتاب در طالع و طالع حمل یا زحل
در طالع مولود بسبب دزدی هلاک **ثمره هشتم** اگر نحسی در دوم طالع یا مقبول الهیلاج بد حال بود و نحسی دیگر نحوس خاصه مریخ
نحسان خاکی یا آبی بود و بیت هشتم و صاحبش نحس گشته بود موت او نداند و بوده و اگر سعدی در دوم و یا هشتم
نگرد یا آفتاب برودت واقع شود **ثمره نهم** از خانه چهارم هبوط صاحب هشتم بود و او در آن بیت نحسی نحسی
شده و صاحب طالع محترق موت در زندان یا شهر بند باشد اما اگر بیت چهارم و بال صاحب هشتم بود و او
مریخ منحوس و صاحب طالع زحل بد حال و قمر صاحب طالع یا نحسی بعداوت یا صاحب خانه نحس یا صاحب
ثامن موت از ضرب سلم و شکنجه باشد اما دلایل موت از روی مثلثات رسیدن بتسییر هیلاج و کدخداه و او
است بمواضع مخوف از اصلی و فرعی در صورت طالع **ثمره دهم در مکروهات** در پیش گفته است که اگر
سعدی بمواضع مخوف مستولی شود مکروه از کسانی رسد که توقع آن نباشد از ایشان و اگر نحسی مستولی شود از کسانی
رسد که توقع باشد پس چون این بیت غم و محنت است هر کوکب که مستولی او بود یا درین خانه باشد از طبیعت
آن کوکب و منسوبات او مکروه رسد و خوف باشد مثلا اگر زهره مستولی بود و او صاحب هفتم باشد مکروه از
زنان و ضدان رسد که از ایشان این طمع نباشد و اگر صاحب یازدهم درین بیت از برج باشد مکروه از دوستان
رسد که لشکری یا از ترک باشد یا رفیق اعتقاد و اگر مشتری باشد و او صاحب دهم بود مکروه از علما رسد
یا وزیران یا اهل برج **ثمره یازدهم در رسیدن هر کوکب** که از طالع تحت الارض باشد مولود از منسوبات
او در ترس بود و نهان باشد پیوسته مثلا اگر مریخ بود و او صاحب یازدهم باشد مولود پیوسته از لشکریان
و بزرگان که دوستان باشند ترسان و مختفی باشند و اگر صاحب بیت دوم پیوسته بر مال خود ترسان بود و از
دزد و عوانان پنهان و اگر بیشتر کواکب تحت الارض باشند پیوسته چنین باشد بافراط از همه خلق و تنهائی جوید
و اگر کواکب تحت الشعاع بوند حکم همین بود و از پادشاه و بزرگان در خوف و مختفی باشد و آن هنگام که کواکب نجم
تحت الارض و تحت الشعاع بوند و مستولی بوند بر طالع یا هشتم یا دوازدهم و اگر کوکبی ازین جهت بدلایل تحت الارض
نگرد خاصه بعداوت قیاس همین است و در طالع میزان دلو و حمل این اثر ظاهرتر بود و بدتر آنکه نحسی در طالع بود یا
صاحب طالع بد حال بود **ثمره دوازدهم در میراث** اگر صاحب بیت مستولی این بیت در دوم طالع بود و یا ناظر باشد یا صاحب
دوم نگرد مولود از مال زنان و شریکان و ضدان و خصمان بهره مند بود و از خصومت و حرکت مال گیرد و اگر صاحب

در رابع بود و صاحب شانی پیوند دهد مولود میراث یابد از طرف پدران و مادران و اگر از خمس و ربع صاحب
ثانی و دهم از فرزندان میراث رسد و اگر از هشتم صاحب رابع نگرد میراث از جهت کیره یا شریک یابد چه هم
قیاس بروج دیگر همچنین باشد پس اگر نظرها سعد بود به آسانی رسد و اگر نحس بود به دشواری یا ما حاصل میراث
را از جوهر بروج طلبند اگر دلایل در بروج آتشی باشند میراث از انواع معادن بود و اگر در بروج خاکی بود از انواع
خاکی بود و اگر در بروج بادی از نوع برده و حیوانات بود و اگر در بروج آبی بود از انواع کاریز بود و جوی و حوض
و دیگرها و حمام اما اگر در بروج بهیمی بود از انواع بهایم بود و آنچه در منسوبات بروج و کواکب یاد کردیم و کواکب با بروج
امتزاج دهند و حکم اجناس از میان بیرون آرند اما در این دلیل بقا بود و کثرت میراث و ایمنی مال میراث
حلال از شبهه خلاف این باشد از کینت و شفقت و خوف موت و نزیان گسستن میراث شعبه چهاردهم در احکام
بیت تاسع از طالع سیزده اشارد ثمره اول در احکام کلیات دلایل او همین خانه است و صاحب و سهم
او سهم سفر و صاحب برج و عطارد و قمر و مشتری ارباب مثلثات او و کوکبی که درین بیت بود و بسیار اگر این دلیل
قوی حال بود به سعد نگرند یا ظر دلیل بر سفرها نیک و نافع و بسیار خیر و راغب بود مولود با آموختن علوم و دلیل پاکی مذهب
بود و اعتقاد و درین و دین و ابدا نیکو و راست کردن تعبیر و طاعات بسیار و اگر احوال دلایل بر خلاف
این بود حکم او بر عکس شنیده و اگر صاحب این بیت درین بیت بود مولود سفر بسیار کند بر غبت و مراد
دل اگر سعدی بود بود و مقبول تمتع بسیار گیرد از سفر و اگر صاحب این بیت در طالع بود حکم همچنین باشد
و آموختن علوم بر وی آسان باشد و پیوسته در طلب علم باشد و در سفر علم آموزد و او اعلم و مذهب
شهرت تمام یابد اما اگر صاحب طالع درین بیت باشد مولود سفر بسیار کند بی رضا او و در سفر رنج و زحمت
یابد و تحصیل علم برنج کند و کاهل بود و اگر نامقبول بود بدتر باشد و اگر سعدی بدو ناظر بود در سفر خیرها و
نیکویها بیند و باشد که جهت دیگرکسان سفر کند و نفع بیند و باشد که او را دیگرکسان در تحصیل تربیت کنند
اما اگر نحسی بدو ناظر بود حکم بر خلاف این افتد و اگر میان صاحب طالع و صاحب این بیت اتصال بود سفرها
بسیار کند و دور رود و نیکی یابد خاصه که نظر مودت بود و اگر این هر دو دلیل در بروج چهار شرقی بودند سفر
بجانب مشرق شود خاصه که ربع مشرقی بود و حکم سه جهت دیگر همچنین است و اگر یکی در جهتی باشد سفر او در میان
دو جهت شود و بانظر دلیل قوی‌تر رود و پوشش قمر بدین دو دلیل موجب سفر بسیار بود ثمره دوم در
احکام جزویات اگر صاحب این بیت زحل بود یا درین بیت باشد سفر مولود جهت چهارپایان بود
خاصه که برج بهیمی بود و در سفر رنج و محنت بسیار بیند و اگر برج آتشی بود طلب علم دارد و برده و خرد و فروش
و در مذهب با شره باشد و کم عبادت بود و خوابها درشت بیند ثمره سوم اگر مشتری درین بیت

بود یا صاحب این بیت باشد سفر مولود جهت دین بود یا با بزرگانی و بردن رسالها و نفیس بود و بسیار و اگر
نامقبول و برج و مشتری او در شیر نهان باشد و ظلمها و اگر برج بهیمی بود جهت دواب سفر کند چون کمی نقصد
و آنچه خوردن را شاید و اگر در برج انسی بود برج مشتری برده و کند و لباسها و در تحصیل علم جهد نماید و فقیه
بود و با ورع و عابد و پاک باشد و سفر کعبه کند و مزارها متبرک برود و خوابها راست بیند و مذهب ستوده
دارد ثمره چهارم اگر مریخ درین بیت بود یا صاحب این بیت باشد مولود سفر کند و بر راهها در خوف و
در اضطراب باشد و در میان لشکریان و بزرگان سفر کند و اگر مقبول باشد امیر لشکر یا امیر قافله بود و اگر در بیت
عطارد بود علم سلاح نیکو داند و اگر در برج بهیمی باشد چهارپایان دارد و اگر در برج آتشی بود برده دارد و اگر
نامقبول بود دزد و راهزن و خونریز باشد و اگر در برج آتشی بود و نامقبول آتش‌کاری داند و سفر او جهت کر و جنگ
بود و در دین و مذهب کم اعتقاد بود و کاهل در طاعات و خوابها آشفته بیند ثمره پنجم اگر آفتاب
درین بیت بود یا صاحب این بیت باشد مولود سفر کننده بود جهت ملوک یا در صحبت ملوک و اکابر و بار رسالها
او با خیر بود و دولت و فرح و نیکی بیند و بیاموزد علم کلام و معقولات و صنعت کیمیا و خواص جواهر خاصه که
برج آتشی بود و اگر نامقبول بود سفر در خدمتگاری کند با مردم فرومایه برود و جاهل ماند و در دین و مذهب ضعیف
باشد و خوابها نیک بیند ثمره ششم اگر زهره درین بیت بود یا صاحب این باشد مولود سفرها در خوشی
کند و در عشرت باشد و سفر او از غلبه زنان بود و خادمان مطربان و مردمان بی‌حاصل شود با زرگانی او با انواع کالاها
باشد یا عطرها و کنیزکان بیاموزد و علم دین اسلام و با طاعت بود و نیکو اعتقاد و اگر نامقبول بود از این منفعتها در وی
کمتر باشد و اگر این برج آتشی بود بیاموزد موسیقی و بیابانی و نرادی و جامه فروشی و خوابها نیک بیند
ثمره هفتم اگر عطارد درین بیت بود یا صاحب این بیت باشد مولود سفرها بسیار کند با خیر و نفع و تجارت
کند و بیع و شری از انواع باشد و کاردان باشد و زیرک در معاملات و اگر برج آتشی بود بیع غلامان کند
و اگر در خانهای زحل بود کار قوی‌تر باشد و علم فلسفه داند و رسنده بود و بغور معانی رسد و داند علم ریاضی و سفرها
دشوار و دور کند و اگر در خانهای مشتری بود و بر کرده و دوستی عدل او رسند و خطبها و قبالها و فقیه
شود و محدث و اگر در خانهای مریخ بود سفرها او خوف‌ناک بود و همراه او دزدان شوند و لشکریان و طرار و
قمارکننده بود و علم سلاح و سواری نیک داند و اگر بدحال بود دزد گردد و تسخیر کواکب و جن بیاموزد و طلب
سیمیا و سحر کند و کم اعتقاد باشد و باشد که جراح و بیطار شود و اگر در خانهای زهره باشد سفرهای او در خوشی
بود و مطربها کند و بیاموزد علم دین اسلام و با طاعت بود و شعر داند و موسیقی و شطرنج و سفری دور و دراز غلط
و اگر در میزان بود کار قوی‌تر باشد و اگر در سنبله بود سفرها خوب کند با وزرا و اکابر و حکما و صحبت

علما دارد و عالم گردد در همه علمها و مذهبها و امامت قوی کند و در علم معقولات بکمال رسد و نامور باشد
و در استنباط بکوشاند و نوبتها را باطنی او در غایت باشد و اگر در جوزا بود در همه علوم آگاه باشد و مذاهب داند
و در علم خط و نقاشی بی نظیر بود و اغلب صناعات معلوم کرده باشد و فصیح و متکلم و حاضرجواب باشد
و سفرها کند در صحبت فضلا و تجارت و با نفع بود و اگر در خانه قمر بود سفر او بسیار کند و زود حرکت
باشد و کم ثبات و بداند علم خواص و مروارید سفتن و ساختن انواع مهرها و شرابها و زیرک بود در معاملات
و آداب و اگر زحل منحوس شود بناها نهد و مهرها و کلیدها سازد یا کوزه گر بود یا آسیابان و اگر مریخ منحوس
بود آهنگر سازد یا زرگر یا نقره و دست بندها و امثال این و اگر در خانه آفتاب بود جوهرشناس باشد و
صراف یا درم زن و سکه ساز و این همه احکام نیز بنظرها از سعد و نحس تفاوت کند **ثمره هشتم** اگر قمر درین
بیت بود یا صاحب این بیت باشد مولود سفر بسیار کند و سفرها در خاصه از بهر رسالت و پیام برد
علم مساحت و ملاحی آنکار برنا و در کار دین و مذهب کم ثبات باشد و انتقال مذهب کند و حکم او در توبت
کواکب مانند عطارد بود و اگر نحسان بقمر ناظر باشند مولود جاسوس شود و پیک و ساقی و سقا و آب
و کاریز سازد و انجانه و حمام و مانند این اما صاحب طالع بهر کوکب که نظر کند درین بیت مولود رغبت بعلمی
کند که بدان کوکب منسوب باشد و بنظر مودت کار آسان تر باشد و بعداوت دشوارتر **ثمره نهم** اگر صاحب
این بیت در وی بود و رب مثلثه اول ناظر باشد مولود در اوایل عمر سفر کند و در تحصیل باشد و اگر رب ثانی نظر
کند در اواسط عمر سفر کند و علمی بیاموزد و اگر رب ثالث نظر کند در اواخر عمر سفر کند و چیزی بیاموزد و
دوستی و دشمنی سفر را از نظر قبول و رد دلیل داند و برج آتشی و بهیمی و نفع و ضرر از نظر مودت و عداوت
و بسیاری علم از بودن قابل تدبیر دلیل در اوتاد اما اگر صاحب این بیت بصاحب ثانی نظر کند سفر مولود
جهت مال و معاش باشد و اگر بصاحب ثالث نظر کند سفر او جهت خویشان بود و طلب علم و اگر بصاحب
چهارم نظر کند سفر جهت املاک بود و آبا و امهات و قیاس بروج دیگر همین است **ثمره دهم** اگر صاحب
این بیت از صاحب رابع منصرف شود و بصاحب سابع متصل گردد و اگر صاحب سابع سعد بود یا در
بیت سعدی باشد و صاحب رابع نحس بود یا در رابع نحسی باشد مولود را آنجا که رود بهتر از اینجا باشد و
اگر سابع و رابع سعد بود یا سعدی در رابع باشد مولود را اینجا بهتر بود اما اگر صاحب رابع سعد بود و صاحب
سابع هم سعد باشد سکونت و سفر هر دو نیک باشد و اگر صاحب رابع نحس بود و صاحب سابع هم نحس
باشد سفر و سکونت بد بود و حکم قمر همین است در انصراف و اتصال این دلایل **ثمره یازدهم** اگر صاحب
این بیت در رابع بود و مولود سفر نکند تا صاحب طالع همین باشد و اگر صاحب نهم با قمر در برج بود

برج تحت الشعاع یا تحت الارض بود و مولود کم بخت سفر کند از لشکریان و سلطانیان و اگر در برج زحل بود
از شدت گریزد و در برج رنج و سختی بود و اگر کواکب درین بیت جمع آمده باشند یا صاحب او بیابان
کوکب نظر دارد سفر بهر جهتی شود از برای بیکاری و شغلی مناسب هر کوکب **ثمره دوازدهم** اگر صاحب
نهم در هفتم بود یا ناظر بصاحب و یا کوکبی که درین بیت باشد مولود سفر بسیار کند و هیچ شهری قرار نگیرد خاصه
برج منقلب بود و اگر صاحب طالع در هفتم بود و صاحب نهم بد و ناظر حکم همین است اما سفر او جهت
زنان بود و یا انبازان یا با ایشان سفر کند و حکم قمر همین است **ثمره سیزدهم** سفر مولود در آن جهت بود از شهر
که بطالع و مثلثات او منسوب باشد یا در آن جهت که صاحب نهم بود یا قابل تدبیر او یا قابل تدبیر قمر اما از
دلایل هر کدام قوی بود مولود را سفر در آن جهت شود که بدان دلیل منسوب باشد اما حکم رأس درین بیت
مثل مشتری باشد و مولود با طاعت بود و دوا دعیه و خوابها راست بیند و تعبیر نیک داند و علم آلهی و ادیان
بیاموزد و دعا از وی مستجاب شود اما حکم ذنب خلاف این باشد در بدی سفر و نقصان طاعت و
اعتقاد **شعبه یازدهم در احکام بیت عاشر از طالع و شش ثمار ثمره اول در احکام کلیات**
دلایل همین خانه است و صاحب مستولی بر وی و سهم عمل و سهم سلطان و صاحب هر دو و برج آفتاب
و شب قمر و عطارد و مریخ شریک این دلایل ارباب مثلثات و کوکبی که درین بیت افتاده بود پس اگر
این دلایل قوی حال باشند و بهمدیگر ناظر مولود با دولت بود و جاه و حرمت و رفعت و مروت و ملک
و حاکم گردد بر قومی و کامران بود و معروف و مشهور اما بعضی کسان گفته اند که این خانه و صاحب وی
و زهره و قمر و سهم مادر و صاحب او دلیل مادر اند پس اگر این دلایل نیکو حال باشند و سعودها در مولود در احوال
خوب باشد و دولت او روز افزون بود و مناسب حال او و اگر این دلایل بد یا ناظر باشند بمودت
میان ایشان موافقت زیادت شود و مددکاری کنند با همدیگر و مولود ترتیب نیکو یابد و اگر نظر عداوت
بود در خصومت و تشویش باشند و اگر از همدیگر ساقط بوند در میان فراق افتد و ذکر این حال در بیت رابع
رفته است اما اگر دلایل این بیت بر خلاف آن باشد که در پیش رفت حکم این بضد افتد اما اگر صاحب طالع
بدین دلایل ناظر بود سبب این اسباب حاصل آید باسانی و بی جهد و اگر نظر عداوت بود خلاف این باشد اما اگر
بعضی دلایل نیک حال بود و بعضی بد اثر دهند پس هرکدام دلیل که قوی تر بود اسباب سعادت از انجا رسد و
از منسوبات آن کواکب و هرکدام بدحال بود از وی زحمت رسد **ثمره دوم در صناعت مولود**
اگر دلایل صناعت در حمل افتاده بوند مولود صناعت کند که بسر و روی او تعلق دارد و اگر در ثور افتاده
بوند صناعتی کند که بگردن و حوالی او تعلق دارد و قیاس بروج دیگر همین است و بنفس صناعت از طبیعت کوکب

دلیل بود و موضع او پس اگر دلیل در آن برج که بود مقبول باشد و منظور سعد مولود و صناعتها بر شرف
کند و از دست او نیکو بیرون آید و قبول یابد و اگر نا مقبول بود و منحوس نظرها نحس صناعتها چنین کند
آن از دست او بی قیمت بیرون آید و مثلا گوهر و مانند آن کار مثلا اگر شمس دلیل صناعت افتد و او
حمل بود مولود تاج ساز بود و کلاهها قیمتی و اگر دلیل زهره افتد در حمل بود کلاه دوزد و از نطعها و ابریشمین و
مقنعها سازد و اگر عطارد دلیل مولود بود نگاه سازد و قطعها دوزد و اگر قمر بود شانه سازد و با مریخ آب و سپید آب
و خضاب کند و اگر زحل بود کلاه دوزد از پوست و پشم و اگر مشتری بود کلاههای عالی سازد و زر بر دستها
نوط و قیمتی و اگر مریخ بود خود سازد از آهن جرم و روی نهد جهت حرب اما اگر زهره و مریخ نگرد مولود آینه
داری کند بیشتر و اگر زحل نگرد مولود دملها سازد و آنچه از روی سر و روی پاک کند و اگر زهره مشتری نگرد
دستارها سازد و از ابریشم [illegible] و قصبها و قرینها اما اگر عطارد و زحل نگرد مولود دستارها
صوف سازد و کلاهها با پشم و موی و اگر مشتری نگرد دستارها سازد از قصبها و کلاه صوفیانه و [illegible]
و نقابها و اگر آفتاب بود پیرایه سازد و سربند اما اگر قمر مشتری نگرد با زهره چیزها لطیف سازد جهت کار زن
و مقبول افتد و بولایتها برند و اگر زحل نگرد با مریخ چیزها بد سازد و لایق عوام و مردم دون اما اگر مشتری
با آفتاب بود تاج و پیرایه سازد و لایق عوام و مردم دون اما اگر مشتری آفتاب بود تاج و پیرایه مرصع
حلقها و غیرها خاصه زهره با ایشان بود و اگر آفتاب با زحل مریخ بود آنچه سازد از برنج سازد و [illegible] و
آهن و قلب کار بود و غیرها در و غش کند قیاس کند قیاس هر ده اند و برج حمل است مثلا اگر دلایل در
بخران بوند کرباس و کیش و قربان سازد و اگر در حوت بوند موزه دوزد و [illegible] و وجه دیگر آنست که دلایل صناعت
در بروج آتشی بوند مولود صناعتهای کند که آتش در میان تعلق دارد و خاص در هم با کار شود و چون ساختن از داغ
لباسها و ختن و پختن انواع غذاها و شرابها و ترکیب سلاحها و مانند آن اگر دلایل در برج بهیمی بوند مولود
آنچه سازد و بد و اب تعلق دارد و چهارپایان بکار شود و چون زین و لگام و قلاده و جلها و نعل ستوران بسته
این و ما که شتربان خربنده و یا چهارپا دار بود و اما اگر بعضی دلایل در برج آتشی بود و بعضی در برج بهیمی مولود
صناعتی کند که مردم تعلق دارد و آلات آن از حیوانات بود و چون ساختن چادرهای نمد و [illegible] و موزه
نمد و شطرنج از عاج و امثال آن هر کدام کوکب که بدلیلها صناعت نگرد چیزی از طبیعت خود در مولود بیابد
کند و در آن مصنوع پس اگر آن کوکب سعد بود شکل و هیأت آن مصنوع با خوب نگرد او آن مقبول و قیمتی و اگر نحس
بود حکم بر خلاف این شیء مثال آنست که چون زحل دلیل است بر ساختن آلات از ابریشم و پوست و استخوان و اگر
مشتری به او ناظر بود در آلات زر و نقره بکار برد و طرائف سازد و اگر مریخ بدو نگرد آنچه بر شمرده دور نگفتیم

باره دوز شود و آنچه شطرنج از عاج کشیم چیزها از شاخ گاو سازد قیاس همین است اما اگر دلایل صنعت در برج
زحل باشند و در خانهای عطارد بوند مولود [illegible] و دوک کش و بالای کوزه گر و مانند این اگر عطارد در خانه یکی
از دو نحس بود حکم او مانند این باشد اما اگر مریخ و زحل در خانهای زهره بوند مولود سازنده سازها [illegible] باشد
یا خراطها یا ترازو گر باشد و اگر زهره در یکی از برج های دو نحس بود حکم او نیز نیک باشد بدین یاد در وقت احکام
باید چیزها مناسب آنچه گفته شد بخاطر آورد و در کثرت کردن احکام نهاد اگر مریخ و زحل در خانهای مشتری
بود مولود [illegible] کند و کلاهها سازد و کشتی و تخت تراشد و اگر این هر دو نحس در اسد باشند مولود آهنگر باشد
و هر دو نحس را در یا تیز کرده بود و آهنگر و قصاب و بریان گر و مانند این زحل حکم همین است و در نحوس دلیل
خرابی کند و در سیم زدن اما اگر مریخ و زحل در خانه قمر بوند مولود ملاح شود و سقا و [illegible] آب زن
شود و کشتیبان و اگر قمر در خانهای زحل و مریخ بود مولود جاسوسی کند یا ستور بکرایه دهد و اگر در خانهای مریخ بود
مولود زندانبان بود و شاگرد جلاد و قصاب [illegible] و بعقرب شاگرد کشتیبان و [illegible] بود اما اگر آفتاب
در یکی از این خانها زحل و مولود در کانها کار کند و جواهر بیرون آرد و ترکیبها کند از شراب و [illegible] اگر
در خانهای مشتری بود [illegible] و ترکیب کند و عقدها سازد و از صدف چیزها
سازد و اگر در خانهای مریخ بود سلاحها [illegible] سازد و آهنها و جوهردار [illegible] و اگر در خانهای زهره بود جامها
ابریشم سازد و علمها نیکو کند و زر و نقره در و بکار برد و مکر و حیل سازد [illegible] اگر در خانهای عطارد
بود مولود صنعت مذهب کند و [illegible] نقاشی کند و مرصعات نیکو سازد و اگر در خانهای قمر بود
امیر آب شود و [illegible] و از جواهر آبی چیزها سازد و از انواع نباتها قیمتی اما اگر عطارد صاحب [illegible]
[illegible] بود و صاحب طالع ناظر باشند و صاحب شرف [illegible] در عاشر شود و عطارد بدو ناظر بود واعظ گردد یا خطیب
معروف و مشهور و خاصه که طالع برج با آواز بود و اگر صاحب حادی عشر در شرف خود بود با آن شرایط حکم
سلطان باشد یا نایب و واعظ گردد و اگر عطارد در طالع بود و صاحب شرف عاشر در عاشر حکم همین باشد [illegible]
ملوک شود و فصاحت و بلاغت و نجابت بود و اما اگر عطارد با مشتری نگرد یا او در خانهای مشتری بود سخن او
واعظ [illegible] بود و اهل دینی و اگر زحل نگرد سخن او از حکمت باشد و طرق مشایخ اما اگر قمر [illegible] عاشر بود و
[illegible] برج خود یا اوج کوکبی باشد و زحل ناظر و مولود بر دار بازی کند یا رسن بازی خاصه که در برج بادی

ثمرهٔ سوم در احکام حرفها اگر زحل در [illegible] بود و صاحب طالع ناظر بود مولود حرفت دهقانی کند
خاصه که این برج خاکی یا آبی بود و پیشه بزرگان [illegible] کند اگر زحل [illegible] یا کوتاه قلعه خاصه برج
بادی و یا آتشی و اگر مشتری در [illegible] بود و صاحب طالع بدو ناظر مولود قاضی شود و حاکم یا نایب بزرگان خاصه

برج آتشی بود مولود صنعت شریف کند و امام یا مدرس بود و کاری کند که بمشتری منسوب باشد و اگر مریخ بود مولود
امیر لشکر شود و سازنده انواع سلاحها خاصه که برج آتشی باشد سلاح بکار شمشیر باشد یا امیر سلاح گران شود
و اگر آفتاب بود مولود والی و حاکم و مالک شود یا از نزدیکان پادشاه باشد و سرور و قوی شود و جوهرشناسی
حکاکی داند یا جواهر مانند این خاصه که برج آتشی بود و اگر زهره بود مولود بزازی کند یا عطاری یا خیاطی یا زننده و
سازنده ساز موسیقی بود یا امیر مطربان شود یا خدمت خاتونان کند یا خادمان خاصه که برج بادی بود و اگر عطارد
بود مولود مستوفی شود یا دبیر یا نایب دیوان یا مشرف یا وکیل یا حاجب خاصه که برج خاکی یا بادی بود و اگر قمر
بود ولی عهد گردد یا خلیفه و حاکم بر عوام خلق یا نایب خاتونان یا کودکان گردد خاصه که برج آبی بود و اگر
طالع شبی بود قمر در حظ بود درین بیت مولود مالک شود و ولایت دارد و حاکم اما در اتصالات صاحب طالع
با هر کوکبی در عاشر حکم مناسب اتصال کنند از قبول و رد و سعد و نحس و حالات هر یک ازین دلایل در موضع اما
اگر کوکبی بیش بود امتزاج دهند و حکم صنعت و حرفت و شغل و عمل و جاه و رفعت و معرفت و شهرت
و قرب و بعد و پیش پادشاه و بزرگان معلوم کنند اما بجای صاحب طالع صاحب این بیت یا ناظر بود و کوکبی که
درین بیت باشد کار صنعت و رفعت مولود قوی تر باشد و بی هیچ رنج حاصل آید هر چه ازین انواع بود خاصه
که آن کوکب مقبول بود و نظر نیز مقبول باشد اما اگر کوکب ورنه مقبول بود یا ناظر صاحب این بیت بود
نحس باشد مولود متنفر بود از صناعت و عمل خود و آن از دست او حبس بیرون آید و مولود از آن گریزان
شود مثال آنست که اگر زحل درین بیت مقبول باشد طالع بود ناظر بمودت مولود بیش یا قبر کند و نایب
خدا نما را تقدیم کرده و در کار زراعت و عمارت نیکو شناسد و در آنچه بود جهدی عظیم نماید و اگر نامقبول باشد
و نظر صاحب طالع نحس بود مولود مرده شوی شود و کار مردمان فرومایه کند و اگر در هبوط بود چاه کن گردد
یا کاریز ساز و اگر صاحب این بیت بود و مرکز و بعداوت زندان بان بود یا گورکن یا حمال یا جهت حبس قوم و مانند
این اما اگر بجای زحل مریخ باشد و او مقبول باشد و صاحب طالع بود و مرکز و بمودت مولود امیر و شحنه ولایت
شود و در آن جهد و جد تمام نماید و در آن عمل مشهور و معروف گردد و امیر لشکر گردد و انواع سلاح جهاد را
ساختن و بکار بستن و مبارز و پهلوان و توانا بود و دلیر و مردانه و اگر صاحب بیت بود و مرکز و بمودت دولت
و جاه او در سعی و جهد او حاصل باشد و هر صنعت که خواهد بی هیچ رنج بیاموزد و چنانکه شمار کردی خاصه
نبود اما مریخ نامقبول بود و صاحب هشتم از وی نحس باشد و این برج بهیمی بود مولود قصاب شود
و بریان گر و اگر برج آتشی بود مولود جلاد شود یا جراح و اگر برج آبی بود ماهی گیر شود یا کشتیبان و در برج
خاکی صیاد شود و وحوش و سباع گیرد و در برج بادی طیور گیرد و قیاس کواکب دیگر همچنین کنند و این اصل

نگاه دارند

نگاه دارند بگوی که اگر کوکب قوی حال بود و نظرها سعد حکم بزرگی و نوالی دهند و شریف بود آن چیز که بدو منسوب
باشد و اگر کوکب ضعیف و نامقبول بود و نظر نحس باشد حکم بخسیسی و زوال باشد و بدی آن چیز که بدو تعلق دارد
مثلا اگر مشتری قوی حال بود مولود وزیر یا قاضی شود و اگر ضعیف حال باشد مولود خادم عالمان شود یا وزیران
یا خدمت مسجد یا مدرسه کند و پیدا کرده ایم قوتها و ضعفها هر یک را **ثمره چهارم** اگر میان صاحب طالع و
صاحب این بیت نظر باشد بمودت بزرگان مولود را عزیز دارند خاصه که نظر قبول باشد و اگر نظر عداوت
بود عزیز ندارند و اگر از یکدیگر ساقط بوند مولود پیش بزرگان راه نیابد و کم نام بود و گرد اعمال نگردد
افتاده باشند که سعادتی نبینند **ثمره پنجم** چنانکه احکام صاحب طالع و صاحب عاشر با کواکب گفته
شد در ثمره سیم ازین شعبه حکم قمر در بیت عاشر با کواکب بر همچنانست باید چون ناظر بود یا بمعدی اما وجود
هر عملی و صنعتی یا شخصی بکر بسبب شود چنانکه کسی بکر فرماید یا جهت دیگر کس از آن افتد و کار کردن دیگران باشد
یا خلیفه کسان اگر مقبول باشد در موضع خود و الا مزدوری کند و نفع او دیگران برند **ثمره ششم** اگر مستولی
بر سهم سلطان آفتاب بود مولود از پادشاه دولت یابد یا از نزدیکان او شود خاصه که سهم درین وتد بود
و حکم قمر همین باشد اگر طالع شبی بود و قمر قوی حال باشد اما اگر مستولی زحل باشد مولود قهرمانی پادشاه بود
پادشاه شود و اگر مستولی مشتری باشد مولود امین و معتمد پادشاه شود و اگر مستولی مریخ باشد امیر لشکر شود
یا سرهنگ شود یا مطبخی و اگر زهره بود امیر مجلس یا جامه دار شود یا مطرب یا مزین و اگر عطارد بود دبیر
یا وزیر شود یا مستوفی یا ندیم یا طالع پس احوال هر کوکبی بقدر قوت و ضعف او باشد و اگر دو سه کوکب مستولی
باشند امتزاج دهند و قوی تر را مقدم دارند و اگر سهم در وتد بود قوی تا تمام شود و در زایل اوتد بر
توسط باشد و در زایل اندک اثر کند و حکم مستولیان باشد **ثمره هفتم در حکم منیر** اگر کوکب منیر درین
خانه بود همه احوال که بدین خانه نسبت دارد بر طبیعت او بود و عمل و صنعت مولود از مزاج کوکب منیر خیزد مثلا
اگر منیر آفتاب بود مولود ملک گردد یا حاکم یا سروری و در علم سیاست و ولایت داری نیکو شناسا
ظاهر شود که بدین بروج منسوب باشد و دیگر نسبتی کواکب بعین
دیگر صفات در مولود
و این اصل را در شعبه خلاف نیکو یاد کرده ایم در همه حکمها از آن طریق غافل نباشند اما اگر در صورت طالع
کواکب بسیار بود حکم بر مستولی طالع بشنید و اگر مستولی نباشد حکم بر صاحب طالع افتد اگر چه کواکب از
طالع و عاشر ساقط باشند خاصه از طالع و ضعیف بوند مولود مجهول باشند و بی کار و کاهل و هیچ جایی
نرسد **ثمره هشتم** اگر صاحب طالع ناظر بود بر رب مثلثه اول این بیت بمودت و هر دو مسعود باشند و مقبول
جاه و رفعت مولود در حرفت و صنعت و عمل نیکو افتد مناسب کواکب قوی تر و موضع و پس اگر ایشان حال

مثلثه ثانی بود این صفات در میانه عمر پدید آید و اگر ارباب مثلثه سوم افتند در آخر عمر ظاهر شود خاصه که
کواکب علوی باشند و اگر هر سه ارباب مثلثه ساقط افتاده بوند و بعید که ناظر باشند احوال مولود در همه عمر تیره بود و از
اول عمر تا آخر بر یک نسق گردد و از طبیعت هر کوکبی متأثر شود اما اگر هر سه کوکب ضعیف افتاده بوند حکم بر
خلاف این باشد و بهیچ عمل و صنعت در و قرار نکنند و بجایی نرسانند اما اگر رأس این بیت باشد مولود در معرفت
باری تعالی جهد نماید و طاعت و عبادت را بکمال رساند و بشناسند و صفات حق بود و دعاها او مستجاب
بود و ازین سبب کار دولت او بالا گیرد و دولت و جاه او زیادت گردد و بر ترقی باشد و شریف نفس
بود و حاکم شود بر بزرگان و اگر شنوه در نهم باشد خاصه که در شرف خود بود مولود حضرت باری تعالی را
در خواب بیند و راست قول بود اما اگر ذنب درین بیت بود مولود خوار و بی قدر باشد و صنعتی علمی نداند و اگر
بیاموزد و بد آموزد و معیوب کند و معروف و مشهور شود به بد صنعتی **شعبه شانزدهم در احکام بیت**
حادی عشر از طالع پنج اثمار ثمره اول در احکام کلیات دلایل او همین خانه است و صاحب او و
بروج سهم دوستان و صاحب او و مشتری و زهره و ارباب مثلثات او و کوکبی که درین خانه باشد پس اگر این
دلایل قوی حال بوند و بعید که ناظر بمودت در او و داده دو او از تحسان لیل یافتن سعادت بود و کثرت دوستان
صادق و نیکو حال و معروف و یافتن تمتع از ایشان و رسیدن بهیچ امید داره و اگر احوال دلایل خلاف این
باشد حکم او بر عکس افتد پس اگر صاحب طالع مر این دلایل را ناظر بود بمودت آن همه مولود را حاصل آید و بآسانی
تر بی وجه و بی برخورداری بود و اگر نظر عداوت بود آنچه حاصل شود بجهد و رنج و زحمت شود و اگر صاحب
طالع درین بیت بود مولود پیوسته در طلب امیدها خود بود و طالع باشد و سقاء دوستان شود و
ایشان باشند و اگر طالع این بیت در طالع بود دوستان فرمان بردار مولود بوند و امیدها او بی رنج و طلب آید
و از بیت المال او نشاه و اکابر بهره بود و اگر میان صاحب طالع و صاحب این بیت نظر مودت بود
مولود از دوستان ... و نفع گیرند و شاکر باشند خاصه که در اوتاد باشند و مقبول
باشند در موضع خود و اگر نظر عداوت بود حکم بر عکس افتد و در میان پیوسته کدورت باشد و اگر
صاحب طالع ساقط باشد ازین بیت مولود با دوستان کم وفا بود و دوستانش کم باشند و اگر صاحب
این بیت ساقط بود از طالع و از صاحب وی وفای از دوستان خیزد مولود و کم سعادت بود پس اگر
صاحب این بیت در دوازدهم بود دوستان مولود دشمنی کنند و اگر در ششم بود قصد او دارند و اگر
در ششم بود مولود را رنجه دارند و خدمتکار شمرند و اگر در دوم بود قصد مال مولود کنند اما در کارها معاونت
او کنند و اگر صاحب این بیت در وی بود مولود را امیدها بر آید و دوستان بسیار حاصل آیند و سعادتها

یابد و بود دوستان نیکی رساند و اگر سعد بی ناظر بود بمودت کار قوی تر باشد و از ایشان وفا یابد و اگر نحسان ناظر
بود بعداوت از دوستان غم خورد و از سعادت و امید آنچه حاصل آید به دشواری آنچه باشد و مردمان او را
پیش دوستان کرنید قوی که بدان نحس منسوب بوند و بدان برج **ثمره دوم در احکام جزویات** اگر سعد این
درین خانه باشند مولود را دوستان با وفا بوند و از ایشان نیکیها بیند پس اگر آن سعد مشتری بود سعادت او
از امانت بود و درستی و پاکی و آنچه خیرات بود و شاد و بیاجنید و بیشتر دوستان از مردمان بهتر بوند و عالم
نیکو اعتقاد و با خرد و اگر زهره بود سعادت او از روی تمان باشد و معاشرت و طرب و زینت و عشق
از مردمان خوب صورت و خادمان اهل طرب اگر زحل درین بیت بود مکروه و رسد بمولود از اسباب دوستان
دکاهلی و تقصیر دوستان و پشیمان و رنجه باشند و در شکی و اگر مریخ بود دانند و دانم که اعتقاد ایشان بد
بمولود و کیفیت و کوی و قصد و خصومت و دروغ و حیلت ایشان و خیانت کردن دوستان او مردمان شریر
باشند و ترکان و ارباب سلاح و رندان و اوباش و مولود و در مال سلطان و اکابر خیانت کند و دوستان از وی
متنفر شوند بسبب طمع که بدو دارند و اگر عطارد درین بیت بود مسعود مولود و دلخوشیها بیند از دوستان
و از خوش سخنی و معاملت نیک ایشان منفعت بیند و اما و نه در آید اما اگر مولود و مریخ یا زحل نسبت دارد و یا مریخ
یا زحل بعطارد ناظر بود یا این بیت خطی کی ازین دو نحس باشد مولود تعویذ نویس باشد و حیلت زد و زن
دوستان انگیزد و اگر عطارد و نحس بود مولود در صد تعب و حیلت ساختن عالی بود اما آن که کار در رنجه
و تهمت کشد و در مال بزرگان بسبب نویسندگی خیانت کند و اگر قمر درین بیت بود مولود غم از بی ثباتی
دوستان بیند و تحرک و سفر ایشان و اگر این خانه خط قمر بود دوستان او مسافران باشند و علوم حق
و اگر آفتاب درین بیت بود مولود دوستان بزرگان بوند و معروفان و توانگران و او از قبل دوستان
شهرت یابد و سعادتها و امیدها او روز بر آید از نوع جاه و مال پیش پادشاهان و بزرگان شناخته گردد
و اعتبار کنند قبولیت کواکب را و نظرها را از سعد و نحس بحق موافق آن **ثمره سیم** اما اگر رأس این بیت
بود و نفع مشتری کند و در و دوستان بیفزاید و با امیدها برساند بوجه حسن سعادتها عظیم رسد مولود
و اگر ذنب درین بیت بود حکم بر خلاف رأس باشد و دوستان بی وفا بوند و فاسد شوند و امیدها
دشوار بر آید و چندان که با دوستان وفا کند از ایشان بی وفایی بیند و جفا کشد **ثمره چهارم** جنس دوستان
مولود از نسبت کوکبی باشد که درین بیت بود یا صاحب این بیت بود یا صاحب این بیت و ناظر بر
اما جوانی و پیری دوستان از شریف و تقریب کواکب دانند و بود ... اوایل او فرخ اما
خوبی و زشتی و لطافت و خوشی طبعی و معاشرت و محاورت و زینت و پاکی و مجالست او از زهره و مریخ

نگرد پس اگر برج کوکب در بیت نبود بصاحب بیت و قابل تدبیر وی نگرند و اگر قابل تدبیر نبود حکم
صاحب او کنند پس اگر صاحب بیت در او ناظر بود دوستان او بسیار بوند اما وجه دیگر آنست که صاحب
هر بیتی که بدین بیت نظر کنند یا بصاحب او ناظر باشد بمودت دوستان مولود از منسوبات آن کوکب
بوند مثلا اگر صاحب بیت سوم ناظر بود خویشان دوست او مولود بوند و پس بمودت اگر بیمین بیت اما
قوی که بمثلثات این بیوت منسوب باشند مولود را دوست دارند و آن بیت هفتم است و سوم و حکم مثلثات
طالع بیمین بیت آن نهم است و پنجم **ثمرهٔ پنجم** اگر مستولی بر سهم دوستان سعدان بوند از دوستان نیکی
بینند و دوستان ایشان بسیار بوند و اگر نحسان مستولی بوند از دوستان بدی بینند و آزار کشند و سعادت
نحوست و نفع و ضرر طبیعت کوکب سعد و نحس دانند اما بودن سهم در اوتاد دلیل کثرت دوستان بود و بودن
سهم و صاحب او دلیل سعادت ایشان بود اگر صاحب طالع بر رب مثلثهٔ اول این بیت ناظر بوند دوست
مولود را در اوایل عمر دوستان بسیار بوند و اگر بر رب ثانی نگرد در اواسط عمر باشند و اگر بر رب ثالث نگرد در
اواخر عمر بوند و اگر بعداوت نگرند در میان ایشان نکل بسیار افتد و بیوفایی اما اگر دلیل دوستان بر جهار منقلب
بوند دوستان ایشان بسیار شوند و زود منقطع گردند و اگر در بر جهار ثابت بوند دوستان وفادار باشند و در
برجهار ذو جسدین کار بر توسط گردد و دوستان دو قول باشند **شعبهٔ دهم در احکام بیت ثانی عشر**
از طالع و هشت ثمار ثمرهٔ اول در احکام جزویات دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی بر وی
و سهم دشمنان و صاحب وی و زحل و ارباب مثلثات این بیت و کوکبی که در وی بود پس اگر این دلایل مسعود
و قوی حال بوند دلیل سعادت دشمنان بود و فراغت مولود از دشمنان اگر احوال دلایل بر خلاف این بود حکم بر
عکس باشد و اگر دلایل در اوتاد بوند یا مایل اوتاد دلیل بسیاری دشمنان باشد و شهرت و اقدام ایشان اما
اگر این دلایل بصاحب طالع ناظر بوند یا بطالع مولود را دشمنان بسیار بوند و با او دشمنی کنند و اگر صاحب طالع
بدین دلایل نگرد مولود دشمن انگیز باشد اما اگر صاحب طالع در این بیت بود حکم بجای بیت ... مولود بدست دشمنان
گرفتار شود و بدتر آن بود که این بیت وبال یا هبوط او باشد یا غریب بود در این بیت و اگر صاحب این بیت در طالع
افتد دشمنان مطیع مولود افتند خاصه که طالع وبال و هبوط او بود و اگر صاحب طالع بصاحب این بیت نحس
شود بدی بدو رسد از دشمنان و اگر مسعود بود نیکی رسد و اگر صاحب این بیت بصاحب طالع نحس شود مولود بدشمنان
ضرر رساند اما اگر نحسان در این بیت باشند مولود بسیار دشمن بود و با او بد اندیشند و خود از جهت خود
در مشقت افتد و از دشمنان او برنج باید بود و اگر سعدان باشند دشمنی ظاهر نگردانند و خواهند که بوجه حسن دشمنی
کنند و باشد که از ایشان توقع خیر بود و نفاق بسیار کنند **ثمرهٔ دوم در احکام جزویات** بودن صاحب ثانی عشر

در این

در این بیت دلیل دشمنی باشد از دوستان و بودن صاحب این بیت در یازدهم دلیل دوستی کردن دشمنان
باشد اما نظر دوستی و بودن صاحب این بیت دلیل بود میان دوستان و دشمنان پس اگر صاحب یازدهم
پیوند و محبت از طرف دوستان مولود خیزد و اگر صاحب این بیت بصاحب یازدهم پیوند دوستی از
جانب دشمنان بود و اگر نظر عداوت بود میان دوستان و دشمنان مولود دوستی نبود و اگر نظر شود بعداوت
بدل گردد و این حکم با صاحب هر بیتی همین باشد مثلا اگر این تعلق با صاحب پنجم افتد دوستی و دشمنی با فرزندان
مولود کنند اما هر کوکب که در این بیت بود بنگرند تا صاحب کدام بیت است از طالع اگر صاحب پنجم بود فرزندان
دشمنی کنند و پس بمودت دیگر همین است **ثمرهٔ سیم** اگر بر موضع سهم اعدا مستولی نحسان بوند از دشمنان مضرت
رسد و اگر سعدان بوند مضرت نرسد و اگر سهم در وتد باشد دشمنان بسیار بوند و اگر در بیت ساقط بود دشمنان
مجهول باشند و از مولود دور افتند حکم مستولی بر سهم همین است **ثمرهٔ چهارم** صاحب این بیت در هر خانه
که بود در صورت طالع دشمنان مزاج آن خانه انگیزد چنانکه اگر در خانهٔ دهم بود بزرگان با او عداوت کنند
بسبب عمل و دولت یا نعمت و ضاعت و پس بر بروج دیگر همین است اما اگر صاحب با مستولی بر این خانه تحت
الشعاع باشد دشمنان مولود را آفت رسد و از حرارت و ماده صفراوی و اگر نحسی منحوس شود در مشقت افتند
طبیعت آن کوکب نحس **ثمرهٔ پنجم در دلایل مختلف** دوستی و دشمنی را نیز از طالع دو شخص نگرند چنانکه اگر
طالع دو کس یک برج افتاده باشد این هر دو با هم دوستی دارند و اگر یکی دوازدهم دیگری افتد او دشمن آن دیگر
باشد و اگر طالع را صاحب یکی افتد با هم دیگر دوستی کنند مناسب برج در دوستی و دشمنی از کواکب نیز باشد چون
بعضی با بعضی دوست اند و بعضی دشمن این یاد کرده ایم **ثمرهٔ ششم در حبس و قرض** اگر طالع ثور یا عقرب
بود و صاحب طالع در دوازدهم افتد مولود محبوس باشد در دست دشمنان بود و اگر صاحب طالع انقلاب
ثانی منحوس شود در برج دوازدهم سبب حبس مال او بود و قرض و اگر بصاحب سیم منحوس شود سبب کار برادر و خویشان
بود بزرگان و ضاعت و پس بر بروج دیگر همین است اما اگر صاحب ثانی در دوازدهم منحوس بود مال مولود بسبب
سبب قرض دادن با دشمنان مستهلک شود و اگر مسعود باشد مال زیادت گردد و از قرض دادن معاش مولود
از آنجا بود پس اگر مریخ بدو ناظر بود یا دلیل در خانهٔ مریخ باشد مال او بوجه حرام زیادت شود و اگر این حال
با مشتری افتد از وجه رخصت شریعت زیادت گردد و اگر نحسی در بیت یازدهم افتاده باشد مال حرام در صورت حلال
گردد اما اگر دلیل این بیت زحل باشد و بصاحب ثانی نظر دارد و مال از میراث بود و اسباب حاصل آید اگر نظر عداوت
بود برنج و مشقت باشد و اگر زحل مقبول بود در این بیت فایده دهد و از روی دشمنان فرج رساند و اگر
نامقبول بود و فساد را عدا بود و مکروه از ایشان پس کواکب دیگر همین است **ثمرهٔ هفتم در حکم چهار پایان**

بودن زحل درین بیت دلیل بود بر ستوران کش باشد واز وحوش آنچه در قید آرند و مشتری دلیل آن
حیوانات شریف بود چون گوسفند وآنچه در منسوبات او یاد کرده ایم و بودن مریخ درین بیت دلیل زیان بود
آفتاب دلیل اسب و زهره دلیل گاو و عطارد دلیل اشتر و انواع مرغان بیش ازین که اگر هر کدام که درین بیت
بود یا صاحب او باشد و یا صاحب ثانی متصل شود وجه مال معاش مولود ازان حیوان باشد که بدو منسوب
بود و اگر نظر مودت بود خیر و نفع بیشتر باشد و کم مریخ تر و با بر خود داری بود و اگر ازین دلایل هم اصحاب طالع
نظر دارد و کار قوی تر باشد اما باقی ماندن مال انکه بدین دلیلها اگر در بروج ثابت بوند مولود مال خود را نگاه
دارد و اگر برج منقلب بود خرج کند و تلف بدانچه حاصل آید و اگر در برج ذو جسدین باشند کار بر توسط بود
و مولود که خدا و باشد و خرج دانسته کند وجه دیگر آنست که چون این دلایل در اوتاد بوند دلیل کثرت دواب
بود و باقی ماندن مال و ماندن مال نیز کوکب سعد و نحس و راجع و مستقیم تعلق دارد **ثمره هشتم** حکم ارباب
مثلثات در هر بیت رفته است پس هر کدام ازین باب قوی حال تر بود آنرا در ایام تربیت و ظاهرتر باشد اما
اگر رب اول و دوم مستولی بوند برین بیت و مسعود باشند احوال مولود از جهت این بیت و ارباب او بر نسق
نسق کرده و از اول تا آخر خاصه با همدیگر ناظر باشند بمودت و فراغت حاصل بود و اگر نظر عداوت بود بر نسق
نسق باشد اما در زحمت اما در پس درین بیت مزاج مشتری دارد و در دواب و در مولات و زیادت کند و از
دشمنان حذر شود و اگر ذنب باشد دواب را دزد و خوف باشد و دشمنان آواره کند و برانداز و دشمن انگیزد
و چهارپای رود و معیوب شود والله اعلم

بالصواب

شجره پنجم در اعمال تسییرات و احکام مدبره و قاسم و احکام لغت زبان بر جوالید و تقریر عمل مر جا از آن
و اصحاب او وارد و نمودن مثالها و ذکر علم موسیقی ختم کتاب **شعبه اول در کیفیت تسییرات شش ثمره**
ثمره اول در اقسام تسییرات اعمال تسییرات دشوارترین عملهاست در علم نجوم و حرکات و
تحقیقی و تحویلی مبنیست موهوم است و اگر حقیقت طلب دارند گوئیم رسیدن اثر دلیل اوست بدلیل ثانی
بقوت تا آن قوت از امتزاج هر دو دلیل بفعل آید مناسب موضع شکل موجودی که از میان مذکر و مؤنث وجود
یابد اما تسییرات بر سه نوع است **اول** تسییر اعظم است که هر یک سال شمسی یک درجه مطلعی رود و هر ماهی پنج دقیقه
و هر شش روز یک دقیقه بتقریب بیش تا اوتاد اربعه و هیلاجات خمسه و کدخداه و سهمها و دیگر دلایل اصلی را
بدین تسییر اعتبار کنند تا احوال مولود از قوت و ضعف خیر و شر و احوال عمر و خوف و خطر معلوم کرده و از تسییر
او بموضع سعد و نحس **ثانی** تسییر اکبر است که هر یک سال شمسی یک برج رود و هر ماه دو درجه و نیم و هر شش روز
دقیقه و هر روز پنج دقیقه بتقریب بیش برج اینجا عبارت از تسییر است و او را تسییر سری خوانند و حکم سال
می کنند و صاحب او **ثالث** تسییر اوسط است که هر یک سال سیزده برج رود و یک برج اشهاد و دوازده برج

طالع و هر ماه یک برج و دو درجه و سه دقیقه و هر یک روز دو درجه و چهار دقیقه و او را تسییر شهوری خوانند
و حکم هر ماه از وی کنند و این سه تسییر را جدولها ساخته اند و ما نیز در زیج محمد ایراد کرده ایم رابع تسییر
اصفوات که از درجه برج انتهاء دانند هر ماه سیزده برج و کسری و هر روز سیزده درجه پس از اول
ساعت تحویل سال درجه برج انتهاء را مثل درجه طالع کنند و حصه ماه و روز را از تسییر سنوی بر افزایند بر آن
درجه و همچنین حصه ماه و روز از تسییر شهوری هر دوازده ماه تا تمام سال را این هر دو تسییر هم بدان
درجه و دقیقه طالع رسیده باشد در وقت تحویل سال آینده در برجی که بعد از این برج انتها بود بر توالی
مثال طالع میزان است سیزده درجه و بیست دقیقه و سال سیزدهم انتها بطالع رسیده بود پس بر این
درجه و دقیقه طالع حصه یک ماه در دو درجه و بیست و هشت دقیقه زیادت کردیم و هر روز برج و دقیقه از
تسییر سنوی هم بر وی زیادت کردیم و از تسییر شهوری حصه هر ماه یک برج و دو درجه و سه دقیقه و هر روز
یک درجه و چهار دقیقه از زمان تحویل سال هم بر درجه طالع افزودیم چون رسیده شصت و پنج روز و شش ساعت
بگذشت این هر دو تسییر بعقرب رسیده بهمان سیزده درجه و بیست دقیقه پس تسییر سنوی یک برج رفته باشد
و تسییر شهوری یک برج انتهاء دوازده برج طالع بریده باشد و بر کل دلایل اصلی و فرعی که گذشته و تسییر سنوی
بر شعاعات کواکب اصلی و اجرام کواکب سیاره و ثابته گذشت در همان برج انتها اما عمل تسییر بر همین
طریقت لیکن بسبب سرعت او اهل روزگار را و اکثر در کار روا ندارند و گویند بروی چندان اعتماد نتوان کرد
خامس که هر روزی پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه باشد مثل حرکت وسط آفتاب و طالع تحویل را بدین تسییر
عمل کنند تا تمام سال را دور کرده بود بر همه دلیلها اصلی و فرعی که گذشته و بوقت تحویل سال دیگر بهمان جزو
باز رسیده و طریق عمل او همانست که گفتیم در آن دو تسییر که حصه ماه و روز بر درجه طالع تحویل سال زیادت
کنند از جدول مرکز وسط آفتاب در شهور و ایام تمام سال بگذرد ثمره دوم در معرفت درجات نحس
در طالع و کواکب قطع کننده عمر از اجزاء او کواکب بر دو قسم اند اصلی و فرعی است که در وقت ولادت
اتفاق افتاده باشد چون موضع نحسین در صورت طالع و شعاع و تربیعات و مقابلات هر دو و موضع
آفتاب و شعاع و تربیع و مقابله او و موضع ماه و عقده ذنب و موضع عطارد و اگر نحس باشد و شعاع
و تربیع و مقابله او و مرکز و تدی که در حد نحسی افتاده بود و اول جزو و نحسان و موضع سهم الموت و
درجه هشتم و ششم و موضع صاحب هشتم اگر نحس باشد و مرکز سابع و مواضع ذوات الاذناب
و درجات طلوع و غروب و درجات ممر کواکب خاصه کواکب ثابته از آنچه قاطع اند و مجهولات اما
فرعی آنست که از ولادت واقع شود چون جزو قران نحسین و جزو هاء اجتماعات و استقبالات

وطالعها

و طالعها هر یک و جزو مقارنات کواکب با نحسان و جزو مجاسده کواکب با ذنب و جزو احتراقات
کواکب و جزو کسوف و خسوف و درجه طالع هر دو و موضع مدبر کسوفات و جزو مجاسده نیرین با ذنب
و دو تربیع آفتاب با ماه و مقابله هر دو و مثل تحویل سال مولود و شعاعات تربیع و مقابله هر دو نحس در
وقت تحویل سال مولود و اما یک سهم قاطع نیرین دلیل طریقه استخراج او آنست که بروز بگیرند بعد از مریخ تا زحل
و از طالع بیفکنند و شب بر خلاف این گیرند و از طالع بیفکنند و شب بر خلاف این گیرند و از طالع
بیفکنند ثمره سیم در معرفت دلیلها الموت و آن دوازده است اول رسیدن تسییر هیلاج بدلیلها قاطع
ثانی رسیدن تسییر کدخداه است بدلیلها قاطع ثالث رسیدن جزو طالع است رابع رسیدن
تسییر درجه سابع است خامس رسیدن درجه رابع است سادس رسیدن تسییر برج انتهاءست سابع
رسیدن تسییر صاحب برج انتهاءست ثامن رسیدن تسییر درجه طالع تحویل است عاشر رسیدن
تسییر صاحب او ست حادی عشر رسیدن تسییر درجه هشتم است ثانی عشر رسیدن تسییر صاحب
او ست رسیدن تسییر سنوی است بر طالع اصل پس اگر تسییر دو یا بیشتر از این دلایل خاصه تسییر
هیلاج یا کدخداه بمواضع قاطعه رسند از آنچه بنمودیم خوف قطع عمر مولود باشد خاصه که در اصل هیلاج
یا کدخداه ضعیف افتاده بود و یا عطیت کدخداه بمثلث رسیده بود و یا در گذشته از برج اما اگر وقت
رسیدن تسییری ز تسییرات و دلایل عمر تسییر برج انتها یا تسییر طالع التحویل یا صاحب هر دو بمواضع قاطعه
اگر سعدی ناظر باشد بدان دلایل یا بعضی از تسییرات بجایگاه سعدی رسیده بوند از اصلی یا فرعی سالخداه بود
افتاده بود و در وتدی از اوتاد اصلی و فرعی یا سعدی بیکی از این سه طالع باشد یا ناظر بود بمودت خاصه
از وتد و نحوس ساقط بوند از هر سه طالع و صاحب هر یک با سعدی مستولی شده یا شد بر هیلاج یا کدخداه
یا بر موضع هر دو و نوعی از انواع یا بعضی از تسییرات دلایل اصل بر سعد و دو سعدان باشند یا صاحب فرد آ
شریک با سعد بوند پس رفع آن نحسها کنند و مانع آن گردند و اثر او را به علامت بکند و خاصه که دلایل عمر در اصل
قوی افتاده باشند اما چون دلایل دافع و مانع تمام باشند در آن ایام عارضه حادث شود و مناسب دلیل نحس
و تسییر او از اعظم و اکبر او وسط و سیر و دفع آن نحسها و مناسب دلیل دافع باشد و طبیعت او اگر
تسییر دلایل اصل بمواضع سعود رسند و برج انتها و سالخداه سعد بوند و طالع تحویل و صاحب او از نحوس
دور باشند و اصحاب فرد او قوی حال باشد طالع و صاحب و مستولی و مشعر و دلیل خوشی عیش باشد
و صحت و سلامتی نفس و بر ترقی بودن قوتهای نفسانی و سعادت احوال مولود از خارجی و داخلی در آن مدت
یا در آن سال ثمره چهارم در معرفت سهم و مدبر قول بطلمیوس آنست که تسییر جمیع هر کوکب که برسد آن

درجه را درجه سمت خوانند و صاحب حد را قاسم از حدود مصریان حکم آن تسییر بخیر و شر از طبیعت قاسم
کنند تا تسییر در حد او باشد و گفته‌ایم که اثر تسییر اعظم قوی‌تر بود و در حکم اعمار و کلیات طالع و اثر تسییر اکبر کمتر از
وی بود و در احوال عمر و حکم هر سالی از وی کنند و اثر تسییر اوسط کمتر از اکبر باشد و حکم هر ماه از وی کنند و حکم
تسییر اصغر روز بروز باشد اما شرط آنست که بدرجه سمت بنگرند و قاسم اگر قاسم سعد بود حکم بر سعادت
کنند و کیفیت سعادت را از طبیعت او بگیرند و بدانند حالات او را از قوت تمام و ذاتی و عرضی از اصل
و در وقت بنگرند برج تسییر که چه نسبت دارد بطالع اصل و برج انتها و طالع تحویل و مناسب این همه احکام
کنند و اگر قاسم نحس باشد ذاتی و عرضی نسبت قاسم بطالع اصل بد باشد پس حکم مناسب آن تحسیر کرده
اگر بعضی دلایل سعد باشند و بعضی نحس امتزاج دهند اما در تسییر شتوی حکم بر سال از او بود و چون تسییر
بشعاع یا جرم کوکبی رسد و در آن برج صاحب شعاع مدبر باشد یا آن کوکب که تسییر بدو رسیده بود و احکام
از آن برکنند و در خیر و شر تسییر در شعاع یا جرم او بود چون از جایگاه بگذرد و باز حکم بر سال او کنند تا
با جرم دیگری رسد پس چنانکه نصف جرمی را در اتصالات نگاه دارند رسیدن تسییر را نیز نگاه باید داشت
در نصف شعاع و جرم کوکب را احکام مناسب برج و کوکب کنند با طالع **ثمره پنجم در تعدیل اجزای**
ساعات کواکب جهت مطرح ساعات چنین گفته‌اند که اگر کوکب بر وتد عاشر یا وتد رابع بود اجزای ساعات
او پانزده درجه باشد راست بفلک مستقیم و اگر بر درجه طالع یا غارب بود مناسب آن موضع باشد
بلد اما اگر در میان اوتاد افتاده بود متفاوت باشد پس از آن محتاج بود بعمل و وجه عمل آنست که اگر کوکب میان
طالع و رابع بود یا در ربع مقابل او اجزای ساعات او بدانند و ساعات بعد از وتد چنانکه گفته شود و فضل
بگیرند میان اجزای ساعات و پانزده درجه و آنرا ضرب کنند در ساعات بعد از وتد یا غارب و بر شش
قسمت کنند خارج تعدیل باشد پس اگر فضل اجزای ساعات را بود تعدیل از وی کم کنند والا بر وی افزایند
تا اجزای ساعات درجه کوکب بعد حاصل آید بحسب بعد از وتد چون از سی کم کنند نظیر او حاصل آید اما اگر
کوکب میان عاشر و طالع افتاده بود یا ربع مقابل او فضل بگیرند میان پانزده و اجزاء ساعات و ضرب کنند
در ساعات بعد از وتد عاشر یا رابع و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فضل پانزده را بود تعدیل
از وی کم کنند والا بر وی فزایند تا اجزاء ساعات بعد از پانزده حاصل آید چون آنرا از سی درجه کم کنند
اجزاء ساعات نظیر او ماند معدل **ثمره ششم در معرفت مطرح شعاعات** مطرح شعاعات عبارت از درجه قسم
است یکی برج سواء و هدان در تسدیس و تربیع و مقابله و تثلیث که شرایط آن گفته‌ایم و دوم صعود و هبوط و سبب
عرض کواکب و وجه عمل آنست که ضرب کنند اجزاء ساعات معدل آن کوکب را که خواهند در چهار تا ربع شود آنرا از مطالع

درجه آن کوکب بخط استواء و الحمل کم کنند آنچه ماند قوس او بگیرند هم بجدول مطالع خط استواء آنچه حاصل آید
موضع تسدیس ایسر او باشد و نظیر او موضع تثلیث ایمن بود یا ضرب کنند اجزاء ساعات را در شش و مضروب
را کم کنند و قوس باقی بگیرند بخط استواء موضع تربیع ایسر حاصل آید و نظیر او موضع تربیع ایمن بود و یا بگیرند نظیر او را
ساعات معدل کوکب چندانکه گفته شد و در چهار ضرب کنند و مضروب را بر مطالع خط استواء زیادت کنند
و قوس او بگیرند بخط استواء و تسدیس ایمن حاصل شود و نظیر او تثلیث ایسر بود و درجه مقابله نظیر درجه کوکب باشد
و در آفتاب این عمل نبود که عرض ندارد **شعبه دوم در اعمال تسییرات چهار اثمار ثمره اول در مقدمه**
این اعمال و اصطلاحات او هر کوکب که او را تسییر خواهند کرد و اگر بر درجه طالع بود و او را عرض باشد عمل او بر درجه
طلوع باید کرد و اگر بر درجه هفتم بود عمل بر درجه غروب باید کرد و اگر درجه ممر او یعنی درجه عاشر یا رابع بود بر
درجه ممر او عمل باید کرد اما اگر عرض نداشته باشد مثل سهمی از سهامات عمل باید کرد اما اگر کوکب میان اوتاد افتاده
باشد بر درجه عمل کنند که میان درجه ممر و درجه طلوع یا غروب او بود و اعتبار نکنند درجه تقویم او را چنانکه
بعضی کسان کنند اما معتبر در تسییر موضع مقدم را بود نه موضع ثانی را و از مقدم آن میخواهیم که در اول آنجا
شود و از ثانی که بعد از وی برآید چنانکه درین صورت طالع آفتاب را
تسییر میکنیم بدرجه غارب چنانکه قول بطلمیوس است اما در
حقیقت درجه غارب را تسییر کرده میشود جهت
آنکه درجه غارب مقدم است در طلوع بر
درجه آفتاب که حمل پیش از طلوع
میشود و چون دلیل را که تسییر
کنند اگر بر کدر تسییر تندی
بود اول دلیل را تا بدان
مرکز بدانند بر قاعده
او و بعد از آن
چنانکه آفتاب این
مرکز بود بدانند و
و ما دیدیم که بسیار
این حقیقت را فرو گذاشته‌اند

صورت طالع میت

ثمرهٔ دوم در تسییر دلیل که مابین وتد سابع و عاشر باشد. دلیلی که میان سابع و عاشر باشد به درجهٔ سابع تسییر کنند و
وجه عمل آنست که شش برج بر مرکز غارب زیادت کنند و مطالع او بگیرند به بلد و در حقیقت آن مطالع او را
او را مقدم خوانند باز شش برج دیگر بر موضع دلیل افزایند و مطالع او بگیرند به بلد و آن را ثانی گویند و آن
مطالع نظیر او بود پس مقدم را از ثانی کم کنند آنچه ماند هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز به تقریب
و سبب شش برج بر افزودن آنست که مطالع هر درجه با مغارب وی برابر است چنانکه طالع میزان است
بدین درجه [illegible] غارب با و حمل بچندین [illegible] آفتاب در ثور بچندین [illegible] شش برج بر مرکز غارب زیاد
کردیم شد این [illegible] مطالع او به بلد این [illegible] و این مطالع طالع بود که مطالع نظیر درجهٔ غارب باشد
داو را مقدم گفتیم باز شش برج بر موضع آفتاب زیادت کردیم شد این [illegible] مطالع او به بلد این [illegible]
و این را ثانی گفتیم پس مقدم از ثانی کم کردیم باقی ماند این [illegible] پس درجات او را سی و سه سال حساب کردیم و تمام و
چهار دقیقه را در شش ضرب کردیم و بر سی قسمت کردیم شد خارج این [illegible] و این ده ماه بود و بیست و
چهار روز یعنی این مدت را تسییر مرکز غارب به موضع آفتاب خواهد رسید اگر چه قول بطلمیوس خلاف آنست

المولد

اما خواست او در حقیقت چنین است **ثمرهٔ سیم در زیادت و نقصان عطیت کواکب**
اگر نحسی کند مقدار بعد او بعد اوتد ناظر بود از عطیت او چیزی نقصان کند و آن مقدار اجزاء ساعات آن نحس باشد
فوق الارض یا تحت الارض بقدر بعد او از طالع یا غارب و وجه عمل آنست که مطالع طالع به بلد از مطالع کوکب
نحس به بلد کم کنند اگر فوق الارض باشد و ما بین المطالعین را بر اجزاء ساعات درجهٔ طالع قسمت کنند خارج
قسمت ساعات بعد کوکب بود از طالع نصف سدس از تمام نقصان اصلی نحس کم کنند آنچه ماند حصهٔ
نقصان آن نحس باشد از عطیت و آن را وضع کنند باقی عطیت معدل ماند مثال درین صورت طالع موضع زحل
این [illegible] و سه اجزاء ساعات و این [illegible] اگر زحل بر درجهٔ طالع بودی مقدار اجزاء ساعات خود کم کردی
چون دور افتاده است از طالع بقدر ساعات بعد او از طالع چیزی کم شود از حصهٔ نقصان چنانکه گفتیم
مطالع طالع این [illegible] مطالع زحل این [illegible] تفاضل این [illegible] بر اجزاء ساعات درجهٔ طالع قسمت
این [illegible] قسمت کردیم شد خارج این [illegible] و این ساعات بعد زحل است از طالع پس بقدر هر ساعتی
نصف سدس بعد از نقصان اصلی زحل که مدت این [illegible] کم کردیم طریق عمل آنست که ساعات بعد
در نقصان اصلی زحل ضرب کنند و بر دوازده قسمت کنند که نصف سدس بعد اینست آنچه خارج شود
حصهٔ نقصان باشد از نقصان اصلی زحل کم کنند باقی که ماند نقصان زحل بود او را از تمام عطیت معدل
ماند چنانکه ماه را ساعات بعد است چندین [illegible] در نقصان اصلی زحل که مدت این [illegible] ضرب کردیم
شد مضروب این ۳۹۳۱۲۹ این را بر دوازده قسمت کردیم شد خارج این [illegible] از نقصان اصلی زحل
که مدت این [illegible] کم کردیم باقی ماند این [illegible] و این حصهٔ نقصان زحل است بقدر بعد او از طالع این را از
عطیت شمس کم کردیم باقی ماند این [illegible] و این مدت سال باشد و هفت ماه و پانزده روز و دو [illegible]
کردن سعدان عمل همین است اگر چه ذکری رفته است ازین عمل در شعبهٔ هیلاج و کدخداه آنجا صلاح دیدیم
بدین جایگاه کردن اما اگر دلیل تحت الارض باشد بعد از مرکز غارب گیرند و بر اجزاء ساعات نظیر
کوکب عمل کنند **ثمرهٔ چهارم در عمل تسییر اوسط** چون خواهند تا بدانند بزمانی معلوم که تسییر او اینجا
رسیده است طالع بنهند و بعدد سالها تامه برج بر طالع فزایند اگر از دوازده زیادت شود و را از وی
طرح کنند آنچه ماند موضع تسییر بود در مبدأ سال [illegible] و اگر با سالها ماه و روز بود حصهٔ هر یک از جدول
برگیرند و آن بر موضع تسییر جمع کنند آنچه شود موضع تسییر بود مثال طالع و این [illegible] فرض کردیم که چهار
سال شمسی گذشته است و دو ماه و ده روز پس چهارده سال تامه را چهارده برج بر طالع زیادت
کردیم و دوازده طرح کردیم ماند این [illegible] و این موضع تسییر بود در مبدأ سال [illegible] حصهٔ ماه این [illegible]

حصه ده روز این مط مبلغ این ومه این را بر موضع تسییر در مبدا سال زیادت کردیم شد چندین ح لطه
واین موضع تسییر شد در زمان معلوم اما اگر زمان مجهول باشد و مسافه معلوم این عمل برعکس اول بود و وجه
عمل آنست که طالع وضع کنند از موضع مسافه و اگر تواند دور تمام آنچه ماند هر برجی سالی و دو بهر
دو درجه و هشت دقیقه ماهی و هر دقیقه روزی آنچه جمع شود مدت زمان رسیدن تسییر بود از
درجه طالع بموضع معلوم مثال طالع این و یک موضع مسافه این ا مط ج وضع کردیم طالع از وی
وقتی که دوازده برو زیادت کردیم ماند این ط لوح حصه سال و ماه بدادیم حاصل آمدش برج
از بهت هفت درجه و هشت دقیقه یازده ماند معلوم شد که این مدت رسیدن تسییر درجه طالع بموضع فلان.
خواهد رسید شعبه سیم در تسییر اعظم نه اثنا عشریه و اول در تسییر مرکز عاشر و رابع
چون خواهند که تسییر وتدی کنند از این دو وتد بموضع سهمی یا کوکبی که عرض ندارد یا شعاعی واو در همین
ربع بود بگیرند مطالع درجه عاشر بخط استوا و آن مقدم باشد و بگیرند مطالع آن دلیل هم بخط استوا
و این تالی بود پس مقدم از تالی کم کنند آنچه ماند هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز و این تسییر مقدم بود بتالی
اما اگر تسییر یکی از این دو وتد کنند بکوکبی که او را عرض باشد اول عرض او بدانند و درجه ممر او استخراج کنند و مطالع
درجه ممر بگیرند بخط استوا و این تالی باشد مطالع وتد عاشر یا رابع که مقدم است از تالی کم کنند باقی درجات
تسییر بود هر درجه سالی و هر دقیقه شش روز مثال فرض کردیم مرکز عاشر ح یه مد مطالع او بخط
استوا این قرو که مقدم است موضع سهم السعاده این د مرک او بخط استوا این م ح که تالی باشد پس مقدم
از تالی کم کردیم باقی ماند این لب ند و این مدت رسیدن تسییر وتد عاشر است بسهم السعاده و طریق
رابع همین شعبه دوم در تسییر وتد طالع و غارب چون خواهند که تسییر وتدی کنند از وتد
وتد بموضع سهمی یا کوکبی که عرض ندارد یا شعاعی که مطالع طالع بگیرند ببلد و آن مقدم باشد و مطالع آن دلیل بگیرند هم
ببلد و آن تالی باشد و اگر کوکبی باشد که او را عرض باشد اول عرض او بدانند و درجه طلوع او استخراج کنند و مطالع
درجه طلوع او بگیرند ببلد و آن تالی باشد پس مقدم از تالی کم کنند آنچه ماند هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز
اما اگر تسییر درجه غارب کنند بگیرند مطالع نظیر او ببلد یعنی مطالع طالع و آن مقدم باشد و مطالع نظیر دلیل بر
هم ببلد بگیرند سهم ببلد و این تالی باشد و در پیش گفته ایم که شش برج بر مطالع دلیل افزایند تا مطالع او
بگیرند و در سمتی [illegible] اما اگر سیاره را عرض بود درجه غروب او استخراج کنند و مطالع نظیر او بگیرند ببلد که
تالی باشد پس مقدم از تالی کم کنند باقی درجات تسییر باشد که مدت رسیدن او باشد هر درجه سالی ثمره اول در
استخراج ساعات بعد دلیل از وتد بشکل این تقریر مطلوب کنیم مقدمه گفته میشود و آن چنانست

که معلوم

که معلوم است به تحقیق که هر ربعی از ارباع معدل النهار شش ساعت مستوی طالع شود و طلوعات فلک البروج مختلف که
این شد بعلت عروض بلدان پس هر چه از اجزای لیل را که مقدم گفته ایم تسییر خواهند کردن اگر مثلا اجزاء ده بعد
برو یعنی که بر حاق وتد باشد تسییر او چنان کنند که در تسییر وتد گفته شد اما اگر مقدم در کشته بود از
وتد دور افتاده آنجا واجب کند معرفت ساعات بعد او از آن وتد جهت آنکه گفته ایم اگر مقدم وتد عاشر
یا رابع بود یا کوکب که در حقیقت این دو وتد باشد اجزاء ساعات او پانزده درجه بود در است بفلک مستقیم
و چون فرض کرده ایم که در کشته تسییر لازم آید که اجزاء ساعات او تفاوت کرده باشد پس ساعات او مختلف
وتد یا دلیل معلوم نباشد و از دلیل تا وتد بعد از وی هم معلوم نباشد پس ضروری بود معرفت ساعات بعد دلیل
از وتد و نسبت او و شناختن معرفت نسبت اجزاء ساعات او بحسب موضع او و نسبت بمطالع دلیل که او در مقدم
خوانده ایم معدل شود در هر برج که باشد و مطالع او که مسیر الیه است هم معلوم شود بدان ساعات بعد مقدم از وتد
اما شبههی [illegible] برین عمل و آن چنانست که اگر مطلع مقدم را با ساعات بعد از وتد معدل کنند بعلت دوری از
وتد و تفاوت اجزاء ساعات او جدا واجب کند مطالع تالی را بدان ساعات بعد مقدم معدل کردن چنین بعد.
تالی از [illegible] پیش از بعد مقدم است و نسبت ساعات او و شش یکی بیشتر و تفاوت میان اجزاء ساعات مقدم و
تالی بجای خود باشد زیرا که [illegible] این باشد که نسبت ساعات بعد تالی هم پس معلوم گشتی و نسبت اجزاء ساعات او از
مطالع او بدان بسنجد تا معدل شدی و این چنین نسبت اما در استخراج اجزاء ساعات چنان باشد که قوس النهار دلیل
را ببلد بر دوازده قسمت کنند اجزاء ساعات او حاصل آید پس چون آنرا از سی کم کنند باقی اجزاء ساعات نظیر
او باشد چون این مقدمات معلوم شد و خواهند که ساعات بعد دلیل از وتد بدانند چون دلیل میان دو وتد باشد
بعد بگیرند از وتد تا دلیل به درجات مطالع و اجزاء ساعات دلیل استخراج کنند و آن بعد را بر این اجزاء ساعات
قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد دلیل بود از وتد و البته کمتر از شش باید که باشد مثلا اگر دلیل از وتد
عاشر در کشته بود مطالع او بگیرند بخط استوا و مطالع وتد عاشر بخط استوا از وی کم کنند آنچه ماند بعد او بود
از وتد عاشر پس اگر آن بعد از نود کم کنند باقی ماند از دلیل تا وتد طالع پس آن بعد از وتد عاشر را بر اجزاء ساعات
موضع دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات بعد بود معوج از وتد عاشر تا دلیل چون آنرا از شش کم کنند ساعات
بعد ماند از دلیل تا وتد طالع اما اگر دلیل در ربع مقابل این ربع افتاده بود یعنی میان رابع و سابع مطالع وتد رابع
بخط استوا از مطالع دلیل بخط استوا کم کنند باقی بعد دلیل ماند تا وتد رابع آنرا بر اجزاء ساعات نظیر دلیل قسمت
کنند خارج قسمت ساعات بعد دلیل باشد از وتد رابع اگر از شش کم کنند او را باقی ساعات بعد دلیل ماند تا وتد سابع
اما اگر دلیل میان طالع و رابع افتاده بود مطالع طالع بگیرند ببلد و از مطالع دلیل ببلد کم کنند باقی بعد ماند از دلیل تا وتد

طالع آنرا براجزاء ساعات نظیر دلیل قسمت کند خارج قسمت ساعات بعد دلیل بود تا وتد طالع اما اگر دلیل بین
سابع و عاشر افتاده بود مطالع نظیر وتد سابع یعنی مطالع طالع از مطالع نظیر کم کنند باقی بعد ما اذ دلیل تا وتد سابع
آنرا براجزاء ساعات دلیل قسمت کنند ساعات بعد دلیل حاصل آید از وتد سابع چون از شش کم کنند ساعات
بعد ما اذ دلیل تا وتد عاشر **ثمره چهارم در تسییر کلی دلیلی که ما بین عاشر و طالع افتاده بود بدلیلی
که هم درین ربع باشد** یاد کردیم که ما دلیلی را که تسییر می کنیم مقدم خوانیم و مسیر الیه را تالی پس چون مقدم میان وتد عاشر
و طالع افتاده بود و تالی هم درین ربع باشد بگیرند مطالع مقدم بخط استوا و بلد و تفاضل میانه میان هر دو آن
را در ساعات بعد مقدم از وتد عاشر ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فضل مطالع
خط استوا را بود بر مطالع بلد تعدیل از مطالع خط استوا کم کنند و اگر فضل مطالع بلد را بود تعدیل بر مطالع خط
استوا زیادت کنند تا در هر دو حال مطالع خط استوا معدل گردد و همچنین مطالع تالی بگیرند بخط استوا و بلد
و تفاضل میانه و هم در ساعات بعد مقدم از وتد عاشر ضرب کنند و بر شش قسمت کنند خارج قسمت تعدیل
بود پس اگر فضل مطالع خط استوا را بود تعدیل از وی کم کنند و اگر فضل مطالع بلد را باشد تعدیل بر مطالع خط استوا
افزایند تا مطالع خط استوا التالی معدل گردد پس مطالع معدل خط استوا مقدم از مطالع معدل خط استوا تالی کم کنند
باقی که ماند هر درجه را سالی حساب کنند و هر دقیقه را شش روز و بعضی این مدت را انتهی تسییر مقدم سالی رسد و این عمل آنست
جزو معلوم خوانند بجزو معلوم **ثمره پنجم در تسییر دلیلی که ما بین رابع و سابع افتاده بود بدلیلی که هم درین ربع باشد**
اگر مقدم میان وتد رابع و سابع افتاده بود و تالی نیز درین ربع بود بگیرند مطالع نظیر مقدم بخط استوا و بلد
و تفاضل ما بین دو مطالع را در ساعات بعد مقدم از وتد رابع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل
حاصل آید اگر فضل مطالع نظیر خط استوا را بود تعدیل از وی کم کنند و اگر فضل مطالع نظیر بلد را بود تعدیل
بر مطالع نظیر خط استوا زیادت کنند تا مطالع نظیر خط استوا معدل شود باز مطالع نظیر تالی بگیرند بخط استوا
و بلد و تفاضل هر دو را در ساعات بعد مقدم ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل بیرون آید اگر فضل
مطالع نظیر خود استوا را بود تعدیل از وی کم کنند و اگر فضل مطالع نظیر بلد را بود بر مطالع نظیر خود استوا
افزایند و مطالع نظیر خود استوا مقدم از مطالع نظیر خود استوا تالی وضع کنند باقی درجات تسییر بود سال
و روز از وی بدانند **ثمره ششم در تسییر دلیلی که ما بین وتد طالع و رابع بود بدلیلی که هم درین ربع باشد**
اگر مقدم میان وتد طالع و رابع بود و تالی هم درین ربع باشد بگیرند مطالع طالع بلد و خط استوا و تفاضل میان
هر دو بدانند و در ساعات بعد مقدم از وتد طالع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید اگر فضل
مطالع بلد را بود تعدیل از وی کم کنند و اگر فضل مطالع خط استوا را باشد تعدیل بر مطالع بلد زیادت کنند تا هر دو

طریق مطالع بلد معدل شود و ما ال همین عملها که گفته ایم بکنند و مطالع بلد مقدم از مطالع بلد تالی وضع کنند باقی
درجات مدت تسییر ماند **ثمره هفتم در تسییر دلیلی که ما بین سابع و عاشر افتاده بود بدلیلی که هم درین ربع**
اگر مقدم میان سابع و عاشر افتاده بود مطالع نظیر او بگیرند ببلد و خط استوا و تفاضل هر دو را در ساعات
بعد مقدم از وتد سابع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل بیرون آید پس اگر فضل مطالع نظیر بلد را
بود تعدیل از وی کم کنند و اگر مطالع نظیر استوا را بود بر مطالع نظیر بلد افزایند تا مطالع نظیر مقدم بلد معدل
شود و با مطالع نظیر تالی بلد همین عمل کنند پس مطالع نظیر معدل مقدم بلد از مطالع نظیر تالی بلد کنند باقی درجات
مدت تسییر ماند **ثمره هشتم در تسییر اوتاد و ارباب** عملی که بیش از این کردیم تسییر جزو معلوم بود بجزو معلوم
و این تسییر جزو معلوم است بجزو مجهول و وجه عمل او آنست که اگر تسییر وتد طالع کنند یا دلیلی که بر حقیقت طالع افتاده
باشد در مولود و روزگار که گذشته پس بعد در هر یک سال یکدرجه بر مطالع طالع زیادت یا بر مطالع آن
دلیل و اگر با سالها ماه و روز بود حصه هر یک بر افزایند و آن را مطالع حادث خوانند پس درجه بگیرند
مطالع بلد موضع تسییر درجه طالع یا موضع تسییر آن دلیل حاصل آید پس صاحب آن درجه را قاسم خوانند
و حکم آن تسییر آن قاسم کنند چنانکه یاد کرده ایم و نظیر او موضع تسییر درجه غارب باشد و صاحب حد او قاسم
و آن درجه قسمت او همین مطالع حادث را و تسییر کنند در مطالع خط استوا من اول الجدی موضع تسییر
وتد عاشر معلوم شود و آن جزو درجه قسمت باشد و صاحب حد او قاسم و جزو نظیر این تسییر موضع تسییر وتد
رابع باشد یا از مطالع حادث بود جزو کم کنند و تسییر او بگیرند مطالع خط استوا من اول الحمل همان موضع
تسییر حاصل آید و صاحب حد او قاسم بود **ثمره نهم در تسییر دلیلی که میان دو وتد افتاده بود بجزو
بجزو مجهول** برین عمل سوالی می آمد و آن چنانست که ما هر دلیلی را که میان دو وتد افتاده است چون بجزو
معلوم تسییر میکنیم واجبست مطالع او را معدل کردن بساعات بعد او از وتد چنانکه پیش از این یاد کردیم
درین قضیه از علما حاجت است بینا او جواب از روی قیاس آنست که معدل کردن مطالع او جهت
بعد اوست از وتد نه جهت مسیر الیه که تعدیل مسیر الیه تبع اوست و دیگر جهت آنست که تعدیل مطالع مقدم
مناسب ساعات بعد اوست از وتد و مناسب اجزاء ساعات او بحسب موضع این دو علت اینجا
موجود است پس لازم باشد مطالع او را معدل کردن بساعات بعد او از وتد اگر مسیر الیه مجهول است
کر پیش تعدیل کردن مطالع و چنان کنند در هر برجی که پیش از این گفته ایم مطالع خط استوا و بلد
و تسییر او بگیرند موضع تسییر آن دلیل حاصل آید و صاحب حد آن جزو را قاسم خوانند **شعبه چهارم در
احکام مدبر و دو قسم است شش اشارت ثمره اول احکام مدبر** در پیش گفته بودیم که مدبر کوکبی باشد که تسییر شعاع

یا جرم او رسد و حکم آن برج از آن جرم برکنند یا تسییر در شعاع او بود یا در نور جرم او و پس اگر مدبر سعد
بود و در اصل مسعود بوده و او را در طالع حظی باشد یا در موضع شعاع خود یا جرم خود دلیل کند بر سعادت
قوتهای روحانی مولود و صحت بدن و دور بودن از نکبات و عوارض ظاهر و باطن و اگر مدبر در
بیت المال حظی دارد دلیل حصول مال بود و معاش و فراخی معیشت بی معاونت هر کس و مال و یاری
مندی در کارها و اگر در بیت السلطان حظی دارد دلیل سعادت بود از قبل سلطان و اکابر و بودن
شغل و عمل نیک و پیش رفتن صناعات و رواج کارها و قوت جاه و رفعت و شهرت و سعادت
حال او در هر آنچه مدبر تعلق دارد و اگر در بیت سابع حظی دارد دلیل مناکحت بود و سعادت از زنان
و خصمان و شرکا و موضعی که مولود قصد آنجا دارد و اگر در بیت رابع حظی دارد دلیل نیکی احوال املاک باشد
و ارتفاعات و آبادانی جایها و خوشی عیش و مسکن و قرارگاه او بود و سعادت حال پدر و مادر و خوبی
عاقبت کارها و قیاس بروج دیگر همین نسبت داند اما اگر مدبر نحس شده باشد یا در نور نحس بود حکم بر ضد
افتد به هر نوعی و فساد وی که افتد از طبیعت آن نحس باشد و بر نسبت آن مضرت او و اگر نحسین و منحوس
بوده باشد در اصل یا محترق یا به نوعی دیگر منحوس شده بود اما اگر مدبر نحس منحوس شده باشد صاحب دوازدهم
باشد یا در دوازدهم بود دلیل پریشانی مولود و غلبه دشمنان و در ماندن بحبس و قید و فساد دواب باشد
و اندوه و از قرض و اگر نحس منحوس صاحب ششم بود یا در ششم باشد دلیل بیماری بود و گرانی اندام و دشواری
حرکت و نقصان اشتهی خاصه در ایام کهولت و پیری و مکروه رسد از بنده و خدمتکار و مردم فرومایه
مثال آنست که اگر مدبر زهره بود و منحوس شده در اصل یا وقت مضرت از بسیار خوردن طعام
و شراب بود و راندن شهوت و عیش و طرب و با خنده‌ها اما اگر زهره به مریخ منحوس بود مضرت از فسق
و فجور باشد و لواطه و طلب حرام و شهوت راندن پلید و خیانت با زنان و خواهران و مادران و ضرب و [illegible]
از ماده صفرا و بلغم و مکروه از لشکریان و ترکان و رسوم مردم مفسد اما اگر زهره به زحل منحوس بود مضرت از صحبت
زنان پیر و در زنستان و دلیل [illegible] باشد و نحس و تهمت و شهرت به کارها [illegible] و بند و زندان
و رنجوری از ماده سودا و مکروه از مشایخ و مردم صحرائی و بندگان و خدمتکاران و قومی نحس اما اگر مدبر مشتری
بود و منحوس به مریخ در اصل یا در وقت مضرت از غذاها و حب شیرین باشد و گوشت خاصه گوشت شکار و طلب
مال حرام به رخصت شرع و سالوسی کردن و مراعات و دروغ و نفاق و زرق و سوگند خوردن و مکروه از حاکمان
والیان و قضات و رنجوری از حرارت و دمیدن خونها و از زندان و قصاص و حد و طلب حقوق و اگر زحل منحوس
باشد مضرت از دعویها و کهن شدن شرعی و کارها قدیم و از بزرگان اهل صحرا و بندگان و خدمتکاران و مکروه بود از

مشایخ

مشایخ و دهاقین و درویشان و زاهدان و پارسایان و علما و مردم جاهل [illegible] و مردم بیمار بود و [illegible]
و اندیشه و مکروه و دارو بستد و معاملات اما اگر [illegible] مدبر [illegible] بود که تسییر در شعاع او باشد یا در
جرم او چنانکه یاد کردیم اما اگر مدبر عطارد بود با هر کوکب که باشد فعل او کند از سعد و نحس و در بیت هر کدام
کوکب که بود اثر آن کند و اگر عطارد مسعود بود دلیل قوت رای و تدبیر باشد و ساختن معاملات و بسیاری بیع
شری و کتابت آموختن علم و صناعت و صحبت داشتن با ارباب قلم و اهل فضل و خواندن اخبار و اشعار و حصول
کتاب و نامه و اگر منحوس بود دلیل کند بر [illegible] بود و تیرگی خاطر و ضعف رای و تدبیر و کید و مکر و دروغ گفتن
و بهتان و لجاج و مکر و از جور و جفا مردم فرومایه و ساقط و عاجز و نظاران تهمت و اقرار کردن [illegible] کشتن
سخن جاجت اما وجه دیگر آنست که مدبر در هر بیتی که باشد چون نحس شود در وقت مدبر فساد و مضرت به موضع
او رسد و به صاحب طالع از طبیعت آن نحس و منسوبات او و از بیت آن نحس مثال طالع ثور است و زحل
در یازدهم بحوت و مدبر گشته بود در دی و زحل بحکم تسبیع و زهره در مقابله او و مولود را از دوستان که
دل بسته بود و جمال ایشان خاصه زنان شریف نیت مکروه رسد یا حبس آن حضرت رسد از بزرگان قوم بود و یا از
سفر بود و یا از دین بود و آن قوم حکیم بوند یا از خاندان قدیم یا از دهاقین باشد که آن مضرت از فرزندان بود
رسد یا فرزند مولود و سبب آن مضرت شود یا عشق یا طرب یا اخبار رسد و باشد نیز که مولود را رنجوری پدید آید از
ماده برودت یا از طرب یا از عشق یا از سعد فرزند و اصل درین مثال آنست که زهره صاحب طالع و ششم است
و در یازدهم شرف خود و زحل در بیت پنجم طالع و او صاحب نهم و دهم چون نظر کردیم معلوم کردیم که ما ازین جهت
خواستیم و چون شرح دادیم اما اگر مدبر بسعدی مسعود شود حکم بر سعادت باشد از طبیعت آن سعد و موضع
و بیت او وان سعادت مناسب آن سعد باشد با طالع چنانکه اگر آن سعد مشتری بود و او صاحب بیت المال
باشد سعادت مالی بود و اگر در پنجم باشد مال از جهت [illegible] رساند یا آنکه به فرزند یا از طرب این طریق استخراج
دشوار است [illegible] باید کردن موضع مدبر و نظرها و مودت و قبول و رد را اعتبار کردن به کثرت [illegible] ثمره
دوم در احکام تسییر اعظم بحسب قسم اول مقدمه گفته میشود که در ثمره اول یاد کرده ایم که تسییر اعظم جهت
راندن هیلاج و کدخداست و او تادار [illegible] و انچه دلایل اصلیت به مواضع سعود و نحوس [illegible] از انجا استدلال
کند احوال عمر و سعادت و شقاوت مولود و پس از اختیار دلایل عمر به مواضع خوف رسد از آنچه نموده ایم دلیل قطع
عمر باشد از طبیعت آن نحس و موضع و نسبت مسیر به [illegible] طالع اصل و تحویل و برج انتهاء و حکم کلیات اعمار این
اصول است و حکم کلیات سعادت و نحوست و تمام ظاهری و باطنی اما اگر تسییر [illegible] تسییر [illegible]
مرده و یا تسییر دلیل دیگر که برده [illegible] بود یا این [illegible] به موضع نحسی دلیل فساد و نزاع بود و نقصان [illegible]

دباطن تو نهادن نفسانی بحسب دلیل موضع تسییر الیها اگر تسییر لایقی که نمود و ایم موضع سعدی رسد استدلال
کنند بسعادت حال آن قسم چنانکه گفتیم و بحسب نفس و سلامتی از خارجی و داخلی اما اگر تسییر بعضی از آن لایق سعود و بعضی
نحوس رسد حکم آن بر قوت و غلبه دلیل کنند و قبول دو دو هر یک در اصل و در وقت اعتبار نظر نماید چنانکه گفتیم
و تسییر کنند میان این نوع و معنی پس اگر چیزی از احکام هر یک یاد کردیم بحسب قاسم از آنجا قیاس می کنند اما
اگر قاسم سعد باشد خاصه که در اصل سعود بود دلیل طول عمر او بود و خوشی عیش و سعادت تمام مولود از خارج
و داخل و اگر قاسم نحس باشد خاصه نحوس حکم او بر ضد افتد اگر بموضع تسییر در برج طالع قاسم مشتری بود
دلیل کند بر پاکی مولود و در راستی و امانت گذاری و مشغول بودن بطاعات و خیرات و رغبت کردن با مور خیر
و طلب آن توانگری و تحصیل علوم دینی و استیلا یافتن بر قومی و حکومت و نفاق و رزق بوجه حسن و صحبت
با وزرا و امرا و قضات و مردم ستوده و معروف شدن و یافتن بنام نیک و نمودن کرم و پوشیدن
لباسهای کبود و عالمانه و سلامتی قوتها و صحت بدن و اعتدال مزاج و میل بحرارت و این جمله احوال مناسب سال عمر او
بود و باید پس این اصل را نیکو اعتبار کند و اگر قاسم زهره بود دلیل کند بر طلب لذات و مناکحت و غذاهای چرب
و شیرین و راندن شهوت و صحبت خوابان و اصحاب طرب و هزل و لعب و مردم معاشر و زنان و کودکان و جستن
نوبت با صلوت و الحان و مزامیر و بویهای خوش و پوشیدن لباسهای سپید و زنانه و لطیف و نازک و ساختن
زینت و اعتدال مزاج و میل برطوبت و تن درستی و اگر قاسم زحل بود دلیل کند بر گرانی اندام و کسلان و توقف در کارها
و دشواری حرکات و ثبات لسان و عمر و دلیل کند بر سختی و قصور و تنگ دستی و عجز و صبر و حلم و کم همتی و طمع داشت
و نومید زیستن و کشیدن جور و ظلم و جفا از مردم فرومایه و دون و پریشانی خاطر و افتادن در تشویش و هم و شکسته
دل شدن و پوشیدن لباسهای کهن و سفیه خوردن غذاهای بد و کنده کهنه ناگوارنده و شوم و دوستی
با مردم جاهل و عمر ضایع کرده و مایل شدن مزاج به برودت و پدید آمدن امراض مزمنه و بند و سحر و اگر قاسم
مریخ بود دلیل کند بر تندی و تیزی و شتاب کاری و عیاری و سرکشی و دلیری و شجاعت و گزاف کاری و ظفر
جستن و راندن مردمی و کوشیدن در آزار خلایق و نابخشودن بر زیردستان و ضعیفان و تلف کردن اموال
و اختلاط با ارباب سلاح و ترکان و راندن بیباکان حرب و خصومت کردن و کار بستن انواع سلاحها و
شدن در امور آخرتی و رفتن در رفق و مجور و ریختن خون حیوانات و پوشیدن لباسهای سرخ و جامهای فوق
و میل مزاج بصفرا و یبوست و رنجوریها و موی مناسب سال عمر او و اگر قاسم عطارد بود دلیل کند بر قوت
رای و تدبیر و تیزی خاطر و فصاحت و بلاغت و عقل و تمیز و خواندن اخبار و طلب صحبت ارباب قلم و اهل
فضل و هنر و عالم و حکیم و مایل شود و بعلوم دقیق و تجارت و بیع و شری غلامان و مصنوعات و دلیل فرحها بود.

ارسطو فیان و بانان و کیلان و دلیل خوش زبانی باشد و لطیف گفتن و رغبت نماید بشعر و دبیری و معلمی و ساختن
لعاب و نقاشی و لعب و لباسهای الوان پوشد و عمامه دارد و مزاج او مایل شود بمزاج برج و درجه قسمت قمر و شمس
واحکام تسییر در خانه دوم اگر بموضع تسییر در خانه دوم قاسم مشتری باشد دلیل کند بر زیادت شدن املاک و ضیاع
و عقار و آبادانی جایها و عمارت مساجد و صوامع و مزارها و مدارس و خانقاه و نیکی عواقب امور و ساکن شدن
در بقعهای عالی و جایهای خوش و پاک و یافتن مال خاصه موقوف و نیکی ارتفاعات و اطعمه و فراخ دستی و نیکی حال
پدران و مادران و زیادتی حرص و اخلاط مولود با علما و قضات و وزرا و یافتن سعادت از بزرگان و نعمت
دست میراث و اگر قاسم زهره بود دلیل کند بر کرم و جهان دیدن و آمدن نام نیک و میل کند بساختن بستان
و حوض و جوی و بیرون و تماشاگاهها و خانها بازرگانی و زراعت و شیر شیرینیها و انواع ثمرها و میوها
لذیذ و طلب دارو صحبت زنان اهل طرب و مردم معاشر و دلیل سعادت مادران بود و خواهران
و پدران و نیکی دخل و ارتفاعات و فراخی طعام و انواع نقلها و شرابها و کشت کردن پنبه و کتان
قز و ابریشم و اگر قاسم زحل بود دلیل کند بر کشت و زرع و طلب عمارت و کم شدن دخل و طلب
ارتفاعات و مشغول گشتن بکار دشت و عمارت و مرمت جایهای خراب قدیم و ساختن کاریز
رباط و گور خانه و کاریز و کاروان گاه و دو کانها و بیرون نشستن از مسکن اول و سفر دور دراز شود بود
ماندن در غربت و دلیل بیماری بود ماده برودت و سوء دت و خوف از خانها و خرابی حیوانات
سفر و مسکی شدن زمین پدران و مادران و دلیل احوال انقلابات این بیماری و خوف موت و خود و طلب
دارو و متفکر باشد و آزرده و مشوش از بنده و خدمتگار و از جهت دولت عاقبت اندیشی کند در کارها دور
و کم صبر و بر خورداری نماید اگر قاسم مریخ بود دلیل کند بر خرابی خانها و پریشانی اوطان و ملک خود و قرار
کردن در میان لشکریان و ترکان دلیل کند بر خوف از پرسش ارباب سلاح و او بپیش مایل شود
بشر و فتنه و قتل و عوانی و خیانت و دزدی و دروغ و آزار پدران و مادران و دلیل کند بر بیمارشدن و خونی
والدین و قصد یکدیگر و جدا شدن و خیانت ایشان و هم سوختن عقار بود و نقصان ارتفاعات و خلاف کردن
و شناختن مکر و حیلت و خراب کردن جایها و ساختن حمام و مطبخ و بی عاقبتی در کارها خاصه در کارها
آن جهانی و اگر قاسم عطارد بود دلیل کند بر نقاشی خانها و سرایها و خالی و در سم پیوسته و گوشکها
و رباط ساختن و کاروان سرایها و دکانها و بازارها و جایهایی که بگردانند و دلیل کند بر بیع و شری املاک
و ضیاع و عقار و اشتغال او و تحصیل تجارت و بیاعی و آمیختن با اهل دیوان و متصرفان و عمال و پدران
و اهل فضل و نیت بعلم مساحت و بنای دلیل قوت تدبیر پدران و مادران باشد و بسیاری بیع

از آفات و ضمان کردن جا بجا و دادن و نوشتن قبالها ملاک و باشد که در دیوان عملی کند

ثمره چهارم در احکام وقت تشتا اگر موضع تسییر و تدغارب پنجم مشتری بود دلیل کند بر امن و فراغت از
قبیل خصمان و ضدان و مصالحه جستن این قوم و دلیل تن درستی مولود بود و صحت نفس و خوشی عیش و نیکی رای
و تدبیر و مصیبت بودن در وعدها و دلیل صلاح حال اهل بیت باشد و یافتن منفعت از شرکا و دلالت
و قوی کردن این طایفه بدو و بالا دستی جستن و سلطه شدن و افتادن معاملات شرعی و رسیدن مال و
توانگری خاصه بمالی که رنج نبرده باشد و دلیل داد و ستد بسیار باشد و شرکت کردن نیک و بودن
فرزند و مبارک عقد و نکاح و سفر مبارک و حضور غایب باشد و کم شدن دزدیده و اگر پنجم زهره بود
دلیل کند بر قبولیت و غرور و شرف از قبیل شرکان و خادمان و ضدان و خصمان و یافتن شهرت و نام نیک
و موافقت از که دارین قوم و افزونی محبت با اهل بیت و دوستی و اصحاب طرب و زنان و عشق بازی
و راندن شهوت و شهرت در عاشقی و یافتن نشاط و لذات و رغبت بنکاح و تزویج و شرکت و حصول
جفت خوب صورت و لطیف طبع و بسیاری فرح اندوی زنان و مراد ایشان یافتن و حاکم شدن
ایشان و قریب او شدن و مالی و بین شدن و افتادن سفرها خیر و نفع و یافتن مال خاصه مال اهل بیت و نیکی
شرکت و مناکحت و زیادت شدن دوستان و فرزندان خاصه دختران و زنا و ایشان صواب و راست
رفتن سخنان و صحت و سلامتی مولود و یافتن لذات از زندگانی و اگر پنجم زحل بود دلیل کند بر شدت
و کدورت میان مولود و ضدان و خصمان و شرکان و طمع کردن دزدان در خانه و مال و قصد خصمان
در رسیدن ضرر و زیان و خوف از دعوی بها کردن و ناسازگاری و بدخویی اهل بیت و انبازی نمودن و
خیانت ایشان و افتادن بغربت و رنج و مشقت و تنگ دستی و دلیل کند بر بیماری و موت اهل و عیال
و ضدان و افتادن طلاق و فراق و نیز دلیل توانگری بود از مال خصمان مولود و ما موروث این شود از خوف
و باشد که زن بیرون حکم آرد و سود او افاسد روی نماید و ضعف قوت شهوت باشد و بیماری و
بدی مناکحت و خوف مرگ آرد و باشد که خصمان قصد کنند و بد اندیشند و سفر و معاملت نیک نباشد
و اگر پنجم [illegible] که نسبت کرده اند بهفتاد و را بهفت کوکب مخالف چنانکه آفتاب را ده سال
و ماه را نه سال و زحل را یازده سال و مشتری را دوازده سال و مریخ را هفت سال و زهره را هشت سال
و عطارد را سیزده سال پس اگر طالع روزی باشد از وقت ولادت تا تمام ده سال مولود در تربیت
آفتاب بود و چون ده سال را بر هفت کوکب قسمت کنند نصیب هر یک یکسال و پنجاه و چهار روز
و هشت ساعت رسد پس نصیب خود را بعد از ولادت آفتاب تنها تربیت کند بعد از یکسال و [illegible]

ماه و چهار روز و هفت ساعت شریک آفتاب زهره شود و زهره مستولی باشند تا نصیب زهره
بکند و بعد از زهره عطارد و شریک آفتاب شود و زهره مستولی شوند تا نصیب عطارد و دیگر که مثل نصیب
زهره است تمام بکند و بعد از عطارد قمر شریک آفتاب شود و بعد از ان مشتری و بعد از ان مریخ و
بر شرکت مریخ ده سال فردارت آفتاب تمام شود بعد از ده سال نوبت فردارت بزهره رسد
و هشت سال او را بر هفت قسمت کرده اند هر یک را یکسال و یکماه و بیست و یک روز و ده ساعت نصیب افتاد و
است اول سال [illegible] باو نصیب خود زهره تنها مستولی باشد و تربیت کند بعد از آن شریک زهره عطارد
شود و زهره و تربیت کنند بعد از آن شریک زهره قمر شود و بعد از قمر زحل و با مشتری و با مریخ و با آفتاب
و فردارت زهره بر آفتاب تمام شود بعد از زهره نوبت فردارت بعطارد رسد چون نوبت و دیگر بکند و باز
نوبت بقمر رسد و باز بزحل بهمین قیاس تا بمریخ تمام شود هفتاد سال اما اگر طالع شبی باشد از وقت ولادت
تا مدت نه سال صاحب فردار بود و چون نه را بر هفت قسمت کنند نصیب هر یکی یکسال [illegible] ماه و دوازده روز
و بیست و یک ساعت پس اول [illegible] قمر تنها تربیت کند بعد از بیست زحل شریک قمر شود و [illegible] تربیت کنند بعد از ان مشتری
شریک شود و باز مریخ و با آفتاب و با زهره و با عطارد و بر شرکت عطارد تمام شود فردارت قمر بعد از نه سال نوبت فردارت بزحل
رسد چون نوبت او با شرکان بکند و نوبت بمشتری رسد و باز مریخ تا هفتاد سال بعطارد تمام شود و ما جدول نهاده ایم و مدت
فردارت هر کوکب ابرهفت قسمت کرده و نصیب هر یک در وی نهاده تا وقت عمل محتاج نشوند نقشه این است

پس از این هفت کوکب هر کدام قوی تر بود در اصل [illegible] نوبت
فردارت با شرکت بد و رسد سعادت [illegible] طبیعت خود
و قوی [illegible] مناسب بیت خویش یا طالع و اگر ضعیف باشد
اثر کمتر کند اما اگر صاحب فردار قوی بود و شریک او هم
قوی باشد در وقت شرکت در آن سعادت بیفزاید طبیعت
خود و اگر شریک ضعیف بود چیزی زیادت نکند و حکم آن بر
صاحب فردار بود مثال آنست که در طالع میزان که از اول
سال نوزدهم صاحب فردار عطارد و رسد و عطارد قوی حال
بوده است در وقت تثلیث زحل تنها اسفرا فتاد و نحوست [illegible]
که زحل دلیل [illegible] است و دلیل طرب و فرح است از روی [illegible]
چون سال بیست [illegible] رسید شریک عطارد قمر شد سفر پیش آمد

در آن سفرها بزرگان مجالست اتفاق افتاد که قمر صاحب عاشر بود و چون سال بیست و دو به آخر رسید شریک عطارد زحل
با جماعت حکما صحبت افتاد در تحصیل علم ریاضی می‌شد و در وسط سال بیست و چهار شریک عطارد مشتری
شد از روی مراجعت هرو شد و در آخر سال بازگشته شد و در اوایل سال بیست و چهار شمس شریک عطارد
مریخ شد تا اهل پیش آمد بی اختیار و بنده را دعوی ای افتاد با شخصی که بنده بنده را او قرض داده بود و بعد مقصد
از جانب زر کی در آن خبر وی پیش برادر هند که در میان بنده بوده عرضه شد اما بسبب صنعت مریخ چیزی حاصل
که انجماعت منهزم بخراسان رفتند و در اوایل سال بیست و هشت شریک عطارد و آفتاب شد با ملوک و سلاطین
روزگار صحبت زیادت شد بسبب این علم چون سال سی رسید شریک عطارد زهره گشت که مشتری
رفت در این علم کار رستن و به استادان عشرتها کرده شد و زنان جوانان بسیار تقرب نمودند و این
تمام است **ثمره سیم در احکام صاحب دور** نزدیک اهل فارس صاحب دور در یکسال اول صاحب
طالع است و صاحب دور در سال دوم آن فلک که طالع و تحت فلک صاحب طالع است سال
سوم بر همین قیاس تا بسال ششم صاحب دور خداوند طالع شود و سال یازدهم تا چندانکه عمر باشد
دور میکند برین ترتیب اما نزدیک اهل بابل سال اول صاحب دور خداوند ساعت ولادت است از
ساعات سبع و سال دوم کوکبی شود که صاحب دوم ساعت باشد از ولادت و برهمین ترتیب دور میکند
پس هر کدام کوکب که قوی حال بود در نوبت دور او حالات مولود نیکوتر باشد و افعال و اقوال و حرکات
و سکنات مولود اغلب در آن سال بر طبیعت آن صاحب دور گردد و سعادت و نحوست او **ثمره
چهارم در نسب علم موسیقی با کواکب** علم بر دو قسمت نقلی و عقلی آنچه نقلی است علوم شرایع است و آن
سیصد و سیزده است و ما بدانها ایمان داریم که همه پیغمبران بحق بوده‌اند و آنچه عقلی است سه نوع است
طبیعی و ریاضی و الهی و بعضی گویند چهار نوع است اول علم منطق است و او میزان معیار و انتهاست که به
دلایل و براهین بر فایده علم ریاضی اطلاع یافتن است بر نهایتها و فایده علم
علم الهی یافتن سعادت دو جهانی است و ما از هر یکی ازین علم بر چند سبب تمام است و علم موسیقی یکی قسم
است از اقسام ریاضی و این لفظ لغت اهل یونان است و او بهر حسن منسوب است که علم نجوم معروف است و بعد
از وی به دیگر بزرگان بر آن چیزها تخریج کردند و بفعل آوردند و انواع سازها ساختن و عبارتست ازین علم
دانستن تناسب آوازهاست و مقام و تخریج هر یکی پس او عبارت بود و تناسبها صورت و معرفت
تناسبها خبر نبدهند حساب نباشد و حساب چندی بود و چندی بر دو قسم باشد اول را هم پیوسته گاه
کم متصل خوانند و آن سه نوع بود خط و سطح و جسم و فرق میان جسم ذات و آن چنانست که اگر چه

موم را

موم را کاه دراز کنند و گاه کوته کنند و او همه حال باقی ماند و مقدار او تغیر پذیرد پس مقدار جسم عرض است جسم
باشد اما قسم دوم را که منفصل گویند یک نوع است و آن عدد است پس در حقیقت کم منفصل شمار بود و شمار
از جمع شدن واحد تنها بود و پس واحد بر دو نوع باشد مجازی و حقیقی مجازی چون اجرام علوی و اجسام سفلی باشد که
هر یکی را شریک و اجزا توان تصور کردن اما واحد حقیقی ذات پاک باری تعالی بود که کثرت و قلت بروی
جایز نباشد اما محاسبان یک را عدد نخوانند بلکه مبدأ عدد گویند و در ابتدا جمع گویند عدد و آن باشد که نصف مجموع
او دو طرف او مثل او بود چنانکه چهار را یک طرف سه است و طرف دیگر پنج سه با پنج جمع کنند هشت باشد نیمه او چهار
بود و نیمه سه یکی است و یک را اندر انواع عدد چهار رده است چون زوج و فرد و تام و ناقص و کامل و آنچه صورت
بی شمار محتاج وحدت بود و هر چه محتاج باشد جایز الوجود بود حق تعالی واجب الوجود است لابد در تحت
شمار نیاید چون این مقدمه معلوم شد بدانکه اصل پرده هفت است و از هر یکی فرعی است تخریج کرده‌اند و مصنف
چهارده بود و دوازده پرده‌ها است و هر پرده‌ای آشتی است با کوکبی چنانکه پرده نوا منسوب به زحل
پرده حسینی زایده اوست و پرده بوسلیک منسوبست به مشتری پرده که هشتم زایده اوست و
پرده راست منسوب به مریخ و پرده عشاق زایده اوست و پرده عراق منسوبست بآفتاب و پرده اصفهان
زایده اوست و پرده نگارین منسوبست بزهره و پرده فکنده و بزرگ زایده اوست و پرده زیرفکنده
خرد منسوبست بعطارد و پرده نهاوند زایده اوست و پرده رهاوی منسوبست بقمر و پرده دستنبه نگارین
زایده اوست اما بعد ازین چهار پرده اصل چند آواز دیگرست چون نوروز و کوچک و مخالف و حجاز و
سازگری [illegible] و نیز آوازها و اصل و آنچه از ترکیبات این همه خیزد پس درین [illegible]
تنگ تصنیف دشوار بود مگر از آن چهار پرده و اصل یکی بیشتر ها فرع در آمیخته است اما آنچه نظر افتاده
منقدمانست و اصطلاحات ایشان محمد بن السهل و ابو الفتوح و مجموع و عجب الزمان و دیگر بزرگان
اما متاخران بعضی ازین نامها و اصطلاحات را گردانیده‌اند و آوازها دیگر تخریج کرده‌اند و از مریخ این اصلها
بگم پرده راست که بسبب راستی بتصرف در وی راه نیافته است و در تاریخ او درین وقت این فن بغایت
رسیده است و در حد کمال است بتصنیفهاء خواجه عبدالمؤمن و دیگر او کتابی تصنیف کرده است
در موسیقی سخت معتبر و فاضلانه و شایع شدن این علم حجت آنست که آن قران در میزان که ذکر او رفته
است دال بود بر قوت اهل طرب معروف شدن این علم و بعد از وی قران دیگر در جوزا شد و درین
وقت نیز زهره در میزان بوده عطارد در سنبله و این قران دال بود بر قوت اهل قلم و حکما و ظهور علم
دقیق و رونق مستخرجان علم شعر و موسیقی پس از این بود قران علم حکمت از طب نجوم و شعر و موسیقی

چنان فاش گشت که عوام خلق قوال و شاعر و طبیب و منجم و رمال شدند تا حدی که مقوم و تقویم را هیچ قدری نماند
و علم رمل نسبت آسانی رواج یافت اما در موسیقی چون مشکل بود جمعی از ایشان در این وقت و متقدمان جهد در ساختن
چیزها خوش کرده‌اند و آسان و مطبوع اما معرفت پرده‌ها نکنند و آوازها نازک بسازند تا باشد که کثرت
استعمال ایشان چنانکه اصل پرده‌ها هفت است و هفت دیگر فروع در حقیقت اصول است و باقی زاید است
و ما از اصول ضرب درست بخواهیم بر ترتیب دوره که داشتن زمان میان هر دو ضربی برابر و این معنی نهی است چنانکه
راست نیاید که اگر شخصی دست بر هم زند با او نتوان گفت که چندین تمام وقف کن و دیگر بار بزن که آن معنی جهت
مگر سعادت طالع با او موافقت کند که این علم در طبع او حلول کند و راست خواندن شعر و علم سحر و اکسیر چنین
حکم دارد و ما در اندک عمری که داشتیم ندیدیم و از هیچ کس نشنیدیم که شخصی اندک زر توانست ساختن بلکه
حکمای کامل در عهد ما چندین هزار دینار تلف کرده‌اند و در عاقبت حسرت کشیده‌اند و اگر از زر و نقره
در آید عاقل که حرفت علاجی بخت آسان است و کم مؤنت و اندک آلت مثلا اگر شخصی زیرک هرگز علاجی ندیده باشد
پس در کتابی بخواند که تخته بنهد و دو چوب بر دست بندد و آهنی چنانکه اوست بر روی تخته بمالند و پنبه در
زیر آهن بیارند تا دانه از وی بیرون رود بی شبهت آن کس علاجی تواند کرد پس در علم اکسیر که چندان
ادویه در باید که هر یک چند لغت نام دارد و دانستن و ساختن آلتها و آتش بس و انگبینه و مانند این تا
آن ادویه را در استعمال آرد و معرفت مقادیر ادویه و تجارب و نگاه داشتن آتش و چندان چیزها که عمر
آن دراز است چگونه راه تواند بردن و علم سحر نیز مثل این هرگز ندیدیم که شخصی دشمنی را دوست کردی یا دوستی
دشمن ساختی اما از کسی آن معلوم شد که شخصی را در افکنده و زرها از او خویش بکرده و آخر بهانه ساخته که بدان
سبب این کار نشد و دیگری را در کشید که فلانی را با تو دوست کنم و مبالغی مال از او خرج کند و در آخر علتی آرد که
مانع این است و در حقیقت آن کس اکسیر خود کرده که زرها خود و این کس ساحری بود بحصول مال تا آنان که
این علمها کرده‌اند کسانی بوده‌اند که در هر دوری اکبری و قرانی عظیمی بیرون آمده‌اند و چنین علمها کرده
که خلاف عادت مردم بوده است و ما در این علمها انکاری نیست بلکه حق است در این قوت انکار که نمی‌توانند
و نمی‌توانند کردن و در حقیقت اکسیر وصول سعادت آن جهان است و سحر حصول دولت این جهانی غرض آنست
که طالع هر کس که اقتضای علمی کند آن از دست او بیرون آید و علم موسیقی را البته اثر زهره باید که باشد
پس بدانند که اصول در موسیقی یک ضرب است جفت و بعد از زمانی ضرب دیگر هم جفت و بعد از آن
دیگری بر طریق دوره و این وزن طویل خوانند و قومی ثقیل گویند دایم همه و ست و در حقیقت او ضرب
متواتر ساکن را از میانه او چند ضرب طرح کرده تا دوره حشو شود مثال این است که اگر شخصی دو دم تمام

لبریا

گوید یکی و دو و سه و چهار و پنج الی نهایه این شماره را تخفیف کنند و پنج دم بگیرد و گوید هیچ پس یکی و دو و سه
و چهار از حساب طرح باشد و پنج دیگر بگیرد و گوید دو و چهار دیگر از میانه طرح باشد و پنج دیگر بگیرد و گوید دو
و چهار دیگر طرح شود و سه نقطه شود و پنج و ده و پانزده و آن حشوها معلوم باشد و در شمار نیامده بوده
غرض او حاصل بود اما اصول دوم را عمود خوانند و سوم دویکی و چهارم را — پنجم را ثقیل دوم
را رباعی و هفتم را احداث و اگر شرح هر یکی بدهیم دراز شود پس اگر هر یکی از این هفت را
بشکنند فرعی بیرون آید و فروعات را در هر اقلیمی و ناحیتی بکار دارند و جزوی اصحاب ملاهی استعمال
کنند و گفتیم که در حقیقت همه اصل یکی ذو ضرب است و این همه که بردیم اصطلاحات متقدمانست برای
اعراض خوان کرد اما از شرایط قوال اصل معتبر است که خلق او باشد و شعر و قبول موزون یا دیگری تا صوت
مصنف قبول نپذیرد که اگر شعر متغیر شود و صوت او چنان نماید و بهره و زبان بندد پس در آن تمام لیکن هیچ وفقی
نباشد و گفته‌اند که شعر موزون خواندن و اصول راست زدن کسب حاصل شود اینچنان که بهره و هست تا سعادت
طالع نباشد و اگر جماعتی گویند که هر کس که شعر راست تواند خواند چون عروض خواند موزون شعر تواند گفتن این
سهو است چه اگر راست معلوم کردن عروض بطبع موزون بود که در اصل طبع موزون نباشد عروض آموختن
نتواند آموختن و تقطیع کردن شعر دلیل راست خواندن شعر نباشد که بجای همان وزن را طرح می‌کنند و امثال این
هست که عروضیان می‌دانند اما اگر طبع موزون افتاده بود حاجت به عروض نبود که عروض نیز مثبت در معرفت
بحرها و وزن شاعر را و دانستن حروف ساکن و متحرک چنانکه اصول نیز مثبت و قول را در دانستن رکنی
و شکستگی قول و گفته‌اند اگر شخصی اصول راست نتواند زدن هیچ سازی از سازهای موسیقی ناموزون اصول
او درست نشود و جواب آنست که راست شود اما قابلی باشد که در عالی اعتقاد نبود که از کرانی و سبکی خالی نباشد
زیرا که اصلی نبود و اگر شخصی بعروض وزن شعر آرد و بوقت گفتن شعر ان شعرها از خاف و در کالکت دور نبود
و آن نیز نوعی از ناموزونی باشد اما بسیار کسان دیدیم که شعر می‌گفتند و اصول را از جمله اصولها موسیقی
میزان و عروض ساخته بودند و هیچ مصراع آن از حرف یا از نکته خالی نبود چنانکه اگر شعر وزن شاهنامه
گفتندی که او را وزن متقارب خوانند اهل عروض او فعولن بود یا کلی فعل پس اصول او چنانکه دوبیتی
است میزان او می‌کردند و شعر می‌گفتند و این اصول میزدند وقت چنو که آن فعل را آخر فعولن می‌شد
و آن مصراع دراز تر می‌شد مثل همین شاعران را غافل و اگر با او می‌گفتند جواب می‌داد که با اصول
راست است غلط از طرف شماست اما علم موسیقی اثر زهره است و تصنیف در هر علم اثر عطارد و بس
اگر در طالع شخصی نظر باشد میان عطارد و زهره از بیوت طاهره خاصه که طالع یکی از خانهای زهره بود

مولود در موسیقی تصنیف کرده و هر آینه شعر تواند گفتن که کالیت در موسیقی اثر قوت زهره است و
سعادت طالع از زهره و تصنیف در وی اثر قوت عطارد است و سعادت طالع از عطارد و جهت آنکه تصنیف
در کل علوم فعل قوت عطارد است و شعر گفتن همین تصنیف است اگر زهره ناظر باشد که وی باشد اما اگر در طالع
شاعر زهره با عطارد بود چنانکه گفتم شعرا ابدا رو مطبوع بوده عاشقانه چون اشعار عطارد و سعدی پس علوم
شد که در علم موسیقی کسی تصنیف تواند کرد که در صورت طالع او میان عطارد و زهره نظر باشد و هر دو یا در
طالع باشند یا ناظر بوند خاصه از سوم یا نهم و آن بهتر که سوم و نهم برج بادی بوند اما بسیار کسی دیدیم که زهره که
بود نه در موسیقی استاد و تصنیف شو استند کرد جهت سقوط عطارد و هر که مصنف دیدیم در موسیقی
او را در موسیقی با شعر گفتن شناسا یافتیم اما از سازها چنگ ناقص است و عود کامل جهت آنکه در چنگ هر پرده
را علی حده باید ساختن و در عود یک ساز بس است چون چنگ حاضر بود هر ساز که باشد طبع چنگ بود و در طرق او
رود و این جهت او را شاه رود گفته اند که هم در رسیل بود و هم بکار قوال در باشد آهنگ چنگ بر هفتم باشد هشتم
ابریشم نهند از طرف بالا و او را زیر و بالا سازند بعضی زیر و بم یا نیم آهنگ باشد و مرد قادر بود بر گفتن
داکر قوالان رج و آهنگ بر دوازده یا سیزده نهند تا زن در زیر جا گوید و حکم بحکمان نارسیده همین باشد
و بر هر ابریشم که آهنگ راست کنند دوم او را از طرف بحسب مناسب دوم آهنگ سازند از طرف
بالا تا هر دو با هم ساخته باشند چون زیر و بم و آهنگ در میانه بود و ساخته و نا تمام ابریشمها و هر یکی را از طرف
تحت و بالا طریق ساختن همین است و عدد تارها او بیست و چهار است بدان سبب تا چون آن آهنگ بر دوازده زده
نهند عدد او تا در تحت و بالا مساوی باشد و زیر و بم یکسان افتد و آواز چنگ در آهنگ دوازده خوش
آینده تر بود و از دیگر آهنگها بسبب آنکه از وسط تارها خیزد اما اصول در وی اهل عجم عیب داشته اند از بعضی نقصان
و اهل عرب هنر دانند خاصه قوالان جهت آسانی راه قول با ساز گفتن دشوار در آمدن اصول است و اکثر اصول
دوری نه دانند آسان تر باشد اما رباب بعود نزدیک است در ساختن کما انکه شنیدن تیزتر چنین بود و آواز چنگ
با طاق طرم است و غلبه آواز عود خریع بارفت و تر و درمان عراق تیزتر و بارقت است مطبوع با چنگ و عود
عظیم خوش آینده بود و اما دف بهر اصول نگاه دارد و سماع را گرم کند و سازها بسیار است در هر
اقلیم و ناحیتی از بزرگ و خورد و انواع او تار و تا بجا و در ده و طنبور و مانند این و پیشتر از این سازها
آن بود که در وی یک اصول و یک پرده نگاه دارند تا خبری پیشتر ایام هیچ سازی شبابه نرسد اگر او
نه خوانند و مردم گویند و او مقبول مشایخ است و اهل این زمانه او را آن رکن دل که سر عشق دارد
پیوندی است بسنده که در قالب گفت مختصر بیش جستیم کردیم که عرض سخن پیش شد و مجال گفتن نماند تمره

پنجم

پنجم در ختم کتاب پیشوا و اصحاب احکام بطلمیوس این علم را لفظا صنعت یاد کرده است
جهت آنکه احکام هر طالعی علی حده باید ساختن که هیچ طالع را وضع و دلایل او به دیگری نماند پس واجب کند که در
صورت طالع تفکر و تامل بسیار بجای آرند و بخاطر تیز و ذهن صافی احکام سازند بر اصول و قوانین این صنعت
تا حق او گزارده باشند و شرایطی که در دیباچه کتاب مذکور است از اعتقاد و امانت نگاه دارند اما آنچه
این فقیر یاد کرده است که از اوایل استادان فهم الله صد و بیست بوده باشد که چند از تکرارت خود چون تجربه
صورت طالعها سلاطین و اکابر و مخدومان و مربیان و دوستان در نظر بود و همچنین صورت طالع
والدین و فرزندان و خویش و قبیله و از هر یکی فایده و تجربه حاصل بود بقدر حال هر شخصی پس جهد در آن وقت
که هر چه جستی بکار شود و دانستن آن آسان تر باشد و بفهم نزدیک تر بود ثبت شود و در عبارت سهل
آورده و در شرح تطویل کرده و آنچه دورتر بود ترک آن واجب دیده و در خاطر چنان بود که این کتاب هفت
تجربه باشد ششم او در احکام طالع تحویل و برج انتهاء و هفتم در طالع
وقت و انواع ضمیر اما روزگار وفا نکرد پس برین
ختم کرده و اگر چه موزون با درصد و مصنفان است
رساله ساخت و از خدای تعالی توفیق
خواست ساختن او و اتمه
ولی التوفیق و هو
حسبنا و نعم
الوکیل

باب در احکام کواکب جبوه سه له دلیل است بر دوستی و الفت میان
پادشاهان و بزرگان و نواخت یافتن عاملان و مشایخ و دهاقین و وزرا و کوتوالان و پدید آمدن صلح
میان بزرگان و مردم بکار خیر حریص باشند و طاعت و توبه کردن مفسدان و روی شفا آوردن بیماران
خاصه کهنه ازمان و دیوانگان ش سه له دلیل بر شیفتگی کارها و ملوک و بیم سرای شدن فجاءها و تقدیم کشادن
حصارها و بسیاری خصومت میان علما و مشایخ و دهاقین و ظاهر شدن تعبیرها و جستن ملکها و قدیمانه و
آمدن عیاران و نهادن عقبها و ناخوب و بستن مسلمانان و اهل کفر و ترسایان و جهودان و خوارج و کشتن ملوک
ه ح له دلیل بر بسیاری عهدها میان بزرگان و پادشاهان و آسایش عامه و برخاستن تنگی مسلمانان
شدن اهل کفر و ظفر یافتن بر ایشان و سویه کردن زندان و فرج یافتن خلق از ستم کاران و فراخی نعمت له
ح له دلیل بر حرب سلطان و ستم حاکمان و خصومتها میان بزرگان و آشفتگی ایشان و گرفتار شدن بزرگان
بدست ناکسان و آشوب ولایتها و بیم و خصومت میان ملوک و انتقال ملک و مستقر شدن سپاه میان
و خرابی کوه پایها و افتادن غلا و رستها در ناحیت کوهستان و بیماری بزرگان و پدید آمدن بدعتها و بیداد کردن
و ستم بر رعیت باب در اتصالات مریخ با زحل ش له دلیل بر پیدا شدن حق از باطل
و الفت میان دهاقین و سفها لاران و دست قهر کردن ملوک بر رعیت و تواضعت یافتن دهاقین
و کشاورزان و برآوردن حصارها و بناها و تازه کردن عهد میان ملوک و بزرگان ش ح له دلیل بر قتل
و غلبه دزدان و عیاران و پدید آمدن خوارج و رسیدن خواجگان و کشاورزان
و مرگ پیران و کمی آب چشمها و هلاک مردمان و قتل و غارت و تاراج و تاریکی هوا و فتنهها و عظیم
علت و بیماری رگ سیاه و سفید و آبله و برسام و علتها امضمن ح ح له دلیل بر صورت صلح میان
دهاقین و سفها لاران و حبس اهل شر و سلامتی حال مردمان کوه پایه و عزیز گشتن آلت حرب و امانت یافتن
اهل شرف از سلطان و فرو شدن سپاه بر روی اهل کفر و موافقت مسلمانان و دزدی آمدن کیش از ان و حبس
سپاه از روی فرق و نواحی شمالی ل ح له دلیل بر آشفتگی در میان پادشاهان و مکر و فریب و تحلیفها و شدن
پادشاهی بدان نواحی و تنگی کارها و دهاقین و تعصب لشکریان و درماندن حارو و تشویش مردم عامه و جور و ستم
سلطان و کمی غلها و بسیاری خصومت بزرگان و گرفتار شدن مخالفان و پدید آمدن فتنهها بزرگ باب
در اتصالات شمس با زحل سه له دلیل بر تواضع دهاقین و خواجگان از ملوک و نظر سلاطین شفقت بر رعیت
و کم شدن جور و ستم و خوش دل بودن عامه و آبادانی ضیاع و کشتها و سلامتی مردم کوه پایه و پیوستن صلح
ع سه له دلیل بر خشم گرفتن ملوک بر دهاقین و دل مشغولی بزرگان بسبب رعیت و بکار دشمنان

حرب

حرب و رسیدن آفت با صحاب قلعها و خشم گرفتن ملوک بر دهاقین و کمی غله و نقصان نباتات و ثمرها
و سه له دلیل بر نواخت یافتن خواجگان و درویشان و دهاقین و سلامتی پیران و آبادانی جایها و قوت کشا
ورزان پیوستن الفت میان بزرگان و افتادن صلح میان بندگان و بیماری مشایخ
و کم کردن مهربانی نمودن مردم عامه و صلح میان اهل سلاطین و آبادانی حصارها و آمدن عدل س له دلیل بر
خصومت میان ملوک از بهر ولایت و دشمنی میان بزرگان و جنگ و خصومت و حرب بسیار و جور و ستم سلطان
و وقت گرما دلیل گرما باشد و وقت سرما دلیل بر سرما و مرگ پیران و آفت مردم باب در اتصالات
زهره با زحل سه و له دلیل بر تغیر حال مردمان و آمدن غم و شادی زنان و شوهران و معاشها و دهاقین و اسباب
و تصرف بر آن و عزیز شدن و حرص پیران و شبها و غور گرفتن بر ابجاع ح و له دلیل بر افتادن سکنه و دره و مرگ
و بیماری بزرگان و رواج بازارها و دل مشغولی مشایخ و دهاقین و خسارت افتادن میان اهل فساد و فسق و فجور
و تاریکی هوا و کمی غله و آشوب زنان و شوهران ح و له دلیل بر سلامتی حال مشایخ و دهاقین و کشاورزان
بازار و عزیزی پنبه و کرباس و ابریشم خام و بسیاری لهو و طرب و سلامتی خواجگان و قوت صناعتها و ترقی
و اگر در زمستان بود دلیل سرما و برف و رعد و برق بسیار و ارزانی مردم عامه ل و له دلیل بر قوه باد و
و گرفتار شدن دهاقین و خداوندان ضیاع و دشخواری زن و بادان و برآمدن کوه و کان و آشفتگی زنان و شوهران
و رسوا شدن بدکاران و خصومتها و بیماری عامان و تنگی بازارها و بسیاری موتها در میان خلق و تغیر حال ملوک و آمدن
برف و باران و آمدن سیلها و زمین لرزه و بیماری کوه و کان و آفت مردم کوه پایه باب در اتصالات
زحل با عطارد سه و له دلیل بر بسیاری فرستادن رسولان و عهدها میان بزرگان و کشیدن
مردم و رغبت کردن بزراعت و سلامتی حال ضیاع و دهاقین و قوت کارشان و نیکویی کار عاملان و حساب
و سران لشکر و وزیران ع و له دلیل بر پدید آمدن لرزه و بیرانی و وزیران و حکیمان و کاسدی پیشهها و حرفت
اهل قلم و شمار کسان و کیمیا کردن و آشفتگی حال پیوند زنان و پدید آمدن علما و پوشیدن رازهای کتابها و تباهی حال
کاغذگران س و له دلیل بر بادها و خنک و سوختن میوهها و بزرگان و الفت نزدیکان و مشایخ با مردم عامه
یافتن دلیلان و عاملان و عزیز گشتن اصحاب قلم و کشایش کار اهل صناعت و اگر زمستان بود گرما ل و له دلیل بر پدید
آمدن ابرها و فروماندن و گرفتار شدن حجاب و ساعیان و رسولان و نقل ها از مقام خود و بدی حال منجمان کرامی و قوت یافتن
و بادها با نفع و تیرگی هوا و ستم رسیدن چشمه و آمدن دمه و سموم و زمستان بر سرما باب در احکام
اتصالات کواکب مشتری با مریخ دلیل بر بودن دوستی میان علما و اصحاب سلاح و قوت کار دانشمندان و حاکمان
و دهقان بردن و غرور ... و گرفتار شدن زندان و افزونی و بسیاری فرستادن رسولان و سید

حسب و دین و دیانت و کم عیار شدن سیم کاران و عزیز گشتن آلات حرب و زیادت شدن مردم
اهل صلاح و ع ح دلیل بر افتادن آشوب میان اهل صلاح و منازعت با یکدیگر و تدبیرها مخالف
افکندن میان پادشاهان و رسیدن رنجی باهل علم و رنجانیدن اهل دین قضات و کریختن مردم از بزرگان
و بسیاری خوارج و جنبش مردم عامه و کریختن از نعمتها و آمدن عیاران و دزدان و لشکریان و بسیاری ظالمان
و بیماری بسیار از گرمی و خشکی و ارزانی ستور و برده و بسیاری زکام و قتل میان حب کاتصال او بر
س ح ل دلیل بر قوت اهل سلاح و علما و الفت میان خشم و عذر خواستن خوارج و تشیع شدن سلطان
و درستی ملوک و قوت اشراف و اهل سلاح و وزیران و طلب بسیار و ظفر یافتن بر کافران و پیدا شدن
رنج و عدل و انصاف سلطان در میان مردم و قوت اهل صلاح و عزیزی آلات حرب و منازعت مردم
با یکدیگر و فتنه در میان علما و اهل سلاح و غلبه دزدان و بسیاری مکر و کینها میان اهل شر و میان پادشاهان
و پدید آمدن قحط نا گهان و آشوب در ترکستان و غلبه کفار و پوشیدها کردن مردم اهل صلاح و
آموختن جامها و ارزانی بردگان احکام اتصالات آفتاب با مشتری س ب دلیل بر قوام
کار حاکمان و علما و اهل انصاف و مردم نیک و نواخت یافتن از سلاطین و راغب بودن طالبان
آموختن علم و یافتن حیله آبادان کردن مسجدها و چشمها و پدید آمدن کتابها و کهن و شرف
و بزرگی علما بر وقت کرا ع س دلیل کند بر مناظره دانشمندان و خصومت بسبب درسها و پیدا شدن
و تعصب میان علما بسبب دین و مذهب و پیش ملوک افتادن شر و فتنه بر انگیختن و مالید شدن از سلطان
علم ب س دلیل بر استقامت قضاء و وزرا و فقها و تعلیمها و نکو کردن و نواخت یافتن از سلطان و آبادی
مدرسها و انصاف و عدل سلطان و رغبت امر معروف و مناظره دانشمندان و راستی امانت نیکان
ل س دلیل بر شفقت کار طالب علمان و منازعت اهل علم با یکدیگر و طریق است و نامها و پیوسته و
فتنه خلفا و برخواستن باد و خشکی هوا باب در اتصالات زهره با مشتری س ب
دلیل بر استقامت احوال علما و زنان و دوستی و شادی و جنگ و نامها از مردم عامه و شرف کار قضاء و قیمت
گرفتن جامها و ابریشم و پیرایه و کشاده شدن کار رسالها و عزیزی بردگان و نیکویی حال زنان و الفت با شوهران
ع و دلیل کند بر آشفتگی کار دیباجها و خصومت میان تجار و مفلس شدن اهل تصرف و درماندگان کر
خداوندان برده و ستور و ارزانی جبه و کرباس و ابریشم و کتان و عقب تیرگی هوا و مخالفت میان بزرگان
و وزیران و صاحب رهان اهل امانت و حیلها داشتن و رسیدن ارزانی و بهره یافتن ب دلیل بر امانت
و زنیش مردم عامه و بسیاری نکاح و سرور و شادی و خرمی رغبت بطاعت و دین و نظر کردن سلطان بچشم شفقت بر

رعیت

بر رغبت و دین و درستی بهاران و موافقت میان خلق و رفتن بغزوها و غلبه اهل سلاح و کشایش بازارها و خواندن
قرآن و توبه کردن اهل فسق و فجور ل و دلیل بسیاری فسق و فجور و تباه شدن زنان و ناخوشی با شوهران
و نصیب ایشان و طلب کابین کردن از شوهران و خصومت پیش قضاة و گفت و گوی بجای رسیدن
با اهل فسق و فجور و رسوا شدن زنان و دختران نخبه و آشکار شدن کارها و پوشیده و گواهی دروغ دادن
مردمان بی امانتی و کاسدی بازارها و مالها کاهش او علما و قضات اتصال مریخ با کواکب س
دلیل بر قوت کار اهل سلاح و عزیزی آلات حرب و بسیاری لشکر و شرف یافتن جهاد و ظفر یافتن
مسلمانان بر کفار و راحت یافتن سر هنگان از بندها ع س دلیل بر تباهی حال مردمان و هلاکت دزدان
اهل و وحش و آشفتگی در شرق و پیوستن دشمنی در میان مهتران و پیدا شدن غوغا در میان مردمان و حسم
عیاران و دزدان و نقصانی کارها و هلاکت مردی بزرگ س ح دلیل بر قوت حال سرهنگان و عزیزی
آلات حرب و نیکویی کار اهل سلاح و آرام گرفتن مردم عامه بکار خویش ل س دلیل بر حسم سلطان
و غزل پادشاهان و حالهاران و پدید آمدن حربها در حد شرق و ضعف حال اهل صلاح و لشکریان و هلاکت خوارج
و آمدن رعد و برق و سوختن خانها و ارزانی آلات حرب باب اتصالات زهره با مریخ س
دلیل بر بادها و تیرگی هوا و نیکویی حال و بودن حربها و خوشی کشایش کار مردمان و اهل صناعت و جرده
شدن بر کارها و الفت میان زنان و شوهران و عزیزی گوشت و اندکی و بسیاری نکاح و شادیها و
معانی ع ح دلیل بر شوخی زنان و بسیاری فساد و نکبت حال زنان و خصومت میان حاجیان و دی
دریابارها و پدید آمدن جنایت در میان بزرگان و رنجه شدن از سلطان و افتادن خلاف در میان
زنان و شوهران و طلب کابین کردن ایشان و پدید آمدن موسمها و زر فقها و حیلتها و خیانتها کردن ل ح
خلل ترجیح بود ب ح دلیل بر بسیاری سورها و مهمانیها و کشایش کار اهل تصرف و خوبی حال بازارها
و ایمنی و عزیز بودن ستور و ابریشم و نیکویی حال کران و بسیاری شادی در میان خلق و امانت مردمان
بصلاح و راحت یافتن سوداگران و بازیدگان و بسیاری فسق و فجور و زنان و تباه شدن حال علما اتصال
عطارد با مشتری س ا دلالت کند بر قوت حال اهل قلم و آموختن علمها و کشایش کار مردمان و رغبت کردن
بطاعت و هوشیار بودن مردم بعلم و خواندن قرآن و قوت کار بنده و خراج فروشان علامتی حال او بار
شاعران و فراخی نعمت بدان ح ع د دلیل بر مناظره دانشمندان و حکما و عداوت در میان ایشان و ضعف
حال مجروران و بسیاری کار در میان علما و پیوستن حسد و رنجانیدن حال صفدان س ا دلیل بر قوت
خداوندان قلم و آموختن علمها و استقامتی حال دیوان و متصرفان و قوت کار محاسبان و در رای بازارها و نیکویی

حال و دو کران بیرون آمدن کودکان بجوانان حرامی شدن و عزیزی بردگان خاصه ترک موافقت و نخوت
علما با یکدیگر لد ه ح مثل برج ایشان القصالــــ عطارد با برج سه ع ح دلیل بر قوت وزیران
و فرو گرفتن بها و عزیزی آلات حرب و قوت حال عمالان و اهل سلاح و نواخت یافتن از پادشاهان
ع ه ح دلیل بر گرفتاری وزیران و جاه داران و بیماری کودکان خرد و نکبت ایشان و گریختن غلامان
از خانه کار خویش و قتل عیاران و بسیاری ستم بر مردم عامه و تباهی اهل قلم و وکیلان س ه ع ح دلیل بر روائی
کار مردمان اهل بازار و خداوندان صناعت و سری فروشان و قوت عمالان و زرداران و عزیزی آلات
حرب و دولت ایشان اهل سلاح ل ه ح دلیل کند بر آمدن دزدها و افتادن خبرها و اراجیف در حد مشرق
و … حرب و آشوب لشکریان و هر یکی از شرکا و خود مکر زنند و گرفتار شدن ایشان و منازعت مردم و ضعف حال
عامه و رسیدن ظلم و ستم القصالـــ عطارد با زهره و این دو نوع بود سه ه د
دلیل بر عزیز داشتن اهل قلم و نواخت یافتن اشراف و وکیلان و آموختن قرآن و حریصی معلمان و عزیز شدن
عود و مسک و درهم و بسیاران بیش گرفتن ایشان ع ه د دلیل بر خصومت میان زنان و شوهران و گریختن کودکان
و مکر زنان و تخلید گران و جادوئی و تعویذ و سر الکتاب افسون‌ها کردن و رنجیدن مردان و زنان …
وارزانی کاغذ و آلات کتاب و سستی اهل قلم باب در احکام کسوف شمس و خسوف قمر در دوازده
برج الشمس چون در برج حمل منکسف شود دلیل بود بر هلاکت ملوک و پیدا شدن فتنه در ناحیت بابل
و سوختن ولایتها و هلاکت چهارپایان و کمی میوه‌ها و ارزانی نرخها و درختها خلل پدید آید و اختلاف
میان مردم عامه القمر چون قمر منخسف شود در حمل دلیل بود بر زلزله در زمین بابل و بیماری بسیار و ظفر
یافتن ملوک بر اعادی و بسیاری جبر بر عامه و زیادتی آب در جویها و در زمین فارس نقصان بود و …
الشمس اگر در ثور منکسف شود دلیل بر بسیاری طاعون در شهرها و هلاکت چهارپایان خاصه گاو و
ظاهر گشتن … و نقصانی آب و باران و بیع درختان و ارزانی بندگان و ستوران القمر در ثور
منخسف شود دلیل بر پدید آمدن خصومت در میان مردم و افتادن حمل زنان و تباهی حال بود و فرو رفتن
پادشاهان بیت و شاهی و منکوب شدن کلی روان ملک که ظفر یابد و تباهی حال چهارپایان بود الشمس
چون در جوزا منکسف شود دلیل بود بر مرگ مردی بزرگ از حکما و تجار و تباهی حال کودکان و نقصان
کار مردم و خلاف میان مردم خاص و عام و مرگ بندگان و پرستاران و خداوندان صنعتها و باریک
القمر چون در جوزا منخسف گردد دلیل بر بیماری و مرگ در میان علما و گران شدن نرخها و تباهی
و بسیاری نزول و خون ریختن در اطراف عالم الشمس چون در سرطان منکسف شود دلیل بر بسیاری

جانوران در عالم و وباء و خشکی درختها و عزیز شدن علامات آسمان و تباهی درختان و نباتها و کشتها و هلاکت
مردمان فرومایه القمر چون در سرطان منخسف گردد دلیل بر پیدا شدن تشویش در میان مردم و تباهی
حال زنان خاصه زنان حامله و رنج ایشان در وقت حمل نهادن و بسیاری بادها در خزان خاصه در ناحیت
… و طلاق در میان زنان و شوهران و تباهی طعام و نرخها الشمس چون در اسد منکسف شود دلیل کند بر هلاک پادشاهی
از پادشاهان و پدید گشتن طاعون در خاص و عام و هلاکت کودکان و تباهی حمل زنان و هلاکت بعضی از پیران و اختلاف
میان ملکان القمر چون در اسد منخسف گردد دلیل بود بر ظاهر گشتن خلاف در میان مردمان و پیران بناها و خانه‌ها
بزرگان شکستن شهرها و حصارها و زحمت و رنج اشراف و اکابر دولت و علما از حصار و حبس‌ها و پدید
شدن علامتها و سواد و دشواری حمل زنان و زیادتی صحرائی و کمی آبها در چشمه‌ها و جویها و خشکی الشمس چون
منکسف شود در سنبله دلیل بود بر هلاکت و … فساد میوه‌ها و طعام و غله‌ها در دیار اهل تجارت و …
شهرها و بستان القمر چون قمر در سنبله منخسف گردد دلیل بر پیدا شدن درد شکم در عامه و ظاهر شدن …
از جهت زمین و غلات و کشت و کار و منفعت تجار و نیکوئی حال چهارپایان و کمی غضب مردم و درد …
بود در خاص و عام و درخت نشاندن و کشت کردن و … حال … زنان حامله بود و نسل چهارپایان کم شود الشمس چون
در میزان منکسف گردد دلیل بود بر مرگ پیران و حریصی … مردم بعلم شعر و پدید آمدن علامات در آسمان چنین …
مضرت کننده و آمدن زلزله و ارزانی نرخها خاصه یافتن محبوسان و کمی آب دریاها و رنج عامه القمر چون در میزان
منخسف گردد دلیل بود بر ظلم و جور در میان مردم و اندک شدن باران و زیادتی آب در جویها و بیماری از خون
و زلزله و اندکی خصومت در میان مردم الشمس چون در عقرب منکسف گردد دلیل بود بر بسیاری موتات در شهرها
و خرابی جویها و چشمه‌ها و هلاکت بزرگان و چهارپایان … و … بازارها و هلاکت حشرات زمین و سختی کارها و …
اهل مردم و سختی و رنج در میان مردم از سبب بیماری … و هلاکت القمر چون در عقرب منخسف گردد دلیل
بود بر بسیاری حشرات زمین و ظاهر گشتن فتنه و تشویش در نواحی مغرب و پراکنده شدن مردمان و ظاهر گشتن
… دو بها و بسیاری نرخ در حال و تباهی حال زنان و میل مردم بعمارت بناها و ارتفاع و پدید آمدن بیماری …
… در کودکان و نقصانی بزرگان الشمس در قوس منکسف گردد دلیل بود بر پیدایش … بزرگ در حد بغداد و …
… و دشوار گشتن معاملات و شرکت در میان مردم و هلاکت ستوران و تباهی حال ملوک و اشراف و بزرگان
و … اطفال و پدید گشتن طاعون در مردمان و ظاهر گشتن دشمنی در جزیره فارس القمر چون در قوس منخسف
گردد دلیل بود بر بیرون آمدن دشمنان بر ملوک و نکبت مردم و هلاکت ایشان از سرما و کثرت کشت و نبات
و عزیزی چهارپایان و بیماری در خداوندان ستور الشمس در جدی منکسف گردد دلیل بود بر هلاکت چهارپایان

و بسیاری دزدان و دوکانها و ... خرید و فروخت ستوران و نقصانی با لها مردمان و ظاهر گشتن درد
در آدمی و کشت و زرع و غرقه شدن کشتیها القمر در جدی منخسف کرده دلیل بود بر کم شدن تناسل مردان
و چهارپایان و تباهی حمل ستوران و زنان و اندوه مردم از خوف مرگ و پیدا شدن دزدان و اندکی خرید و فروخت
الشمس در دلو منکسف کرده دلیل بود بر مرگ چهارپایان و ارزانی نرخها و کسادی بازارها و برده فروشان و
اندکی شهوات و لذات مردمان و جستن بادها و رعد و شهاب آسمانی و اختلاف پدید آمدن در رعیت و حرب
و عاصی گشتن ایشان بر پادشاه خود القمر چون در دلو منخسف کرده بود بر بسیاری شر و ریختن خونها و زنا حق
و پیدا شدن دزدی در کشتیها و مردمان و هلاک ستوران و پدید آمدن دشمنان در ملک و درد شکم و رنج
الشمس در حوت منکسف کرده دلیل بر بسیاری حیوانات آبی و ستوران و حشرات زمین و گرانی گوشت
و پنبه و زیادتی آب دریا و سیل و سردی و آمدن برف و زلزله و باران و صاعقه و ارزانی ستوران و
ملوک از رنجها القمر در برج حوت منخسف کرده دلیل بود بر گرانی طعام و بسیاری ... و اندک بودن آب و
و منفعت در بیع و شری و ستوران و بسیاری تناسل مردمان و چهارپایان و بیخ درختان و این حکم در اقلیم
و شهرها بود و بدان برج که خسوف و کسوف واقع شود از برج کسوف و خسوف
و طالع کسوف و خسوف حکم باید کردن والله اعلم بالصواب.

و عنده حسن المآب



